

2-50 DM

بوتن بحث های داخلی

- ۱- بومرنگ بر تردیدها و ابهام ها
- ۲- گزارش بد رفقا .
- ۳- توضیحاتی پیرامون نکات مندرج در کارپایه اولیه
- ۴- چند نکته پیرامون اعلام موجودیت و چشم انداز

شماره ۳

اردیبهشت ۱۳۶۶
شماره ۳

بومرنگ بر تردیدها و ابهام‌ها

در پی چند ماه بحث و بررسی در باره‌ی انترناسیونالیسم پرولتری، سندی که بیانگر دیدگاه رفقای سه‌گانه و "هیئت تحریریه‌ی پاریس" (ه.ت.) است، منتشر گردید. این سند، می‌بایست انتظار دیرینه‌ی همگان را برای آگاهی از نظر این رفقا پیرامون اصول و مسائل انترناسیونالیسم پرولتری برآورده سازد و تکلیف را با یک رشته پرسش‌ها و ابهام‌های گوناگون که در باره‌ی دیدگاه آن‌ها وجود داشت، روشن کند.

در بخش اول سند یک ردیف عبارت‌های کلی همراه با دو نقل قول از کنفرانس جهانی احزاب کارگری و کمونیستی و از لنین در توضیح انترناسیونالیسم و همبستگی بین‌المللی گردان‌های مختلف طبقه‌ی کارگر آورده شده است. ما با نقل دوباره‌ی گفته‌ی لنین، می‌خواهیم روشن کنیم که ادعای سند مبنی بر اینکه "جوهر و اساس درک ما از همبستگی رزمی بین‌المللی گردان‌های کارگری و کمونیستی، این آموزش پایه‌ای لنین است"، تا چه اندازه با حقیقت انطباق دارد.

"انترناسیونالیسم در کردار یکی و فقط یکی است و آن تلاشی ایثارگرانه در راه پیشبرد جنبش انقلابی و مبارزه‌ی انقلابی در کشور خویش و پشتیبانی از این مبارزه و این مشی و فقط این مشی، (از راه تبلیغ، همدردی و کمک مادی)، در همه‌ی کشورها، بدون استثناء است. بقیه جز دروغ و باوه سرائی بیش نیست."

در اینجا لنین به دو جنبه از یک واقعیت، یعنی پیشبرد مبارزه‌ی انقلابی طبقه‌ی کارگر توجه دارد که به لحاظ سرشت، جهانی است: نخست پیشبرد مبارزه‌ی انقلابی در کشور خویش، دوم پشتیبانی از این مبارزه در همه‌ی کشورها!

سند پیشاروی ما تا آنجا که به جنبه‌ی نخست می‌پردازد، بر این امر تأکید می‌کند که مهمترین وظیفه‌ی انترناسیونالیستی ما پاسخگویی به نیازهای جنبش انقلابی میهن ماست. در این زمینه، بخش قابل توجهی را به ضرورت استقلال و برابر حقوقی احزاب کمونیست و تأکید بر پیشبرد مبارزه‌ی انقلابی در کشور خویش اختصاص می‌دهد. در این میان، بخشی نیز به نقد روابط حزب توده‌ی ایران و حزب کمونیست اتحاد شوروی اختصاص یافته است. سهم این مطالب در نوشته آنقدر فراوان و پررنگ است که باقیمانده‌ی نوشته را تبدیل به مقدمه و موعظه برای آراستن آن‌ها، و خالی نماندن

عریضه می نماید.

اگر نوشته نام پراهمت "انترناسیونالیسم پرولتری" را بر خود حمل نمی کرد، آنگاه می شد پنداشت که وظیفه ای این سند بررسی روابط ناسالم حزب توده ای ایران و حزب کمونیست اتحاد شوروی، و به صلابه کشیدن "عوامل منفی" حاکم بر سیاست حزب کمونیست اتحاد شوروی است. در این صورت، لازم بود نامی مناسب با موضوع انتخاب می شد. از اینها گذشته اگر نویسندگان سند در نوشته های دیگر دیدگاه های خود را در باره مسائل انترناسیونالیسم پرولتری تشریح کرده بودند، باز می شد از این نام غلط انداز و این وعده ها چشم پوشی کرده یا حتی اگر در این سند تصریح می شد که ما دیدگاه های مطرح شده در اعلامیه های کنفرانس احزاب کارگری و کمونیستی را در سال های ۵۷، ۶۰ و ۶۹ با دست کم سال ۶۹ را بیانگر نظرات خود در این مسائل می دانیم، باز چشم براهان دسترسی به دیدگاه های این رفقا در باره مسائل خطیر انترناسیونالیسم پرولتری، اینچنین ناکام و نگران نمی شدند.

نوشته بهای آنکه از بار پرسش ها و ابهام های رفقا بکاهد، همانا بر آن ها می افزاید. چنانکه در باره کمیترین و خدمات ارزنده ای که این نهاد به پیشرفت جنبش کمونیستی طی چند دهه نمود، با ذکر "درک کمینتری" بصورت یک ارزش منفی و یا ذکر عبارات های زیر، این برداشت را در ذهن خواننده می نشاند که ای بسا نویسندگان سند، پنهان کمیترین را هم زده اند: "این دگرگونی در تنظیم مجدد روابط موضوع نشان می دهد که مبارزه ی کمونیست ها برای حفظ و تداوم این همبستگی، برای استفاده ی رزمجویانه از آن در تعرض به جهان سرمایه و نیز برای پاکیزه نگاه داشتن آن از انحرافات و برطرف کردن نقائص و عوارض ناسالمی که در جریان عمل در مناسبات درونی آن ایجاد گشته است، در عین دستاوردها، چه مصائب و دشواری هائی را از سر گذرانده است."

در اینجا از "انحرافات"، "نقائص"، "عوارض ناسالم"، "مصائب و دشواری ها" می موجود در تاریخ همبستگی بین المللی کمونیست ها و از جمله در رابطه با کمیترین صحبت می شود و برای آنکه گمان نشود که تاریخ انترناسیونالیسم کاملا از طرف این رفقا مردود است، آن را به زیور "در عین دستاوردها" می آرایند. غافل از آنکه، این عبارات و آن برخورد منفی به "درک کمینتری"، خواه ناخواه در خواننده این تردید را می آفریند که گویا نویسندگان سند در رابطه با خود کمیترین، برخورد منفی دارند. آخر چگونه می شود که چند بند را به گذشته و سابقه مناسبات انترناسیونالیستی و تا حدی به کمیترین اختصاص داد، ولی با ذکر "در عین دستاوردها"، که معلوم نیست چیست، اکتفا کرد و به نقشی مثبت کمیترین در تاریخ جنبش کمونیستی جهانی نپرداخت؟ وانگهی بیان مطلب بصورتی است که برداشتی منفی از نقش کمیترین را به ذهن القاء می کند. حتی وقتی در زیر نویس وعده داده می شود که "در تصحیح نهائی، تاریخچه ی کوتاهی از چگونگی جایگزینی این سازمان های بین المللی، و بویژه دلایل

انحلال کمینترن و کمینفرم" آورده خواهد شد، باز ذهن خواننده بسوی مسئله‌ی دلایل انحلال کشانیده می‌شود، نه نقش مثبت و ارزنده‌ی کمینترن در تاریخ حیات خود. نکته‌ی دیگر که بر تردید و نگرانی نسبت به دیدگاه آن‌ها در باره‌ی تاریخ انترناسیونالیسم و کمینترن می‌افزاید، در چند سطر پائین‌تر از همان سند است: "گرچه نمی‌توان آنچه را ما درک کمینترنی از روابط می‌نامیم با عوارض ناشی از تسلط کیش شخصیت استالین برابر دانست، اما بدون شک تاثیر متقابل منفی این دو بر یکدیگر و اثر بخشی این مجموعه بر اندیشه‌های راهنمای یک حزب تازه‌پا، جوان و کم‌تجربه، تاثیرات عمیقی در تفکرات رهبران آن ... بجای گذاشت."

در اینجا از تاثیر متقابل منفی "درک کمینترنی و" کیش شخصیت استالین" گفتگو می‌شود. بدین معنا که رفقای تدوین‌کننده‌ی سند برای عملکرد کمینترن در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ قرن بیستم ارزش منفی قائل هستند. در اینکه کیش شخصیت استالین آثاری ویرانگر و منفی در روند تاریخی جنبش کمونیستی جهان ببار آورد، ما کاملاً با تدوین‌کنندگان سند همداستان هستیم. ولی بهیچوجه نه مایل هستیم که مانند این رفقا همان برخورد منفی یاد شده را با کمینترن بکنیم و آن‌را با پدیده‌ی کیش شخصیت استالین در یک ردیف قرار دهیم، و نه آنکه به این رفقا حق می‌دهیم دوره‌ی مهمی از تاریخ جنبش کمونیستی و عملکردهای آن‌را با عنوان کردن "درک کمینترنی" به مثابه یک ارزش منفی، یکسره تخطئه کنند.

با این وجود، ناگفته نماند که پس از پایان دوران کمینترن و بویژه از آن زمان که بر استقلال و برابر حقوقی احزاب کمونیست بعنوان یک اصل مهم تاکید گردید و سیاست مرکز واحد جنبش کمونیستی جهانی کنار نهاده شد، استمرار "درک کمینترنی" به مثابه ارزش منفی مطرح بوده و در حیات احزاب عمل می‌کرده است.

چند هفته پس از انتشار سند انترناسیونالیسم پرولتری، مجموعه‌ی دیدگاه‌های این رفقا زیر عنوان "کاربایه‌ی اولیه" گرد آوری و منتشر گردید. بخشی از این کاربایه به مبحث انترناسیونالیسم پرولتری اختصاص دارد. در این نوشته نیز هیچ اشاره‌ای به نقش مثبت کمینترن نشده است.

اگر سند یاد شده اقتباس و گردآوری از چند سند که مسائل کوناگون انترناسیونالیسم را توضیح می‌دادند، نبود، باز جای امیدواری داشت که علیرغم آن تردیدها و ابهام‌ها در باره‌ی دیدگاه‌های اینان بر سر انترناسیونالیسم، گمان نمود که چون هنوز بطور رسمی، منئسی غلبه لزوم همکاری، همبستگی و همیاری کمونیست‌ها در عرصه‌ی جهانی، و علیه احزاب برادر و کشورهای سوسیالیستی نوشته نشده است، ای بسا که دیدگاه‌هایشان مغایر با آموزش انترناسیونالیستی مارکسیسم - لنینیسم نباشد. ولی چگونه می‌توان پذیرفت سندی که عهده‌دار توضیح نظرات این رفقا در باره‌ی انترناسیونالیسم است اینگونه تنظیم شود؟ آنان بجای آنکه ضمن شرح و توضیح مسائل انترناسیونالیسم و وظایف کمونیست‌ها در این عرصه، بخشی از نوشته‌ی خود را

به "روابط ناسالم" اختصاص دهند، دو سوم از نوشته‌ی خود را به "روابط ناسالم" و "عوامل منفی" موجود در سیاست حزب کمونیست اتحاد شوروی و مسائلی از این دست اختصاص داده‌اند. با اینحال، چون گمان می‌کنیم که در میان رفقای توده‌ای مبارز هستند کسانی که با این نوع برخوردهای منفی نسبت به کمینترن و تاریخ همبستگی بین‌المللی کارگران، مرزبندی دارند، این خوش‌بینی و امیدواری را بخود راه می‌دهیم که موضعگیری‌های منفی کنونی نسبت به کمینترن، مورد اعتراض قرار گیرد و کوشش‌هایی در جهت اصلاح آن بر خوردها صورت پذیرد.

پیش از آنکه بخواهیم از این برخورد ویژه در دو نوشته تکرار شده و جنبه‌ی کاملا نگران‌کننده یافته است، نتیجه‌گیری کنیم، ببینیم در آن پاراگراف‌های ناچیزی که از روی کشاده دستی صرف توضیح وظایف انترناسیونالیستی کمونیست‌ها شده است، ردپای این برخورد نادرست به چشم می‌خورد یا نه. در این رابطه باید دید که سند در باره‌ی جنبه‌ی دوم تعریف لنین که ظاهراً "جوهر و اساس" درک نویسندگان سند را از انترناسیونالیسم بازتاب می‌دهد، یعنی پشتیبانی از مبارزه‌ی انقلابی در همه‌ی کشورها، چگونه حق مطلب را ادا می‌کند.

در آغاز نوشته، آنجا که هنوز پرتو نام مقاله محو نشده است و لزوم پرداختن به مسائل واقعی انترناسیونالیسم پرولتری در میان است، چنین می‌خوانیم: "مبارزه‌ی کارگران و زحمتکشان نیز به اقتضای موقعیت اجتماعی همانند، منافع مشترک، دشمن واحد و آرمان‌های یگانه، سرشت متحد، همبسته و بین‌المللی بخود می‌گیرد."

"سرشت متحد، همبسته و بین‌المللی" مبارزه‌ی کارگران جهان برای هر رهرو مارکسیسم - لنینیسم، معنای روشن و آشکاری دارد. این مفهوم می‌طلبد که گردان‌های کارگری جهان تلاش ورزند تا هرچه بیشتر دیدگاه‌ها و هدف‌های مبارزاتی‌شان، مشترک و بهم نزدیک بوده و تا آنجا که می‌توانند بر پایه‌ی استقلال یکدیگر و حقوق برابر به همکاری و مبارزه‌ی مشترک پرداخته و از یکدیگر پشتیبانی بپذیرند. حال ببینیم ضرورت همکاری، مبارزه‌ی مشترک و پشتیبانی از یکدیگر در این نوشته چگونه توضیح داده می‌شود و جنبه‌های مختلف و عرصه‌های گوناگون آن به چه صورت تشریح می‌شوند.

در صفحه‌ی ۲ می‌خوانیم که: "تحقق انترناسیونالیسم پرولتری در گرو ایجاد، حفظ و تعمیق رفیقانه‌ترین مناسبات میان گردان‌های کارگری و کمونیستی در سراسر جهان است"، حکمی تردید ناپذیر که مورد تأیید همه‌ی کمونیست‌های جهان از دیروز تا به امروز بوده و بی‌شک یکی از شروط اساسی پیشبرد مبارزه‌ی انترناسیونالیستی است. ولی پر روشن است که داشتن چنین مناسباتی، بخودی خود و به تنهایی رزم انترناسیونالیستی کارگران را به پیش نخواهد برد. بهر حال همراه با خطوط نوشته به جلو می‌رویم تا توضیح مربوط به "سرشت متحد، همبسته و بین‌المللی" را پیدا کنیم. در صفحه‌ی ۳ چنین آمده است: "... روند پیچیده‌تر شدن بافت جوامع بشری و تنوع

جلوه‌های متفاوت تحول آن در کشورهای مختلف هر روز بیش از پیش به انترناسیونالیسم پرولتری، مفهوم نوینی می‌بخشد و درک کاربست آن را - چه در مقابله با بقایای سنت‌ها و روش‌های منسوخ شده و چه در یافتن اشکال نوین و مناسب - به وظیفه‌ای خطیر، حساس و انقلابی مبدل می‌سازد.

چنین می‌نماید که سند به اهمیت "درک کاربست" انترناسیونالیسم و اشکال و روش‌های مختلف آن توجه دارد، ولی متأسفانه بیش از آنکه اشکال و روش‌های کاربست آن را در حال حاضر توضیح دهد، در جستجوی "اشکال نوین" آن است. در نتیجه خواننده مواجه با دره‌ای خالی میان "روش‌های منسوخ شده"، همان درک کمینترنی - و "اشکال نوین" که گنگ و مبهم است، می‌شود. شتاب بخرج ندهیم، ای بسا در خطوط بعدی توضیح داده شود.

یکی از جلوه‌های انترناسیونالیسم پرولتری که پس از انقلاب اکتبر نمود یافت و به‌مثابه وظیفه‌ی مهم کارگران جهان تلقی شد، همانا دفاع از کشور شوراها و از سوسیالیسم متعین بود. امروز، این وظیفه‌ی مهم و برجسته‌ی احزاب کارگری جهان متوجه پشتیبانی از جبهه‌ی نیرومند کشورهای سوسیالیستی و از مبارزه‌ی پر اهمیت آن‌ها در دفاع از صلح جهانی و در تحکیم و تکامل سوسیالیسم است. ما ضمن مرزبندی با دیدگاهی که ناستخوتی به این وظیفه‌ی زاهمترین و عمده‌ترین وجه انترناسیونالیسم پرولتری می‌داند - چنانکه تلاش در راه پیشبرد انقلاب در میهن خویش را درجه‌ی دوم بحساب می‌آورد و عملاً راه انصراف از آن را در پیش می‌گیرد - تأکید بر این نکته را ضرور می‌شماریم که چگونگی برخورد نیروهای چپ با اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی و بطور کلی با سوسیالیسم موجود، جایگاه مهمی در بینش سیاسی - نظری آن‌ها دارد. چنانکه می‌توان از این زاویه، به تعبیر مارکس، "دندان آن‌ها را معاينه کرد" و بر درک انترناسیونالیستی آن‌ها آگاهی یافت.

مثلاً حزب توده‌ی ایران با رواج این دید که پدیده‌های منفی جامعه‌ی سرمایه‌داری، مانند فساد اداری، دزدی، رشوه‌خواری، بوروکراتیسم در جامعه‌ی سوسیالیستی شوروی جایی ندارد، بصورتی مذهبی و کعبه‌گونه به اتحاد شوروی می‌نگریسته، اصل استقلال اندیشه و عمل خود را در مناسبات با حزب کمونیست اتحاد شوروی و سیاست‌های آن زیر پا می‌گذاشته، و آثار و نظریه‌های برخی از دانشمندان و نویسندگان آن کشور برایش حکم آیه‌ی منزل را داشته‌اند. در برابر، این تفکر در بخشی از نیروهای چپ ایران رواج داشته است که سوسیالیسم موجود در کشورهای سوسیالیستی آنچنان دچار فساد، بوروکراتیسم و کجروی گشته است که پشتیبانی از کشورهای سوسیالیستی موجب مخدوش کردن حقایق می‌شود و باید از آن اجتناب نمود و حد اکثر از دستاورها و جنبه‌های مثبت آن دفاع کرد.

با این حساب ببینیم که معاينه‌ی دندان‌های تدوین‌کنندگان سند چه بدست می‌دهد. در صفحه‌ی ۴ نوشته‌اند: "ما در عین اعتقاد کامل به ضرورت ارزیابی انتقادی

از روابط حزب توده‌ی ایران با حزب کمونیست اتحاد شوروی صادقانه و با صراحت حساب خود را از جریانات ضد شوروی جدا می‌کنیم. ما معتقدیم سیاست دوستی و تفاهم و تحکیم و گسترش روابط برادرانه و برابر حقوق با حزب کمونیست اتحاد شوروی بر پایه‌ی احترام متقابل و عدم مداخله در امور یکدیگر و حفظ استقلال اندیشه و عمل در خدمت پیشبرد امر مبارزه در ایران و در نتیجه جهت منافع کارگران و زحمتکشان و همه‌ی مردم ایران خواهد بود.

چنانچه گفته‌های بالا از زبان دبیرمات‌های حکومت‌های پیشرو کشورهای جهان سوم شنیده می‌شده، جای شکفتی نداشت. چرا که این نوع حکومت‌ها و نیروهای دمکراتیک خرده‌بورژوا، گاه خواهان سیاست دوستی و تفاهم با اتحاد شوروی می‌شوند. ولی آخر چگونه می‌توان پذیرفت که از زبان مدعیان باور به انترناسیونالیسم پرولتری، مضمون سیاست خرده‌بورژوائی بیرون تراود. ممکن است تدوین کنندگان سند طرح نمایند که ما در اینجا پیرامون اهمیت حقوق برابر میان خود و حزب کمونیست اتحاد شوروی و عدم مداخله در امور یکدیگر صحبت می‌کنیم، و هنوز به کیفیت مناسبات انترناسیونالیستی خود با آن و وظایف ما در این رابطه نپرداخته‌ایم.

با چنین فرضی به سراغ پاراکراف‌های دیگری که در ارتباط با شوروی است می‌رویم. البته پیش از آن لازم است به این نکته هم اشاره کنیم که قسم خوردن درباره‌ی اینکه ما "حساب خود را از جریانات ضد شوروی جدا می‌کنیم"، چیزی را توضیح نمی‌دهد. قدرت سوسیالیسم در عرصه‌ی جهانی آنقدر تحکیم شده است که هم‌اکنون بسیاری از جریان‌های بورژوائی کشورهای غربی صریحاً می‌گویند که ما "آنتی‌سویت" نیستیم. وظیفه‌ی انترناسیونالیستی کمونیست‌ها این نیست که موضع‌گیری خود را در ارتباط با دژ نیرومند دفاع از صلح و سوسیالیسم یعنی اتحاد شوروی به سطح مواضع محافل بورژوائی تنزل دهد و بگویند که ما "ضد شوروی" نیستیم.

براستی چرا این رفقا خود را ناگزیر می‌بینند "حساب خود را از جریانات ضد شوروی" جدا کنند. هر حرکت و هر نوشته‌ی یک جریان مارکسیستی - لنینیستی در رابطه با احزاب برادر، اساساً در نقطه‌ی مقابل و متضاد با جریانات ضد شوروی است. بنابراین، طرح اینکه "حساب خود را از جریانات ضد شوروی جدا می‌کنیم"، بهیچوجه برای کمونیست‌ها موضوعیت ندارد. این امر بی‌شبهت بدان نیست که کمونیست‌ها بگویند ما حساب خود را از امپریالیست‌ها جدا می‌کنیم. در حالیکه بر همه آشکار و بدیهی است که وجود و حرکت کمونیست‌ها در تضاد با امپریالیست‌هاست. بنظر می‌رسد که نویسندگان سند با وارد شدن در اینگونه کلی‌گویی‌های بدیهی نمی‌خواستند انشای دبیرستانی بنویسند، بلکه می‌خواستند به شایعات و تبلیغات دیگران پیرامون مواضع رفقای سه‌گانه در باره‌ی اتحاد شوروی پاسخ گویند.

ولی چنانچه قصد این است که به آن تردیدها در باره‌ی نظرات این رفقا بر سر انترناسیونالیسم پاسخ گفته شود، راهش این نیست که قسم بخورند ضد شوروی نیستند و

گرامات فاضلانهای از قبیل اظهار نظرهای زیر: "طرح این نکته، (وجود عوامل منفی در روابط ناسالم در روابط میان اتحاد شوروی و حزب توده ایران)، به معنای نادیده گرفتن یا حتی تم بیجا دادن به تبلیغات سرسام آور و لجام نسیختهی ارتجاع و امپریالیسم در اشاعهی شوروی ستیزی نیست." (داخل پرائنتز از ماست). همانا راه و شیوهی نفی آن تردیدها و ابهامها این است که در نوشتهها و تحلیلهای خود و از جمله همین سندی که پیش روی ماست، وظیفهی خویش در حمایت از کشورهای سوسیالیستی و بویژه اتحاد شوروی را برجسته ساخته و نشان دهند که ما علیرغم طرح انتقادات خود به وجود جوانب منفی، بوروکراتیک و غیر دمکراتیک در این کشورها، همواره در کنار آنها بوده و از اقدامات آنها در مبارزه برای صلح، سوسیالیسم و آزادی خلقها پشتیبانی نموده و بگونهای بیدریغ، بیگنر و بیقید و شرط از اردوگاه کشورهای سوسیالیستی و بویژه اتحاد شوروی در برابر کشورهای امپریالیستی دفاع و جانبداری می‌کنیم.

در اینجا ممکن است طرح شود که موضعگیری آنان در ارتباط با شوروی فراتر از این عبارت بوده و فقط بدین اکتفا نشده است. در این صورت باید دید که این ادعا چگونه فراتر رفته است؟ در دو پاراگراف آخر سند، ادعای یاد شده قامت می‌کشد و چنین رخ می‌نماید: "ما بویژه برای استقرار روابط درست و سالم و برادرانه و پیکار جویانه با احزاب کمونیست و کارگری در منطقه و مقدم بر همه با حزب کمونیست اتحاد شوروی، کشوری که طولانی‌ترین سرحدات مشترک و مناسبات تاریخی با ایران و پرحادثه‌ترین روابط را با حزب توده ایران و کمونیست‌های ایرانی داشته است، تلاش خواهیم ورزید."

بدنبال تاکید بر استقرار روابط درست و سالم و برادرانه و پیکار جویانه با حزب کمونیست اتحاد شوروی، توضیحی آورده شده است که تا مل بر آن خالی از لطف نیست. عبارتی که در توضیح اهمیت مناسبات با حزب کمونیست اتحاد شوروی آمده، حاوی دو جنبه است! یکی سرحدات مشترک و مناسبات تاریخی با ایران و دیگری پرحادثه‌ترین روابط با حزب توده ایران و با کمونیست‌های ایرانی.

یکی از دلایلی که محافل بورژوازی ایران برای توضیح لزوم حسن هم‌جواری و روابط تفاهم آمیز با اتحاد شوروی می‌آورند، داشتن دو هزار و چند صد کیلومتر مرز مشترک - یا بقول سند، "سرحد مشترک" - است. جالب اینکه محافل بورژوازی ایران، در استدلال خود، توجه به ارتباط با دولت شوروی دارند، حال آنکه تدوین کنندگان سند پیشگفته به همان دلایل محافل بورژوازی چنگ می‌اندازند تا لزوم مناسبات دوستانه با حزب کمونیست اتحاد شوروی را توضیح بدهند. جنبه‌ی دیگر توضیح، یعنی "پرحادثه‌ترین روابط" نیز دست کمی از استدلال نخست ندارد و تقریباً همان تفکری را بازتاب می‌دهد که در استدلال نخست نهفته است و آن اینکه، بمنظور جلوگیری از داشتن مشکلات با اتحاد شوروی - به تعبیر سند، با حزب کمونیست اتحاد

شوروی - و نیز بخاطر پیشگیری از تکرار آن "حادثه"ها در روابط حزب کمونیست اتحاد شوروی و کمونیست‌های ایرانی، داشتن روابط دوستانه و برابر حقوقی با آن حزب ضروری و سودآور است.

تردیدی نیست که وجود ۲۵۰۰ کیلومتر مرز مشترک با اتحاد شوروی و داشتن مناسبات تاریخی چند صد ساله، وبژگی و اهمیت انکار ناپذیری به لزوم دوستی و تفاهم با اتحاد شوروی می‌بخشد. ولی باید توجه داشت که دو موضوع یاد شده، علیرغم اهمیت سیاسی و اقتصادی آن، نمی‌تواند دلیل اصلی کمونیست‌ها برای توضیح لزوم دوستی و تفاهم با حزب کمونیست اتحاد شوروی باشد. اگر مخاطب کمونیست‌ها، نیروهای بورژوازی و خرده‌بورژوازی بودند، آنگاه استناد به این عوامل برای اثبات لزوم دوستی و تفاهم با اتحاد شوروی معقول و موجه بشمار می‌رفت. ولی آنجا که روی سخن یک سند با کمونیست‌ها و توضیح مسائل برای آن‌هاست، توسل به چنین توضیحاتی حکم آن را دارد که کمونیست‌ها بکمک مغز و منطق بورژوازی اندیشه کنند و روابط کمونیست‌های دو کشور را از خلال عینک دمکرات‌های بورژوا بنگرند. آنچه موجب دوستی کمونیست‌های ایران با حزب کمونیست اتحاد شوروی است، وفاداری به اصول انترناسیونالیسم است و آنچه دوستی کمونیست‌های ایران با کشور اتحاد شوروی را توضیح می‌دهد، همانا نقش این کشور به‌عنوان سنکر مهم مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع و پیشقراول ساختمان سوسیالیسم و مدافع سرسخت صلح و آزادی خلق‌هاست.

زمینه‌ی بروز برخورد هائی از این دست در توضیح لزوم دوستی و تفاهم با اتحاد شوروی، از دو حال خارج نیست. با تدوین کنندگان سند به مخیله‌شان نرسیده که داشتن رابطی دوستی و تفاهم با حزب کمونیست اتحاد شوروی، و نه فقط دوستی و تفاهم، بلکه پشتیبانی از این سنکر نیرومند سوسیالیسم، بخودی خود یک وظیفه‌ی انترناسیونالیستی است و در نتیجه گرفتار تنگنای قافیه گشته‌اند و همانند شاعران وامانده از جور کردن قافیه، به چنین توضیحات پیش پا افتاده‌ای دست آویخته‌اند، و یا آنکه، این توضیحات کلی و اظهر من الشمس، به عمد در کنار هم گرد آمده‌اند تا در رابطه با شوروی، هم دهان باز شده باشد و هم اینکه چیزی گفته نشده باشد.

اگر دآوری قطعی در باره‌ی انگیزه‌های واقعی آن‌ها را از دستور کار خارج کنیم، کماکان یک نکته روشن است، اینکه تدوین کنندگان سند هیچگونه توجهی به این وظیفه‌ی مهم انترناسیونالیستی کمونیست‌ها، مبنی بر پشتیبانی بی‌دریغ از کشورهای سوسیالیستی و بویژه اتحاد شوروی، به‌عنوان دژ نیرومند دفاع از صلح و سوسیالیسم و نیز دفاع از احزاب کمونیست این کشورها - با وجود همه‌ی انتقاداتی که از آن‌ها داریم، ندارند. آنان با سکوت در تصریح این وظیفه‌ی مهم و اساسی - و نه لزوماً درجه‌ی اول - انترناسیونالیستی، بر روی یکی از عرصه‌های مهم همبستگی بین‌المللی کمونیست‌ها سایه می‌اندازند.

تدوین کنندگان سند، مارش پایانی آن‌را با این نغمات به اتمام می‌رسانند: "ما

در عین حال، خود را متعهد می‌دانیم که در تحقق وظایف انترناسیونالیستی خود، ضمن شرکت فعالانه و انقلابی در مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر ایران... هم‌زمان از دستاوردهای ارزشمند سوسیالیستی و نیز نیروهای مترقی در سراسر جهان دفاع کرده، در همه حال جایگاه شایسته‌ی خود را در کنار جنبه‌ی جهانی انقلاب، کشورهای سوسیالیستی، طبقه‌ی کارگر جهانی و خلق‌های آزاد شده و اسیر برای مبارزه‌ی بی‌امان با امپریالیسم جهانی به سرگردگی امپریالیسم امریکا، حفظ کنیم.

می‌بینیم که کشورهای سوسیالیستی و طبعاً اتحاد شوروی، بخشی از جنبه‌ی جهانی انقلاب را تشکیل می‌دهند. ولی باز در اینجا وظیفه‌ی مهم دفاع از کشورهای سوسیالیستی به زیر پرده رفته و یا بهتر است بگوئیم تحریف شده است. بدین معنا که بجای تأکید بر پشتیبانی از دولت‌های موجود سوسیالیستی و بطور کلی دفاع از سوسیالیسم موجود - علیرغم همه‌ی کاستی‌ها و نارسائی‌های آن - سخن از دفاع از دستاوردهای ارزشمند سوسیالیستی" میان می‌آید، پیداست که وظیفه‌ی همه‌ی کمونیست‌هاست که از دستاوردهای ارزشمند سوسیالیسم موجود پشتیبانی کنند. ولی این فقط گوشه‌ای از وظیفه‌ی انترناسیونالیستی آن‌ها را در برابر کشورهای سوسیالیستی تشکیل می‌دهد و نه تمامی آن‌را. یعنی آن گوشه‌ای که مورد توجه برخی نیروهای دمکرات و بورژوازی جهان امروز هم می‌باشد، چنانکه بسیاری از نیروهای دمکرات و حتی بورژوازی نیز از برخی دستاوردهای سوسیالیسم موجود تمجید می‌کنند. همانگونه که پیشتر نیز گفتیم این در خور کمونیست‌ها نیست که وظایف انترناسیونالیستی را به سطح وظایف دمکرات‌ها تنزل دهند. ما در کارزار ایدئولوژیک با دمکرات‌های خرده‌بورژوا و بورژوا، این نبرد را پیش می‌بریم تا ثابت کنیم که دستاوردهای مثبت و ارزشمند کشورهای سوسیالیستی، برآمده از نظام سوسیالیستی آن‌ها و به زبانی فرآورده‌ی سوسیالیسم موجود است. بدین ترتیب، بر خلاف آن‌ها در اینجا متوقف نمی‌شویم که تنها از "دستاوردهای ارزشمند سوسیالیستی" دفاع کنیم. توقف در اینجا و بسنده نموده به انجام گوشه‌ای از وظیفه‌ی انترناسیونالیستی خود در دفاع از سوسیالیسم موجود، بی‌شاهت به آن نیست که با طرح نیمی از حقیقت کوشش شود تا تمامی حقیقت در پرده بماند.

برای آنکه مطلب به درازا نکشد، از آوردن نمونه‌های دیگری که حکایت از وجود تفکری ویژه در زمینه‌ی رابطه‌ی کمونیست‌های ایران با حزب کمونیست اتحاد شوروی می‌کند، خودداری می‌کنیم، تفکری ویژه که در جهت تنزل وظایف انترناسیونالیستی کمونیست‌ها تا سطح مواضع خرده‌بورژوازی عمل می‌کند و با اصرار تمام از تصریح و تأکید بر پشتیبانی از کشورهای سوسیالیستی - و نه فقط "دستاوردهای ارزشمند" شان - خودداری می‌ورزد. بلافاصله لازم به تذکر است که در اینجا ما آن بخشی از وظایف انترناسیونالیستی را در نظر داریم که متوجه روابط احزاب کمونیست با کشورهای سوسیالیستی است.

این تفکر ویژه که انترناسیونالیسم پرولتری را به سطح مواضع خرده بورژوازی پائین می‌کشد، در زمینه‌ی مناسبات میان احزاب کارگری و کمونیست نیز به چشم می‌خورد. در آغاز این سند، سخن از همبستگی بین‌المللی کارگران میان می‌آید و حتی نقل قول‌هایی هم از این سو و آن سو برای تقویت آن آورده شده است.

جای انکار ندارد که کمونیست‌ها می‌کوشند تا برای پاسخگویی به لزوم همبستگی بین‌المللی و پشتیبانی از یکدیگر به نزدیکی و اتحاد در مبارزه‌ی مشترک بر ضد دشمنان صلح و سوسیالیسم دست یابند و این را یکی از وظایف انترناسیونالیستی خود می‌دانند. حال ببینیم که تدوین کنندگان سند، چگونه دین مطلب را در این باره ادا می‌کنند. در رابطه با حزب کمونیست اتحاد شوروی تنها به این اکتفا شده است که در جستجوی "سیالست دوستی و تفاهم و تحکیم و گسترش روابط برادرانه و برابر حقوق" باشند. در جای دیگر این روابط به زیور صفت "پیکار جویانه" آراسته شده است. در ارتباط با دیگر احزاب کارگری و کمونیست باز همین مفهوم به چشم می‌خورد: "ما خود را به انترناسیونالیسم پرولتری متعهد دانسته و از مناسبات سالم و رزمنده میان گردان‌های کمونیستی و کارگری در سراسر جهان پشتیبانی می‌کنیم." متأسفانه در بخش مربوط به انترناسیونالیسم پرولتری "کارپایه‌ی اولیه" هم مطلب بهمین گونه طرح شده است. از مناسبات رزمنده، پیکار جویانه و از دوستی و تفاهم سخن میان می‌آید، ولی از تلاش برای هماهنگی و اتحاد بر سر مبارزه‌ی مشترک و پشتیبانی مبارزاتی از یکدیگر و همکاری در عرصه‌ی این مبارزات هیچ بادی نمی‌شود. (۱)

توگویی این موضوعات جایشان در مبحث انترناسیونالیسم پرولتری نیست و یا اگر باشد، مربوط به "دوران درک کمینترنی" بوده است. البته یکجا از دفاع از دستاوردهای ارزشمند سوسیالیستی و نیروهای مترقی سراسر جهان یاد می‌شود ولی اگر دفاع از "نیروهای مترقی" را که متوجه غیر کمونیست‌هاست، کنار نهیم، این برخورد پیش از آنکه توضیح دهنده عرصه‌ی همکاری و پشتیبانی باشد، متوجه از سر باز کردن این وظیفه‌ی مهم انترناسیونالیستی در زمینه‌ی پشتیبانی بی‌دریغ احزاب کمونیست از یکدیگر و از کشورهای سوسیالیستی است.

مراحل مختلف تاریخ همبستگی بین‌المللی کارگران تا امروز در راستای دسترسی به این نیت اساسی سیر کرده است. از دوران انترناسیونال اول و دوم تا کمینترن، احزاب کارگری انقلابی در جستجوی آن بوده‌اند که با حصول به یک خط‌مشی مشترک، جبهه‌ی واحد و با مرکز یگانه‌ای برای پیشبرد سیاست پشتیبانی و همکاری بوجود آورند. با رشد

(۱): جالب است که در نقل قول‌هایی که آورده‌اند، این مفاهیم به ترتیب دہتری آمده است، ولی چون آن نقل قول‌ها را برای نیت دیگری آورده‌اند، این جنبه‌ها اصلاً نظرشان را جلب نکرده است تا دست کم چند کلامی را به شرح و توضیح آن‌ها اختصاص دهند.

نسبی احزاب کمونیست و بلوغ آن‌ها و نیز بر اثر یک رشته عوامل سیاسی دیگر، روند همبستگی بین‌المللی وارد مرحله‌ی نوینی شد که در آن بر لزوم استقلال احزاب از یکدیگر، حقوق برابر آن‌ها و عدم مداخله در امور داخلی همدیگر تأکید می‌گردید و سیاست اتحاد مبارزاتی، پشتیبانی و همکاری، بر این متن شرح و تفسیر می‌یافت و دنبال می‌شد.

همانگونه که مرز برجسته‌ای میان مراحل گوناگون تکامل جامعه‌ی بشری نیست، بهمین سان نیز دیوار بلندی میان دوران کمینترن بدستگاه ستاد مرکزی احزاب کمونیست و دوران پس از آن وجود نداشته است، چنانکه در سال‌های پس از انحلال کمینترن و حتی چند زمانی دیرتر یعنی پس از انتشار اسناد گردهمایی‌های احزاب کمونیست در سال‌های ۵۷ و ۶۰ و حتی پس از آن، مناسبات و عملکردهای خاص دوران کمینترن، تا حدودی در بین برخی از احزاب، از جمله حزب کمونیست اتحاد شوروی و حزب توده‌ی ایران (۲) جاری بوده است. بازماندن عوارض دوران کمینترن از دو نظر جای تامل دارد؛ نخست اینکه نشان‌دهنده‌ی یک تناقض نامطلوب میان گفتار و کردار جامعه‌ی احزاب کمونیست - تا آن حد که این تناقض عمل می‌کرده - می‌باشد، بدین معنا که مصوبه‌ها و توافقات گردهمایی‌های احزاب کمونیست در زمینه‌ی احترام به اصل استقلال احزاب کمونیست و عدم مداخله‌ی آن‌ها در امور یکدیگر - دست کم در رابطه با برخی از احزاب و در برخی زمینه‌ها - در عمل رعایت نمی‌شده است. ادامه‌ی این تناقض میان مصوبه‌ها و اجرای آن‌ها نقطه‌ی منفی و ضعیف عرصه‌ی حیات همبستگی بین‌المللی احزاب کمونیست بوده است. دوم اینکه وجود این تناقض و عارضه‌های منفی و تلخ آن، نافی آن نیست که جبهه‌ی احزاب کارگری و کمونیستی در راستای پیشبرد انقلاب جهانی و مبارزه با امپریالیسم عمل می‌کرده است. تردیدی نیست که وجود بینش‌های نادرست در برخی جنبه‌های مربوط به خط مشی عمومی جنبش کمونیستی جهانی مانند بی‌توجهی به ضرورت تأمین سرکردگی طبقه‌ی کارگر برای انقلاب دمکراتیک طراز نوین، وجود انحراف از مواضع طبقه‌ی کارگر در خط مشی برخی از احزاب همانند حزب توده‌ی ایران، نقش منفی و مخربی در پیشبرد مبارزه‌ی انقلابی داشته است. با اینحال نباید گرفتار این نتیجه‌گیری گشت که آن عوارض منفی در درجه‌ی نخست برآمده از این عامل است که اصول ناظر بر استقلال و برابری احزاب نادیده گرفته شد، و اینکه مشی اپورتونیستی برخی از احزاب همچون حزب توده‌ی ایران، بی‌آمد علی‌منافع ویژه‌ی اقتصادی و دیپلماتیک اتحاد شوروی بوده است.

خوشبختانه سند یاد شده، از در چنین ارزیابی که در جنبش چپ ما بیگانه نیست

(۲): تردیدی نیست که انحراف‌های چند جانبه‌ی حزب توده‌ی ایران را نمی‌توان صرفاً با عمدتاً با تداوم رسوبات "درک کمینترنی" و یا استمرار مناسبات ناسالم میان احزاب کمونیست توضیح داد.

وارد نمی‌شود، ولی تأکید ویژه‌ی آن بر "عوامل منفی" و "روابط ناسالم" و اختصاصی یافتن دو سوم حجم سند به مسائلی در این ارتباط از یک سو، و مسکوت گذاشتن یک رشته مسائل بدیهی مربوط به انترناسیونالیسم پرولتری از سوی دیگر، تردید خواننده را نسبت به سلامت دیدگاه‌های آن‌ها در این باره بیشتر و بیشتر می‌کند.

یکی از کوشش‌های مهم احزاب کمونیست جهان متوجه آن است که در مبارزه‌ی عمومی خود علیه امپریالیسم و یا در مبارزه‌ی موضعی در جاهای گوناگون، به سیاست و مشی مشترک یا دست کم به همکاری‌های معین دست یابند و بازو در بازوی یکدیگر به دیواره‌های ارتجاع یورش ببرند. این واقعیت که عرصه‌ی مبارزه‌ی احزاب مختلف یکسان نبوده و اینکه گاه دیدگاه‌های متفاوتی بر سر پیشبرد مبارزه در میان آن‌ها وجود داشته، هیچگاه سنگ بنای این برداشت نشده است که چون مرکز واحدی در میان نیست، و یا چون خط‌مشی یگانه‌ای برای تمامی جنبش کمونیستی جهانی موجود نیست، و بعلاوه چون اختلاف وجود دارد، بنابراین لزوم همکاری‌های گوناگون و در پیش گرفتن سیاست‌های مشترک مبارزاتی و پشتیبانی بی‌دریغ از یکدیگر و از مبارزات همدیگر، چندان مفهوم نمی‌یابد؟! هرگز!!

اسناد کردهمایی‌های احزاب کمونیست و نیز نوشته‌ها و اسناد هر یک از احزاب حکایت از آن دارد که تلاش در راه یافتن عرصه‌های هر چه بیشتر همکاری مبارزاتی و پشتیبانی از یکدیگر و از مبارزه‌ی همدیگر، یک وظیفه‌ی تردید ناپذیر انترناسیونالیستی است. در برابر، نوشته‌های تدوین‌کنندگان "کارپایه‌ی اولیه" و سند "انترناسیونالیسم پرولتری"، بجای پرداختن به این موضوع مهم و خطیر ترجیح داده‌اند که جمله‌پردازی‌هایی مانند "مناسبات رزمنده" و "روابط پیکارجویانه" را جایگزین آن‌ها ساخته، و پرده‌ی ضخیمی بر روی مسائل گرهی انترناسیونالیسم پرولتری نظیر عرصه‌های مختلف همکاری‌گردان‌های کمونیستی، سیاست‌های مشترک آن‌ها و اشکال عملی پشتیبانی و همبستگی آن‌ها بیندازند و خواننده را در ابهام کامل نسبت به دیدگاه‌های آن‌ها در این زمینه‌ها باقی بگذارند.

امروز مفهوم انترناسیونالیسم پرولتری نسبت به روزگاری که مارکس شعار "کارگران جهان متحد شوید" را می‌داد، بسیار تکامل یافته است. امروز انترناسیونالیسم پرولتری در عرصه‌ی تئوری و پراتیک به مبارزه‌ی مشخص و روزمره تبدیل شده است و احزاب کمونیست و کارگری در عرصه‌های متفاوت و به اشکال مشخص راه دفاع متقابل از یکدیگر را پیش می‌گیرند و قرارهای مشترک و مشخص در مبارزه علیه دشمن مشترک اتخاذ می‌کنند. مرزبندی‌های سیاسی - ایدئولوژیک مشترک بخش مهمی از مواضع انترناسیونالیستی آن‌ها را تشکیل می‌دهد. به صرف تکرار یک مشت جمله‌بندی‌های کلی و بی‌خاصیت در وصف انترناسیونالیسم و بدون برخورد با مرزبندی‌های موجود در جنبش کارگری نمی‌توان به انترناسیونالیست واقعی تبدیل شد. از این نظر، سند یاد شده به عرصه‌های مشخص و ظایف کنونی یک حزب انترناسیونالیست واقعی گام نگذاشته

است. مثلا مشخص نیست که نظر نویسندگان در باره‌ی بیانیه و اعلامیه‌های سال‌های ۵۷، ۶۰ و ۶۹ و مسائل مطرح شده از سوی آن‌ها و یا ارو کمونسم، تروتسکیسم و تیتونیسیم چه می‌باشد و همچنین اینکه نظر آن‌ها در باره‌ی تقسیم‌بندی احزاب کمونیست به سنتی و غیر سنتی (۳) و یا احزاب کمونیست چین و ایتالیا چیست؟ موضعگیری بر سر این مباحث و این احزاب، جنبه‌ی مشخصی از وظایف انترناسیونالیستی و دیدگاه در این زمینه را تعیین می‌کند. برخی از این احزاب، انحرافات خود را تحت عنوان "استقلال" تئوریزه می‌کردند. همانگونه که می‌توان به "وابستگی" و روابط ناسالم از مواضع متفاوتی نگریست، به "استقلال" هم می‌توان برخورد متفاوت داشت، و در هر مورد کلی بافی کسی را نجات نخواهد داد.

در سندی که دیدگاه ما را در باره‌ی انترناسیونالیسم پرولتری توضیح می‌دهد، باید مسائلی از این دست را بطور مشخص توضیح داد و مشخص نمود که دیدگاه ما در باره‌ی تاریخ انترناسیونالیسم، کمیتون، کیش شخصیت استالین، ارو کمونیسیم، مائوئیسم و تروتسکیسم چیست و اینکه ارزیابی ما در باره‌ی همکاری و اشتراک عمل احزاب برادر چگونه است و مرزبندی ما در میان دو نهایت، یعنی اعتقاد به مرکز واحد جهانی احزاب برادر از یکسو، و از سوی دیگر جدائی و فاصله‌گیری روزافزون آن‌ها از یکدیگر، به چه ترتیب است.

حال وقتی از این زاویه به سند می‌نگریم، در می‌یابیم که به هیچیک از انتظارات دیگران برای روشن شدن مواضع واقعی رفقای سه‌گانه در باره‌ی مسائل بفرنج انترناسیونالیسم پاسخ گفته نشده است. تو کوئی وظیفه‌ی سند آن نبوده است که بصورتی سالم و منطقی، بسیاری گسان را که نسبت به سلامت دیدگاه‌های رفقای سه‌گانه پیرامون انترناسیونالیسم تردید داشته‌اند، اطمینان بخشد و وفاداری واقعی آن‌ها را به اصول انترناسیونالیسم ثابت نماید. سند انترناسیونالیسم پرولتری و ایضا بخشی از "کارپایه‌ی اولیه" که بدین موضوع اختصاص دارد، از برطرف کردن آن تردیدها عاجز مانده است و نتوانسته است حساب تدوین کنندگان آن‌را از گرایش‌ها و دیدگاه‌های انحرافی در برخورد با مسائل انترناسیونالیسم جدا کند. برعکس ابهام‌ها و تردیدهای موجود در باره‌ی دیدگاه‌های آن‌ها را تشدید کرده و نشان داده است که به رغم تأکیدهای کلی بر وفاداری به اصول انترناسیونالیسم و مرزبندی با شوروی ستیزی، کمیت آن‌ها بر سر انترناسیونالیسم، سخت می‌لنگد.

بهروز، کامران، عظیم، کیوان

فروردین ۱۳۶۶

(۳): در سند "کارپایه‌ی اولیه"، از احزاب کمونیستی سنتی در برابر نوع دیگر احزاب کمونیست یاد شده است، در نشریه‌ی پژواک هم این برخورد به چشم می‌خورد.

گزارش به رفقا

(در رابطه با مقاله‌ی رفقا بهروز و کیوان)

نوشته‌ی رفقا بهروز و کیوان در شماره‌ی دوم "بولتن بحثهای داخلی"، تحت عنوان "درباره‌ی چشم انداز حرکت نیروهای جداشده از حزب توده‌ی ایران"، ما را بر آن داشت که در خلال برخورد با این مقاله، توضیحات اولیه‌ای را در رابطه با ارزیابی و جمع‌بندی عملکرد نیروهای منتقد و معترض حزبی که بتدریج به تکوین و شکل‌گیری "جنبش توده‌ایهای مبارز انفعالی" تعالی یافت و اینک تکامل و شکل نهائی خویش را می‌پیماید، گزارش دهیم.

قصد این بود که چنین گزارشی را به "کنفرانس تدارکاتی سراسری" که تشکیل آن در دستور روز است، عرضه کنیم. و همین کار را هم پس از پیشنهاد به اولین نشست مشورتی ماهانه و در صورت تایید و تصویب آن انجام خواهیم داد. لذا آنچه در این نوشته می‌آید، از مست به ماتبه‌ی عناصر اولیه‌ی چنین گزارشی و انعکاس دیدگاههای نویسنده‌ی مقاله‌ی زیر که در عین حال از آغاز گران و تا حدی از فعالان این حرکت بوده‌است، به حساب آید.

انتقادات و ایرادات رفقا عمدتاً بر محورهای اصلی زیر استوار است:

- فقدان کارپایه‌ی حداقل و نوعی مرکزیت (رهبری) از همان ابتدا!

- خطا از دیدگاهی که در پی نظریه‌ی احیای انقلابی حزب ناشی شده‌است!

- تخلف از دموکراسی درون سازمانی و در مسند رهبری مبارزه‌ی سیاسی!

- وب‌آخیره، ولی نه کمتر از بقیه، در مساله‌ی چشم انداز، مساله‌ی ضرورت و اولویت

حرکت مستقل یا وحدت با یکی از سازمانهای موجود چپ.

عیار واقعی انتقادات و ایرادگیریهای مندرج در مقاله وقتی معلوم میشود که ما

انتقادات رفقا را در مقطع واقعیات و اوضاع و احوالی که مبارزه‌ی نیروهای منتقد و

معترض حزبی در آن آغاز شد و تکامل یافت، بررسی کنیم.

در یک توضیح مقدماتی می‌گوییم به اجمال و بطور کاملاً عینی و واقعی به روند کلی

حرکت‌مان، از اولین اقدامات اعتراضی گرفته تا به امروز با ذکر ضعفها و کاستیهایش و

نقش و شیوه‌ی کار "رفقای سه‌گانه" در جریان آن بپردازیم.

در مراجعت از "پلنوم ۱۸" که در نفس خود فاجعه‌ی بس بزرگی بود، برای ما مسلم شد که گردانندگان این پلنوم مخدوش و "رهبری" وقت حزب کوچکترین درسی از شکست حزب و عقیم ماندن انقلاب نگرفته‌اند. اساسا توانائی تفکر سالم و انقلابی ندارند. قصد گردانندگان حزب، ادامه‌ی حزبمداری از راه فریب توده‌ها و دروغ گفتن به آنان، جعل واقعیتها و "تئوری بافیها" و طرح تزه‌های من درآوردی، به قصد توجیه اشتباهات و انحرافات حزب بود.

ما مصمم به مبارزه شدیم، اما دستمان از همه جا کوتاه بود. حتی در حوزه‌های ساده‌ی حزبی شرکت نداشتیم. مضافا آنکه برای دست یازیدن به هر اقدام و عملی، با یک دشواری عینی روبرو بودیم. این دشواری عینی، وضع ذهنی توده‌های حزبی و کادرهای آن بود، که قاطبه‌ی آنان تصویری اسطوره‌ای و جزمی از حزب و رهبری و سیاست و مشی آن داشتند و در اثر چهار سال تبلیغات و مغزشوئیهای منظم، عمیقا "خط امامی" شده و به صحت تحلیل‌های حزب اعتقاد "مذهبی" داشتند.

همانگونه که در نوشته‌ی "کنفرانس ملی و وظایف توده‌ایهای مبارز" تاکید شده است: "توده‌ایهای نسل جدید در جریان مهاجرت دوم این درک و تلقی خود را از رهبری در داخل، همراه خود عینا به خارج منتقل کرده بودند و لذا انتظار معجزه از همانده‌ی کمیته‌ی مرکزی با همان تصور تجریدی از این ارگان ناموجود داشتند." (۱)

در برابر چنین مانع و دیواری، دو شق (آلترناتیو)، دو شیوه‌ی کار و برخورد به مساله در مقابل ما بود:

۱- یا توسل به یک انشعاب ناآگاهی، از "بالا"، زودرس و بوروکراتیک. در حقیقت آنچه را که نویسندگان مقاله مطرح میکنند: "اگر نیروهای منتقد و معترض حزبی از همان ابتدا، همچنانکه هرگونه مبارزه سیاسی آگاهانه و هدفمند ایجاد میکنند، حرکت خود را با تدوین یک کارپایه‌ی حداقل حاوی عامترین مواضع سلبی و اثباتی خود، ایجاد نوعی مرکزیت (رهبری) موقت و نقشه‌ی عمل کوتاه و بلند مدت آغاز کرده بودند..." ص. ۵۴ (ما در صفحات بعد به نادرست و نا مربوط بودن این نظریه خواهیم پرداخت).

۲- ویا چنانکه بارها نوشته‌ایم: "از آنجا که هدف اصلی ما راه انداختن یک ماجرا و انشعاب سکتاریستی و یا برگردن سروصدا و سپس به گوشه‌ای خزیدن نبود، و از آنجا که قصد اصلی، ایجاد یک حرکت سیاسی واقعی با تکیه بر سنن انقلابی حزب و جنبش کارگری و کمونیستی از یکسو و منفرد و منزوی ساختن و بی اعتبار کردن و افشای گروه

(۱): "کنفرانس ملی و وظایف توده‌ایهای مبارز" ص. ۲

مهاجرین حرفه‌ای از سوی دیگر بود، لذا ضروری بود راه طولانی و پردردسر افشاکری همه جانبه، آگاهی دادن و روشن کردن واقعیت‌های تاریخی صبورانه پیموده شود تا این جنبش بتواند در جریان حرکت خود وسیعترین نیروهای سالم و انقلابی تشکیلات حزب را بخود جذب کند. میبایستی توده‌های حزبی با اندیشه و تجربه‌ی عملی خود به ماهیت "هیات سیاسی" و سیستم معیوب حزبمداری و سیاستهای راست روانه و غیر انقلابی آنها پی برده، پا به میدان مبارزه گذارند." (۲)

"رفقای سه‌گانه" پس از بحثهای جدی و تعمق در امر، شق دوم را صلاح دیدند و بر گزیدند. در اتحاد این تصمیم از جمله دو نکته‌ی مهم در نظر گرفته شد: از یکسو اعتقاد ما به پاره پاره کردن بندهای اهریمنی که بر تار و پود فکری و ذهنی توده‌ایها تنیده شده بود. و از این راه نجات اینهمه انسانهای سالم و انقلابی که بخاطر آرمانهای ولای انسانی و استقرار یک سوسیالیسم واقعی در ایران به صفوف حزب توده‌ی ایران روی آورده بودند. و از سوی دیگر در جریان مبارزه با کل سیستم معیوب حزب و با در اختیار گذاشتن تجربیات مشخصی حزب توده‌ی ایران در برابر جنبش کمونیستی ایران به انزوای کامل این حزب کمک کرده و از جمله از وحدت سازمان فدائیان خلق (اکثریت) با این جریان فاسد و منحط جلوگیری کنیم.

در بحثهای خود به این نتیجه رسیده بودیم که این حزب توده‌ی ایران دیگر رسالت تاریخی خود را بطور قطع از دست داده و به بن‌بست کامل رسیده‌است. اما متأسفانه قاطبه‌ی کادرها و اعضای حزب بدان باور نداشتند و واقف نبودند. اگر رفقا و از جمله همین نویسندگان مقاله وجدان خود را قاضی قرار داده و به وضع فکری و روانی خود در پائیز ۱۳۶۳، تاریخ انتشار "نامه به رفقا" مراجعه کنند، مسلماً به ما حق خواهند داد.

برخلاف آنچه که اینک نویسندگان مقاله، آنهم پس از گذشت سه سال موعظه میکنند، در آنروز "نیروهای منتقد و معترض حزبی از همان ابتدا" وجود نداشتند که طبق توصیه‌های رفقاچنین و چنان کنند. این نیروها بتدریج و در جریان مبارزه‌ی پر حوصله و پرفراز و نشیب بوجود آمدند. "رفقای سه‌گانه" بر پایه‌ی تجربیات گذشته و انشعابات ناکام گذشته‌های دور و نزدیک در حزب توده‌ی ایران، واقف بودند که هرگونه انشعاب از "بال" و بدون پایگاه توده‌ای، محکوم به فناست. یک اعلامیه‌ی همین رهبری بی اعتبار و از هشتم افتاده‌ی کنونی و انتشار آن در یکی از روزنامه‌ها و با اعلام آن در رادیوهای کشورهای سوسیالیستی کافی بود که قاطبه‌ی رفقای حزبی، تهمت‌ها و انگ‌های "هیات سیاسی" را علیه "رفقای سه‌گانه" باورداشته و حرکت ما را در نطفه خفه سازند. آغاز کار با "نامه به رفقا" با توجه به وضع لحظه و در نظر گرفتن روانشناسی و آمادگی ذهنی توده‌ایها تدوین شد. قدم اول ما با ارزیابی و تحلیل اولیه از اشتباهات و

(۲): "کنفرانس ملی و وظایف توده‌ایهای مبارز" ص. ۴

انحرافات حزب در چهار سال اول انقلاب آغاز شد و از علل فاجعه‌ی بهمن ۱۳۶۲ برده برداشت. از آنجا که با سیستم تشکیلاتی بوروکراتیک حزب آشنائی داشتیم، کار خود را از کمیته‌های کشوری شروع کردیم تا در لحظه‌ی علنی شدن "نامه به رفقا" حرکت خفه نشود. تصادفی نبود که به دنبال تعلیق ما، اکثر کمیته‌های کشوری در مقابل تشبثات "هیات سیاسی" به مقاومت برخاستند. نویسندگان مقاله در خرده‌گیری از شیوه‌ی عمل ما، دچار این اشتباه جدی میشوند که تفاوت ماهوی میان حزب توده‌ی ایران و سایر گردانهای کمونیستی را از زاویه‌ی ساختار نظری - تشکیلاتی آنها در نظر نمیگیرند و تجربیات معین گذشته‌ی خود را در گروههای سیاسی ملاک قضاوت قرار داده و بطور مکانیکی به ح.ت.ا. تمسک میدهند.

جریانات سیاسی دیگر و بطور مشخص چریکهای فدائی خلق ایران، به مثابه‌ی جنبشی بود که بر محور مبارزات چریکی و متأثر از تفکرات مائوئیستی و شبه مائوئیستی و با نظریات چریکهای شهری آمریکای لاتین عمل میکرد و عموماً به صورت گروههای نسبتاً بزرگ یا کوچک جدا از هم، بطور محفلی، گاه محدود به یک دانشگاه و یک شهر و محله و از این قبیل و معمولاً تحت اتوریته‌ی یک یا چند نفر به مبارزه میپرداختند. سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، به مثابه سقفی وسیع و پرچم هویت بخش عمده‌ی این جریانات و طیفهای گوناگون عمل میکرد. تنها پس از انقلاب بهمن ۵۷ و تأمین شرایط نسبی دموکراتیک در کشور، شرایط همزیستی این موزائیک فکری - سیاسی در یک تشکیلات واحد بتدریج بوجود آمد. لذا تصادفی نبود که از همان آغاز شکل گیری و تدوین نظریات و مشی واحد (یا نسبتاً واحد) انشعابات متعددی در آن صورت گرفت. در واقع تفکرات و درکهای متفاوت موجود در باره‌ی انقلاب و حاکمیت و مشی سیاسی، قبل از همگرائی کامل و یگانگی، از هم جدا شدند. سنتها و واقعیتهای فعالیت سیاسی گروهها و دستجات مختلفی که عناصر تشکیل دهنده‌ی این سازمان بودند، ویژگی خود را حتی در سازمان واحدی که پس از انقلاب شکل گرفت برجای گذاشته بود. در سازمان، مرکزیت بوروکراتیک حاکم نبود. بحثهای نسبتاً آزاد، سمینارها، بخش جزوات و ارائه‌ی نظری گروهی متداول بود. مدتها قبل از هر انشعاب (اکثریت - اقلیت، گروه نشریه‌ی فدائی، سازمان آزادی کار از اقلیت و...) بحثها و مجادلات داغ و نسبتاً علنی در جریان بود و نمایندگان فکری آن از مدتها پیش از انشعاب، افراد شناخته شده‌ای بودند.

طبیعی است در چنین اوضاع و احوالی، نیروهای معترض میتوانند از همان ابتدا "حرکت خود را با تدوین یک کارپایه حداقلی حاوی عامترین مواضع سلبی و اثباتی خود" آغاز کنند و نیروهای سیاسی حاضر و آماده‌ای هم وجود داشتند که آنها را دنبال نمایند.

حال آنکه حزب توده از قماش دیگری بود. این حزب دارای مرکزیت واحد و رهبری منسجم و قوی و از دهها سال پیش یک جریان جا افتاده بود. و در لحظه‌ی حضور مجدد و علنی خود در ایران، بمثابة یک کالای وارداتی پر زرق و برق، چشمها را خیره و

هواداران خود رامسحور کرده بود. جوانان سالم و انقلابی که دسته دسته به این حزب روی آوردند، برنامه و اساسنامه و مشی آنرا بدون چون و چرا پذیرفته و فناء فی الحزب میشدند و بمتابه قطره‌ای در آن نا پدید میکردیدند. استبداد بوروکراتیک تشکیلاتی و آموزش و درک حزب توده‌ای، از توده‌های حزبی، افرادی گوش بفرمان و ابزار تبلیغاتی بوجود آورده بود. اطاعت بی چون و چرا از مرکزیت واحد، اعتقاد جزمی به حزب و رهبری و تقدیس آن و اساسا فقدان دمکراسی حزبی، مشکل عمده‌ی ما در بوجود آوردن یک حرکت واقعی و سریع داخل حزبی بود.

بدین منوال مبارزه‌ی درون حزبی در شرایط کاملا متفاوتی صورت گرفت و لذا شیوه‌ی کاملا متفاوتی را ایجاد میکرد. بنا براین با حرکت از واقعیت و شرایط ویژه‌ی حزب توده‌ی ایران و با در نظر گرفتن وضع روحی توده‌ایها، اولین قدم، تلاش برای ایجاد یک پایگاه موثر در داخل حزب، بمباران جزمیات و اعتقادات خشک مسلط در میان آنان بود. تاکتیک مرحله‌ای ما، در افشای رهبری، انتقاد از سیاست و مشی گذشته و حال حزب و دادن آگاهی مستمر و قدم بقدم به آنان و بردن مسائل از جمع بسته به اقشار وسیعتر و بیرون از چارچوب بوروکراتیسم تشکیلاتی و نشانیدن تدریجی و مرحله بمرحله‌ی مسائل از سطح به عمق و ریشه‌یابی معایب بنیادی و مزمن حزب، در خدمت چنین هدفی بود.

نویسندگان مقاله بویژه ر. بهروز که از آغاز در جرگه‌ی فعالان این حرکت و از مدافعان این تاکتیک بود و تا چهار ماه بعد از "کنفرانس ملی" در هیات تهریریدی پاریس حضور داشت، اینک که در اساس به علت اختلاف نظر روی بعضی مسائل نظیر انترناسیونالیسم پرولتری و به ویژه چشم انداز، در موضع مخالف قرار گرفته‌اند، متاسفانه میکوشند همه چیز را وارونه جلوه داده و بهر ترتیبی شده حرکت ما را حتی از "همان ابتدا" زیر علامت سوال برند.

از تعلیق تا "کنفرانس ملی"

مرحله‌ی دوم مبارزاتی ما بعد از تعلیق "رفقای سه‌گانه" آغاز میشود. ویژگی این دوره‌ی علنی شدن اختلافات داخل حزبی و به میدان کشیده شدن تدریجی اقشار وسیعتر توده‌های حزبی است. در این مرحله، در اطراف "رفقای سه‌گانه" نوعی مرکزیت بوجود میاید و این رفقا عملا در همین چارچوب به فعالیت آگاه آغاز شده ادامه میدهند و توده‌ایهای منتقد و معترض حزبی به دلایل گوناگون، بویژه بخاطر تامین تدریجی یک تفاهم و همگرایی فکری - سیاسی، بر اساس اسناد مختلف منتشره، و در

نتیجدهی بوجود آمدن یک اعتماد سیاسی تدریجی، به کرد این پرچم مبارزاتی حلقه میزنند.

درست از فردای تعلیق "رفقای سه گانه" و علنی شدن مبارزات داخل حزبی و حتی قبل از انحلال کمیته‌های کشوری از سوی "هیات سیاسی" اولین نشستها و جلسات مشورتی برای سازماندهی مبارزات آغاز میشود. از آنجا که شیوهی مبارزه هنوز در چارچوب تشکیلات است، اینگونه فعالیتها در خفا و در محدوده‌ی فعالان کمیته‌های کشوری منحل شده صورت میگیرد.

بر خلاف آنچه نویسندگان مقاله تحریف واقعیت میکنند، در فاصلدهی تعلیق "رفقای سه‌گانه" تا برگزاری "کنفرانس ملی" که در حدود هشت ماه طول میکشد، "نیروهای منتقد و معترض حزبی" دست روی دست نگذاشته و از همان فردای خیر تعلیق "رفقای سه‌گانه" در جلسدهی مشورتی مسئولان کشوری، نظریه‌ی تدوین پلاتفرم، مطرح میشود و طرح اولیه‌ی آن در اواخر ژوئن ۱۹۸۵ (یکماه بعد از تعلیق) تنظیم میگردد و تقسیم کاری برای تهیه‌ی اسناد روی موضوعات مختلف به عمل میاید. از جمله همین رفیق بهروز داوطلب تهیه‌ی تحلیل سیاسی - اجتماعی میشود. اولین چارچوب پلاتفرم در تاریخ دوم سپتامبر ۸۵ تهیه شد. درست با همین استدلال که پیش بینی میشد که دیر یا زود این مبارزه به بیرون از حصارهای حزب کشیده خواهد شد، "رفقای سه‌گانه" همراه با سایر کادرها، دست بکار تدوین و ارائه‌ی مواضع نظری - سیاسی خود شدند.

تزه‌های حاکمیت و انقلاب، بررسی ساختار طبقاتی در ایران، ساختمان حزب، انترناسیونالیسم پرولتری، مساله‌ی ملی و ارزیابی از نیروهای سیاسی، ریشه‌یابی اشتباهات حزب و... از جمله مقوله‌ها و موضوعاتی بود که تدوین و تنظیم آنها به متابه عناصر تشکیل دهنده‌ی کارپایه‌ی حداقل در دستور کار قرار گرفت و تقسیم کاری بر مبنای آن صورت گرفت و تهیه‌ی این اسناد آغاز گردید.

در بررسی اندیشه‌ی ایجاد یک رهبری موقت که از سوی "رفقای سه‌گانه" مطرح گردید، این نظر مطرح شد که چون تنها مرجع مشروع و مورد قبول نیروهای منتقد و معترض حزبی عملا همین "رفقای سه‌گانه" هستند، لذا بهترین است همین رفقا با مسئولیت خود، افرادی را در چارچوب مشورتی بهمکاری دعوت کنند. هسته‌ی "هیات تحریریه‌ی پاریس" بر همین اساس ریخته شد که تا تشکیل "کنفرانس ملی" و اولین "نشست مشورتی ماهانه" در اواخر اوت ۸۶، در تدوین اسناد پایه‌ای فعالانه شرکت کرد.

در آستانه‌ی "کنفرانس ملی" برخی از اسناد پایه‌ای نظیر تزه‌های انقلاب و حاکمیت (نوامبر ۸۵) ریشه‌یابی اشتباهات حزب (مه ۸۶) و طرح اولیه‌ی "ساختار طبقاتی" و "ساختمان حزب" تدوین شده بودند. نوشته‌های انتقادی نظیر "بانیه‌ی مشترک..."، "برنامه‌ی حزب..." از دستاوردهای هیات تحریریه‌ی پاریس در همین دوره است.

ویژگی این "نوعی مرکزیت" یا "نوعی رهبری موقت" در این دوره که بر محور

"رفقای سه گانه" و در مشورت با برخی از کادرها اعمال میشد عبارت بود از:

- حضور "رفقای سه گانه" در مرکز و صف مقدم آن بمنابه "نوعی مرکزیت"؛

- طرح مضامین و نظریات مطروح در اسناد منتشر شده نوشته‌های مختلف، بمنابه

نوعی کارپایه‌ی اولیه و زیربنای فکری در عام‌ترین شکل آن؛

- پیدایش نوعی روابط ویژه‌ی تشکیلاتی به صورت جلسات موازی با تشکیلات رسمی

ح.ت.ا.، بشکل نشستهای غیر منظم در کشورهای مختلف و شکل گیری تدریجی آنها بر

پایه‌ی برنامه‌های آموزشی و پرداخت کمکهای مالی.

رعایت حتی المقدور شرایط مبارزه در چارچوب تشکیلات ح.ت.ا.، امکان اعمال

دمکراسی و سازماندهی را بیش از آن اجازه نمیداد.

در این مرحله از مبارزه، اتوریته‌ی رهبری صرفا بر پایه‌ی اعتماد به "رفقای

سه‌گانه"، همگرانی بانظریات مطروح در اسناد و چه بسا روابط عاطفی و همبستگی در

همین مبارزه داخل حزبی بوجود آمده بود. هیچگونه سلسله مراتب تشکیلاتی و

سازمانی متداول، هیچگونه انتخابات و اقدامات نظیر، برای بوجود آوردن

استخوانبندی تشکیلاتی صورت نگرفته بود.

بکاربردن اصطلاح "دمکراسی مشورتی"، برای این دوره، اسم با مسامحیت و با

واقعیت امر همخوانی داشته است.

در اینجا به حق این سوال مطرح میشود که این رفقا و هیئته ر. بهروز که در

جریان تمامی این فعالیتها و اقدامات بوده و در تدوین بعضی از این اسناد سهیم

بوده‌اند چگونه امروز تجاهل غارف میکند و طوری سخن میگوید که گویا هیچکاری در

این دوره‌ی هشت ماهه صورت نگرفته و از زمان تعلیق تا "کنفرانس ملی" کوئی کل

نبروهای منتقد و معترض و به ویژه "رفقای سه گانه" در خواب غفلت فرورفته بودند!

اگر تا قبل از "کنفرانس ملی" ما فقط موفق به تهیه و تدوین بخشی از برنامه‌ی

تنظیمی شدیم، صرفا ناشی از محدود بودن امکانات و توان رفقای بود که قادر به

تنظیم اسناد پایه‌ای بودند. فراموش نشود که بخش مهمی از وقت "رفقای سه‌گانه" در

فاصله‌ی تعلیق تا "کنفرانس ملی" صرف پاسخوئی به تحریکات و تحریفات "هیأت

سیاسی" شد. "نامه‌ی توضیحی"، "پاسخ به تهمت نامه..."، "نامه‌ی سرگشاده به

کمیته‌ی مرکزی" که در خلال آنها بحثهای اساسی حزب و جنبش هم مطرح شدند، از آن

جمله‌اند.

مبارزات نیروهای منتقد و معترض حزبی از مقطع "کنفرانس ملی" شکل جدیدی گرفته و وارد مرحله‌ی کیفی کاملاً نوینی میگردد، که خطوط اصلی آن عبارتند از:

الف: جداسدن قطعی و برگشت ناپذیر این نیروها از تشکیلات حزب توده‌ی ایران و ایجاد سازمانهای نوین "توده‌ایهای مبارز انحصالی"؛

ب: آغاز روند دمکراتیک اعلام موجودیت و بیان هویت توده‌ایهای مبارز انحصالی؛

ج: پیدایش صف بندیها و جریانات در میان نیروهای جدا شده از حزب هر کدام از خطوط اصلی الف، ب و ج مندرج در فوق مسائل و مشکلات نوینی همراه آورد.

انفصال نیروهای معترض از ح.ت.ا.، مسالهی سازماندهی هماهنگ، جستجوی محملهای نوین اعمال دمکراسی تشکیلاتی و بویژه بحثهای مربوط به چشم انداز حرکت آتی را به دنبال آورد، مرحله‌ی بعد از "کنفرانس ملی" با سرازیر شدن مداوم توده‌ایهای جدا شده‌ی مقیم کشورهای سوسیالیستی بسوی آلمان و در مرحله‌ی بعدی به کشور سوئد همراه بود. رفقای تازه وارد به مناسبت تحریبات و مشاهدات دو ساله‌ی آشنائی از نزدیک با عناصر "هیات سیاسی" و لسن غساد و انحطاط گردانندگان رهبری حزب و بدین مشکلات و نابسامانیهای سوسیالیسم واقعا موجود از یکسو و به علت دور بودن و فقدان یک تماس منظم با نیروهای معترض حزبی ساکن اروپا و بویژه "رفقای سدگانه" از سوی دیگر، مشکلات و مسائل پیش بینی نشده‌ای را در یک مرحله‌ی حساس از مبارزات ما بوجود آوردند.

پراکندگی و دورافتادگی این رفقا در مراحل اول مهاجرت به اروپا که هنوز هم استقرار کامل نیافته‌اند، اشکالات مضاعفی در برابر حل مسائل موجود و بویژه در رابطه با تشکل و سازماندهی آلمان و سوئد بار آورد.

تجربیات ویژه‌ی این رفقا و سرخوردگی شان از "رهبری" چه در خارج و چه در داخل و اساسا بی بردن ملموس به معایب ریشه‌ای رهبری حزب و ریشه‌های اپورتونیزم و فرغیمیم سنتی آن، در میان بخش قابل توجهی از آنان نوعی بی اعتمادی مطلق و عملا نوعی انفعال و یا ترس از دادن انتظار و مشاهده بر ورود در میدان مبارزه و عمل بوجود آورده بود. بحران اعتماد بزرگترین مشکل مرحله‌ای ما در آلمان بود و هنوز هم هست. در اولین نشست عمومی این رفقا در ژوئیه ۱۹۸۶ در آلمان، فقط به این حداقل راضی شدند که یک کمیته‌ی موقت هماهنگی تشکیل دهند که صرفا بکار حفظ ارتباطات، ارسال نشریات و امثال آن بپردازد و هیچگونه نمایندگی سیاسی و یا نوع دیگری نداشته باشد. این کمیته هماهنگی در عمل هم غاقد اتوریته‌ی لازم برای اعمال سازماندهی آنان بود و هم خود کمیته‌ی هماهنگی از عناصر ناسازگار با هم تشکیل شده بود که کاربری آنها

کاهش میداد.

جداشدن سه عضو مشاور از "رفقای سدگانه" در همان بحبوحه‌ی بر گذاری "کنفرانس ملی" ضربه‌ی معنوی و روحی تاسف باری را موجب شد. حضور کل این رفقا و هوادارانشان در آلمان و فعالیت شدید آنان برای جلب افراد که متأسفانه با شایعه‌پراکنی و الفاء شبهه علیه "رفقای سدگانه" هم توأم بود، بر مشکلات موجود آلمان میافزود و جوی اعتمادی را سنگینتر نموده و حالت انفعالی را تشدید میکرد.

مشکل دیگر آلمان، برخلاف مثلا فرانسه، برلین و ایتالیا، از هم پاشیدگی کمیته‌ی کشوری و پراکنده‌شدن کادرهای معترض آلمان پس از انحلال کمیته‌ی کشوری و تصفیه‌ی سازمان آلمان از سوی "هیات سیاسی" بود، که ذکر دلائل آن از حوصله‌ی این نوشته خارج است. زوال عملی این کمیته، خلاء تشکیلاتی برای سازماندهی نیروهای جدا شده از حزب را در آلمان بوجود آورد. اگر تشکیلات آلمان و مسئولین دیگر میتوانست پس از انحلال، بطور منسجم و فعالی بکار خود ادامه دهد و سازماندهی رفقای تازه وارد را بدست گیرد، جلسات منظم منطقه‌ای و محلی را با آنان ترتیب دهد، به احتمال زیاد بخشی از مشکلات کنونی حل شده بود.

عوامل "هیات سیاسی" با بهره برداری از این وضع و تحرک بموقع، موفق شدند بخشهای مهمی از نیروهای حزبی را لااقل در مناطقی، در صفوف متزلزل و بی مایه‌ی خود حفظ نمایند.

طبیعی بود که بدون حل معضل سازماندهی توده‌ایهای مبارز انفصالی در آلمان بمتابه مهمترین حلقه‌ی زنجیری که تشکیلات ما را بهم پیوند میدهد، ایجاد یک هماهنگی تشکیلاتی با دشواری مواجه میشد و برداشتن قدم‌نهایی در راه‌اجرای روند دمکراتیک اعلام موجودیت غیر ممکن می‌بود.

استقرار ارتباطات از طریق ارسال نشریات و اسناد پایه‌ای بلاتفرم، مسافرتها، تشکیل جلسات متعدد در مناطق با رفقای پراکنده‌ی مهاجر، بحثها و نشستهای مختلف با آنان، بتدریج و با گذشت زمان، اینک ثمرات خود را بهار آورده‌است و واحدهای مختلف توده‌ایهای مبارز انفصالی که خواهان از قوه به فعل درآوردن سریع روند دمکراتیک اعلام موجودیت هستند، تشکیل شده‌اند. فقط حالاست که میتوان از وجود چنین سازمانی در آلمان غربی سخن گفت. لذا حالاست که واقعا آخرین اقدامات را در راه تشکیل قطعی کنفرانس تدارکاتی سرتاسری صورت داد.

وضع تقریبامشابهی و بشکل دیگری در سوئد حکمفرما بود. از ویژگیهای سوئد از جمله این بود که بخش مهمتری از رفقای "بیانبهی ما" به این کشور مهاجرت کردند. لذا حل رابطه ما با این رفقا کلید راه‌حل تشکیلاتی در این کشور بود. "اطلاعیه‌ی مداوم‌دهندگان بیانیه‌ی خرداد ۶۵" از سوی "بخشی از پیروان بیانیه‌ی ما"، تصویری از جریان رابطه ما را با این رفقا منعکس میکند. امیدواریم در گزارش جداگانه و مشروحی، چگونگی روابط مان را با رفقای "بیانبهی" از آغاز تا به امروز توضیح دهیم و تمامی

تلاشهایی را که بخاطر پیدا کردن زبان مشترک برای همگامی و حرکت واحد بکار برده‌ایم گوشزد کنیم، تا دقیقاً بطور عینی روشن شود چه کسانی مسئولیت شکست نسبی را در این مورد به عهده دارند.

تنها پس از نشست مشترک "رفقای سدگانه" با نمایندگان دو بخش جدا شده از هم "بیانیه‌ی ما" در فوریه ۸۶ و اعلام موضع نهایی آنانست که سازماندهی توده‌ایهای مبارز انفصالی در شهر سوئد صورت گرفته است. حال است که میشود از یک سازمان توده‌ایهای مبارز انفصالی منسجم در این کشور سخن گفت.

اینجا بخشی از مشکلات واقعی و عینی جنبش نیروهای جدا شده از حزب توده‌ی ایران بود، که از میان برداشتن آنها زمان و تلاش و کوشش معنوی و جسمانی زیادی را طلب میکرد و هنوز هم میطلبد. برخلاف آیدی یاسی که نویسندگان مقاله به گوش توده‌ایهای مبارز انفصالی میخوانند، خوشبختانه چنین توانی در میان ما، که مصمم و معتقد به آرمانهای خود هستیم و منفی بافی نمیکنیم، وجود دارد و تا به اکنون هم موفقیت‌های معین و امید بخشی را داشته‌ایم و هیچ دلیلی وجود ندارد که در آینده از آن محروم بمانیم.

تجربه‌ی ما بارفقای آزادگر و با بخشی از "بیانیه‌ی ما" و اینک با نویسندگان مقاله نشان میدهد که اگر به عمق اختلاغات و علت اصلی آن توجه شود، ریشه‌ی آن در همین مقوله‌ی چشم انداز حرکت ما خلاصه میشود. جوهر آنهم اینست:

یا حرکت مستقل مرحله‌ای و یا تمایل به پیوستن به این یا آن جریان سیاسی چپ موجود.

فهم این اختلاف اساسی در رابطه با گروه آزادگر روستراست و در باره‌ی بخشی از "بیانیه‌ی ما" و نویسندگان مقاله هم آنرا نشان خواهیم داد. اگر این دو جریان اخیر صراحت کمتری دارند، در درجه‌ی اول از اینجهت است که تناقضات داخلی خودشان را در رابطه با موضوعات و مقوله‌های مختلف و در نهایت مشکلات خود را با سازمان چپ مطلوبشان هنوز حل نکرده‌اند. از سوی دیگر تجربه‌ی رفقای آزادگر را که در آغاز مساله را نسبتاً بطور صریح طرح کردند ولی در میان رفقا منزوی شدند بخاطر دارند و بهمین مناسبات دوپهلوی و در پرده صحبت میکنند، تا حرفشان خریدار بیشتری داشته باشد.

این رفاظاها را با حرکت مستقل توده‌ایهای مبارز مخالفت نمیکنند، اما مصرانه میخواهند تا قبل از تصمیم نهایی، سازمانهای چپ موجود مطالعه بشود تا "اگر راههای دیگری باشد، اصرار و لجاح در ادامه‌ی این حرکت" نکنیم. زیرا "جز فرسوده کردن و هدر دادن بخش عمده‌ای از نیرو و انرژی جنبش انقلابی ایران" نخواهد بود. (ص. ۶۷- از مقاله). این رفاظاها را با حرکت مستقل توده‌ایهای مبارز مخالف نیستند، اما وقتی به استدلال ضرورت‌های می‌پردازیم که حرکت مستقل مرحله‌ای ما را میطلبد ما را متهم به برتری جویی، خود بزرگ بینی، انحصار طلبی و سکتاریسم میکنند. این رفاظا می‌کوشند وزن

استدلال ما را کاهش دهند تا بتوانند بگویند، ضرورت‌هایی که ما برای حرکت مستقل مرحله‌ای مطرح می‌سازیم "چه بسا در محدوده‌ی یگانگی با سایر نیروها دست یافتنی تر باشد." (ص. ۶۴). ویا "اینکار را حتی در چارچوب وحدت با دیگر نیروهای چپ نیز میتوان انجام داد" (ص ۶۴). جان کلام این رفقا این است که در بند اعلام موجودیت و حرکت مستقل نباشیم. در این رابطه باز هم در صفحات بعد صحبت خواهیم کرد.

اینکه تعدادی از رفقا پس از بریدن از یک سیستم بوروکراتیک و معیوب، از یک حزب شکست خورده و مفتضح، که سیاست و مشی و اقداماتش تا حد خیانت پیش رفت و صدمات جبران ناپذیری به جنبش وارد نمود، میخواهند بسراغ این با آن گردان کمونیستی موجود ایران بروند. یا در نهایت به انفعال کشیده میشوند و با از روی بی اعتمادی به همه چیز، فرصت بازاندیشی میخواهند و لذا به حرکت توده‌ایهای مبارز نمی‌پیوندند. پیدایش چنین پدیده‌هایی در میان بخشی از توده‌ای‌های جدا شده از حزب و لو هر قدر تاسف‌بار باشد، در عین حال یک امر طبیعی و قابل فهم است.

نویسندگان مقاله، از این واقعیتها و مشکلات آگاهی دارند. ولی برای تخریب حرکت توده‌ایهای مبارز انحصالی و بی اعتبار کردن "رفقای سه‌گانه" میکوشند تمامی این اتفاقات و حوادث منفی را به حساب ما بگذارند. ترجیح بند گفتار آنها هم اینست: "اگر نیروهای منتقد و معترض از همان ابتدا، همچنانکه هرگونه مبارزه‌ی سیاسی آگاهانه و هدفمند ایجاب میکند، با تدوین یک کارپایه‌ی حداقلی حاوی عامترین مواضع سلبی و اثباتی خود، ایجاد نوعی مرکزیت (رهبری) موقت و نقشه عمل کوتاه و بلند مدت آغاز کرده بودند، اکنون میتوانستند با تأمین وحدت سیاسی و سازمانی، اکثریت عظیم نیروهای معترض برخاسته از حزب توده‌ی ایران در راه انجام وظایف انقلابی و نقش تاریخی خود در جهت طرد اپورتونیسم راست و تقویت و تحکیم پیشاهنگ جنبش کمونیستی ایران کام بردارند" ص - ۵۴!

ما درباره‌ی مطالب مطروحه در این جمله قبلاً صحبت کرده‌ایم و باز هم صحبت خواهیم کرد، در اینجا فقط این سوال اولیه را مطرح می‌سازیم: آیا واقعا نویسندگان مقاله چنین ساده‌لوحانه معتقد هستند که اگر یک کارپایه‌ی حداقلی حاوی عامترین مواضع تهیه شده بود اکثریت عظیم نیروهای معترض در صفوف متحد ما صف کشیده بودند! در اینصورت، آن "کارپایه‌ی حداقلی حاوی عامترین مواضع" که میتوانست هم رفقا آزادگر، هم بخشی از بیانیهای ما، هم توده‌ایهای مبارز و هم قاطبه‌ی رفقای منفردی را که بدلیل بسیار متفاوت و از جمله بی اعتمادی مطلق کنار مانده‌اند، در صف واحدی متشکل سازد، میبایستی واقعا اکسیر سحر انگیزی باشد!

رفقای آزادگر تا مقطع "کنفرانس ملی" از هواداران پرو پا قرص مشی احیاء و باز سازی انقلابی ح.ت.ا. بودند. ولی از مقطع "کنفرانس ملی" بعد که مسالهی چشم‌انداز مطرح میشد به این مناسبت که سیستم فکری و تشکیلاتی "راه‌کارگر" با سلیقه و خوی و سرشت این رفقا سازگارتر بود، علیرغم اختلافات معینی که در برخی مسائل نظیر

انترناسیونالیسم پرولتری و دمکراسی با آن سازمان داشتند، معیذا راه خود را انتخاب کردند. اینک که مواضع ما بطور کامل و در تمام زمینها در برابر همین رفقا قرار دارد و مسلما از یک "کارپایدی حداقل حاوی عامترین مواضع سلبی و اثباتی" بمراتب فراتر رفته‌است، باز هم تغییری در سمتگیری این رفقا بوجود نیاورده است.

اولین تماس ما با مسئولین "بیانیدی ما" وقتی صورت گرفت که نوشته‌ی "کنفرانس ملی و وظایف توده‌ایهای مبارز" آماده بود و برخی از مسئولین "بیانیدی ما" چرکنویس آنرا خواندند و اظهار خوشوقتی کردند. طرح اولیه‌ی نوشته انترناسیونالیسم پرولتری را طبق تقاضای رفقای "بیانیدی ما" در سوئد، قبل از انتشار بیرونی بنظرشان رساندیم و با اصلاحات این رفقا، متن را منتشر ساختیم. در آخرین نشست "رفقای سه‌گانه" با نمایندگان "بیانیدی ما"، (۷ فوریه ۱۹۸۷)، کل اسناد ما و از جمله "کارپایدی حداقل" و نوشته‌ی "سرنوشت تاریخی..." را مطالعه کرده بودند. اما علیرغم همه‌ی اینها، بخشی از رفقای "بیانیدی ما" راه دیگری را انتخاب کردند و از قرار مرزبندی کنونی این بخش به مراتب همه جانبدارتر از آن چیزست که در "بیانیدی خرداد ۶۵" به آن اشاره کرده‌اند.

در حقیقت در جدائی بخشی از "بیانیدی ما" و در گردیدن رفقا به‌روز و کیوان به جبهه‌ی مخالفان داخلی، تدقیق و تعمیق مواضع ما در مسائل مختلف، از جمله در مقوله‌ی انترناسیونالیسم پرولتری و چشم انداز حرکت مستقل مرحله‌ای موثر بوده‌اند، نه فقدان کارپایدی "از همان ابتدا" و یا "بحران هویت" و یا مسائلی از این قبیل.

آن "کارپایدی حداقل" که شما موعظه میکنید که معجزه کرده و میتواندست "اکثریت عظیم نیروهای معترض برخاسته از حزب توده‌ی ایران" را دور هم جمع بکند فقط میتواندست معجون بی بو و خاصیت و همان سیاست شتر مرغی باشد، که در اولین بر خورد با یک مساله‌ی جدی از هم میپاشید.

روند دمکراتیزاسیون و مشکلات موجود.

مرحله‌ی کیفی نوین پس از "کنفرانس ملی"، "رفقای سه‌گانه" و کادرها را با مساله‌ی بفرنج تشکل نیروها و اعمال دمکراسی مواجه ساخت.

ادامه‌ی شیوه‌ی "دمکراسی مشورتی" که چگونگی آنرا در صفحات قبل توضیح دادیم، دیگر با وضع جدید که در آن سازمانهای توده‌ایهای مبارز همه جا قد برافراشته و مساله‌ی اعلام موجودیت و بیان هویت در چشم انداز آن قرار داشت، متناسب نبود.

بعضی مناسبت با پیدایش سازمانهای نوین توده‌ایهای مبارز، به ابتکار و دعوت

"رفقای سه‌گانه"، اولین نشست مشورتی از نمایندگان همین سازمانهای نوپا در اوت ۸۶ بر گذارگردید. در همین نشست به هیأت تحریریه‌ی موجود پاریس ماموریت داده شد که اسناد ششگانه‌ای را که میبایست چهارچوب و زیربنای کارپایه‌ی اولیه‌ی جنبش توده‌ایهای مبارز انحصالی را فراهم میساخت، تدوین کنند تا برای بحث و تبادل نظر در اختیار واحدهای مختلف قرار داده شود. در همین نشست به واحد برلین ماموریت داده شد که انتشار یک نشریه‌ی خبری را که به انتشار پژواک انجامید، بعهده بگیرد.

امید آن میرفت که نشست مشورتی ماهانه بمتابه "مجلس مشورتی" با نشستهای منظم و دوره‌ای خود، خلاء مرحله‌ای رهبری موقت را پر نماید. اما متأسفانه در عمل چنین نشد. دو حلقه‌ی ضعیف سازمانی، در آلمان و سوئد که عمدتاً معلول سرازیر شدن موج وار تعداد نسبتاً کثیری از رفقای مهاجر به این دو کشور و عوامل دیگر بود از همان آغاز اثرات خود را بخشید. در دومین نشست مشورتی ماهانه، (اوایل اکتبر ۸۶)، اولین اثرات جدی منفی آن بروز نمود. تنها از نشست ماهانه مشورتی سوم (۲۰ دسامبر ۸۶) است که میشود از یک انسجام نسبی صحبت کرد. از همین مقطع است که برای پیشبرد کارهای تدارکاتی در جهت تامین روند دمکراتیک اعلام موجودیت و بیان هویت قدمهای جدی و عملی برداشته میشود. طرح روند دمکراتیک اعلام موجودیت و تهیه‌ی کارپایه‌ی اولیه بر اساس اسناد ششگانه‌ی تدوین شده از پیشنهادات این نشست میباشد، که بوسیله‌ی سازمانهای نوین مورد موافقت و تصویب قرار گرفت.

در یک بازنگری انتقادی صادقانه به چند ماه فعالیت گذشته، مشاهده میشود که نشستهای ماهانه، نه تنها موفق نشد بطور واقعی خلاء مرحله‌ی رهبری موقت را پر نماید، بلکه اساساً نتوانست در هیچکدام از نشستهای خود نهادی را که بتواند وظایف رهبری موقت را در یک چهارچوب دقیق و تعیین شده‌ای انجام دهد، بوجود آورد. حتی پیشنهاد یک دبیرخانه برای تدارک جلسات نشست مشورتی ماهانه که در دومین نشست آن مطرح شده هیچوقت جامه‌ی عمل نپوشید.

از سوی دیگر موقعیت "رفقای سه‌گانه" و نقش آنان در رابطه با نشست مشورتی ماهانه، در ارتباط با سازمانهای مختلف، در رابطه با رفقای "بیابنده‌ی ما" و رفقای محمد آزادگر مشخص نشد. این انتقاد نویسندگان مقاله که "دمکراسی مشورتی"، "تا امروز کار کرد خود را تا حدود زیادی حفظ کرده است" درست است.

در واقع در شرایط فقدان عملی نوعی مرکزیت و برای پر کردن چنین خلأیی، "رفقای سه‌گانه"، با حرکت از احساس مسئولیت در برابر توده‌ایهای مبارز انحصالی و ادامه‌ی راه و کشاندن بخشی از باری که از آغاز مبارزات درون حزبی بر دوش داشتند، با تایید و تشویق عمومی، عملاً به ایفای نقش نمایندگی و نوعی رهبری موقت توده‌ایهای مبارز تن در دادند و در عمل وظایف ناشی از آنرا تا مرحله‌ی کنفرانس تدارکاتی سرتاسری که با انتخاب یک "هیأت موسسان"، مساله‌ی رهبری موقت را تا

اعلام موجودیت حل خواهد کرد، بعهدہ بگیرند.

این راه حل اضطراری به ویژه از آن جهت تشدید میشد، که سازمانهای کمونیستی و ملی - دمکراتیک، وقتی میخواستند با توده ایهای مبارز انفصالی تماس بگیرند به سراغ "رفقای سه گانه" میرفتند. رفقای "بیانیهی ما" و با رفقای آزادگر وقتی میخواستند با جنبش توده ایهای مبارز ملاقات کنند باز هم بهمین رفقا مراجعه میکردند. سازمانهای کشوری مختلف در اجلاسهای خود از همین رفقا دعوت بعمل میاوردند. تک تک رفقا هم اگر مسالهای داشتند که به کل حرکت و سیاست و مشی عمومی ما مربوط میشد خواستار شنیدن مواضع "رفقای سه گانه" بودند.

با وجود اینکه ما معمولاً در ملاقاتهای خود با سازمانهای چپ ایران و یا سایر جریانات جدا شده از حزب صریحاً اعلام میکردیم که صرفاً از جانب خود صحبت میکنیم و هنوز جنبش ما اعلام موجودیت نکرده است و نمایندهی رسمی ندارد، باز هم تأثیری در کیفیت ملاقاتها نمیکشاد و طرفهای مذاکرات، در عمل با ما بمتاه نمایندند و سخنگوی جنبش توده ایهای مبارز انفصالی طرف میشدند.

الزامات حرکت جلو حکم میکرد که "رفقای سه گانه" در شرایط فقدان یک "کمیتهی مرکزی" و یا نوعی مرکزیت و رهبری تعیین شده و قانونی و تا بوجود آمدن چنین نهاد رسمی و معتبری، بی حرکت و منفعل و ناظر بیطرف نمایندند و فعالتی پای بمیدان مبارزه بگذارند. کاری که در عمل و در محدودهی امکانات خود تلاش کردند انجام دهند.

این وضع که در آن از یکسو "رفقای سه گانه" عملاً بمتاه بی نوعی مرکزیت و رهبری موقت عمل میکردند، و از سوی دیگر رسماً چنین نمایندگی نداشتند، سبب نوعی دوگانگی میشد، که در عمل اثرپذیری و کاربری را کاهش میداد. همانگونه که در نوشتهی "طرح سازماندهی دمکراتیک روند اعلام موجودیت" به درستی قید شده است، در این دوران "یک تشکیلات و سازمان متمرکزی که به مجموعهی جریان توده ایهای مبارز انفصالی اشراف داشته باشد و آنها را رهبری تشکیلاتی نماید وجود نداشته است. همین کمبود تشکیلاتی در تمام فعالیتهای دوران مبارزات درون حزبی و اینک در پیروسی اعلام موجودیت، مشکلات عملی جدی بوجود آورده است و به کندی کارها و به بی برنامهگیها انجامیده است" ص ۴. لذا امیدواریم که "کنفرانس تدارکاتی سرتاسری بتواند به تمامی این اشکالات و کمبودها، یکبار برای همیشه پایان دهد".

از نشست مشورتی ماهانه در دسامبر ۸۶، که جلسات انسجام بیشتری پیدا نمود و ویژه از نشست مشورتی ژانویه ۸۷، نه تنها گزارش دهی از تماسها و فعالیتهای "رفقای سه گانه"، شکل بهتری گرفت، بلکه ملاقات بعدی با رفقای "بیانیهی ما" و همچنین بعضی از سازمانهای چپ با مأموریت و چهارچوب معین به آنان احاله گردید.

اما علیرغم همهی این واقعیتهای مشکلات موجود و الزامات مرحله ای جنبش، حق این بود که برای قانونیت دادن بکارها و اجتناب از پایه گذاری سنتهای نادرست در

حرکت آتی ما، تلاش بیشتری بعمل میامد تا چنین وظایفی از سوی نشست مشورتی ماهانه به "رفقای سه‌گانه" تفویض می‌شود و یا اساساً یک ترکیب موقت رهبری دیگری برای دوران گذار تا کنفرانس تدارکاتی تعیین می‌گردید. بدون تردید وضع نابسامان سازمانی در آلمان و سوئد و محدودیت فوق‌العاده‌ی اختیارات برخی از کمیته‌های کشوری، مشکلاتی که از سوی عناصری از نمایندگان آلمان و سوئد در نشست ماهانه اکتبر ۸۶ بوجود آمد و جوی که حاکم بود، همه‌ی این عوامل در اتخاذ تصمیمات تشکیلاتی تأثیر منفی می‌گذاشتند. بویژه آنکه هم "رفقای سه‌گانه" و هم سایر رفقا شدیداً از توسل بشیوه‌های رای‌گیری برای حل مسائل اجتناب می‌کردند و مایل بودند که جوی اعتدالی نسبی با زمان و از طریق روش‌تر ساختن مسائل از میان برداشته شود.

بنظر می‌رسد که طرح و محل مسالهی رهبری موقت را میشد از مقطع نشست مشورتی ماهانه در دسامبر ۸۶ و با ژانویه‌ی ۸۷ کاملاً عملی ساخت. این تأخیر در یافتن راه حلی برای رهبری موقت قابل انتقاد است.

البته تصور خصوصیات و الزامات سازمانی یک تشکیلات تمام عیار لنینی در مراحل اولیه‌ی شکل‌گیری جریان توده‌ایهای مبارز انفصالی، بدین معنا که دارای استخوان بندی منظم تشکیلاتی باشد و روابط رهبری شوندگان و رهبری کنندگان بطور کاملاً دمکراتیک در آن تدوین شده باشد، از "توده‌ایهای مبارز" که از داخل یک تشکیلات بوروکراتیک و استبدادزده‌ی حزب توده‌ی ایران خود را آزاد ساخته بودند و در جستجوی هویت جدید خود بوده و در مسیر اعلام موجودیت قدم بر می‌داشتند، انتظار غیر واقعی بود.

در واقع استخوانبندی تشکیلاتی و روابط سازمانی حاکم بر آن، نمیتوانست چیزی غیر از انعکاس واقعیت یک سازمان گذار با کم و کیف گاه پائین سازمانهای توده‌ایهای مبارز در کشورهای پراکنده باشد. "رفقای سه‌گانه"، نشست مشورتی ماهانه، کمیته‌های کشوری مختلف، هیات تحریریه‌ی پاریس، هیات تحریریه‌ی پژواک، نهادهائی بودند که هر کدام به ضرورتی و بنحوی شکل گرفته بودند، و هر کدام بخشی از وظایف را انجام میدادند.

درست است که هیات تحریریه‌ی پاریس و هیات تحریریه‌ی پژواک، تحت اتوریته‌ی نشستهای مشورتی ماهانه بودند، اما بعلت مشکلات حاکم به این نشستها بویژه در دورانی که قبلاً به آن اشاره رفت، و نیز چون جلسات آن بعلت پراکندگی نمایندگان در کشورهای مختلف، بطور دوره‌ای و هر از چند گاهی تشکیل میشد، عملاً نمیتوانست نقش لازم را ایفا کند.

آنچه که تمامی این نهادها در چند ماهی که از "کنفرانس ملی" میگذرد انجام دادند عمدتاً عبارتست از:

۱- تلاش برای سازماندهی دمکراتیک توده‌ایهای مبارز انفصالی بر مبنای محل سکونت آنان!

۲- تدوین اسناد پایهای ششگانه و تدوین کاربایدهای اولیه و انتشار بولتن بحثهای داخلی؛

۳- انتشار نشریه خبری پژواک؛

۴- برگزاری نشستهای مشورتی ماهانه برای هماهنگی و پیشبرد کارها؛

۵- سازماندهی کنفرانس تدارکاتی سرتاسری.

اینک در همه کشورهای و هم‌جا ابزار دمکراتیک تشکیلاتی بوجود آمده‌اند که حاکم بر کارها و فعالیتهای خود هستند و همچنین اسناد پایهای تدوین شده‌اند که بمثابة کاربایدهای اولیه زمینه‌های فکری و نظری مشترکی را بین قاطبهی توده‌ایهای مبارز انحصالی بوجود آورده‌اند.

بدین منوال توده‌ایهای مبارز اینک میتوانند بر اساس یک انتخابات دمکراتیک نمایندگان خود را بر پایه‌ی یک آئین‌نامه‌ی واحد برای شرکت در "کنفرانس تدارکاتی سرتاسری" انتخاب کنند. کنفرانس تدارکاتی سرتاسری، اولین نشست سرتاسری و معتبر نمایندگان سازمانهای مختلف توده‌ایهای مبارز انحصالی است، که می‌تواند فعالیت‌های مختلف جنبش توده‌ایهای مبارز را تا اعلام موجودیت بطور موقت رهبری نماید.

بدین منوال نقش نهادهای مختلف و نیز "رغفای سه‌گانه"، در این مدت بطور ساده خدمت در راه تامین شرایط لازم برای برگزاری موفقیت آمیز کنفرانس سرتاسری بوده است. در همین کنفرانس است که "هیأت موسسانی" با رای مستقیم و مخفی انتخاب خواهد شد و بمثابة نماینده‌ی واحد و معتبر جنبش توده‌ایهای مبارز تا اعلام موجودیت عمل خواهد کرد.

این واقعیتها را رغفا به‌روز و کنوان بخوبی میدانند، معذا برای تخطئه‌ی همه جانبه‌ی حرکت ما، حتی خصلت آشکارا دمکراتیک آنرا زیر علامت سوال می‌برند و وقتی ما با غرور از توجه و پاسداری در اعمال دمکراسی صحبت میکنیم، ما را به خود بزرگ بینی و برتری جوشی متهم می‌سازند! متاسفانه شیوه‌ی برخورد کاملا یکطرفه‌ی آنان، بقصد تیره نشان دادن همه چیز سبب میشود تا حتی برخی از واقعیتهای کاملا روشن نیز مخدوش جلوه داده شود؛ و یا به روایتی کاملا وارونه بیان میگردد. مثلا آنها مینویسند: "گاه در مقام شرکت کنندگان در یک نشست مشورتی طرح تصویب میکردند و بدون نظرخواهی و تصویب آن از سوی سازمانها آنرا به اجرا میگذارند" (ص ۶۱-۶۰). اگر ظاهرا منظور رغفا از این عدم نظرخواهی و تصویب سازمان فرانسه است باید بگوئیم پس از پایان هر نشست مشورتی صورتجلسه‌ی نشست حاوی عمده‌ترین مسائل مطروح در جلسه‌ی مزبور سریعا در دسترسی واحدهای سازمانها قرار میگرفته و کمیته‌ی اجرایی آماده‌ی پاسخگویی به سوالات و برخوردهای رغفا بوده است و لذا اگر موردی یا مواردی از مخالفت و یا پیشنهاد وجود داشته، نمیتوانسته از چشم تشکلات پنهان بماند. در مورد مسائل مهم مانند "طرح روند اعلام موجودیت" پیش از برگزاری نشست ماهانه این طرح در جلسه‌ی عمومی ۱۷ دسامبر پاریس به تصویب رغفا رسیده بود.

یا در جای دیگر از قول ما مدعی میشوند که تویا شعار "همد با هم بسوی اعلام موجودیت" را در خدمت سیاست "موکول کردن حرکت بخشهای پیرو جنبش بیمراهی و توافق دیگر بخشها" طرح میکنیم. با توضیحاتی که درباره‌ی مشکلات سازمانی ما در آلمان و سوئد داده‌شد، و این رفقا هم بخوبی از آنها اطلاع داشتند، این شیوه‌ی برخورد در حقیقت سرنا را از سرگشاد نواختن است.

ما و سایر نیروهای جدا شده از حزب

نویسندگان مقاله در ایراد تراشیهایی بی بنحوبار خود، ادعا میکنند که "دیدگاه حاکم" اجازه نمیداد حرکت "توده‌ایهای مبارز" در جهت همکاری و مشارکت برای کلیه‌ی نیروهای جدا شده از حزب در پیشبرد مبارزه‌ی ایدئولوژیک و تعیین هویت سیاسی و سازمانی پیش برود. گاه شرط همکاری با این یا آن نیرو تجدید نظر در فلان یا بهمان موضعگیری معین میشد، گاه شرط مشارکت این یا آن نیرو در مجموعه‌ی "توده‌ایهای مبارز" انصراف از شکل جداگانه و مستقل خود اعلام و از آنها خواسته میشد به عضویت سازمانهای نوین درآیند. (ص ۶۱-۶۰)

در اینجا اساسا سخن از روابط ما و جریان سه عضو مشاور و امضاء کنندگان "بیانیدی ما" در نظر است. قصد داریم در یک سند جداگانه‌ای، مشروح آنچه را که بین ما و این دو جریان گذشته است در اختیار "توده‌ایهای مبارز انحصالی" قرار بدهیم. فعلا نکاتی را بطور اجمالی تاکید کرده و از آن میگذریم.

در آنچه مربوط بحریان سه عضو مشاور (رفقا آزادگر، انور حقیقی، مهراقدم) میشود، بر خلاف آنچه، نویسندگان مقاله مطرح میکنند: "از سوی دیگر دو جریان دیگر به جنبش نیروهای جدا شده از حزب پیوستند" (ص ۶۱-۶۰)، واقعیت اینست که این رفقا از آغاز با ما بودند، اما به مناسبت گرایشهای راه کارگریشان از ما فاصله گرفتند و اعلام جدائی کردند. چنین گرایشی از همان اولین بیانیه‌ی این سه رفیق آشکار بود. رفقا صریحا تاکید کرده اند که: "بنظر ما راه برون رفت از بحران حزب توده، طرد حزب توده و تفکر توده‌ای و در پیوستن به جنب انقلابی و تلاش در راه وحدت رزمنده‌ی آنست". و چند سطر بعد تر و پس از رد کردن حزب توده و طیف توده‌ای (که معمولا به سایر جریانات فدائی اطلاق میشود)، جنب انقلابی را که پیوستن به آنرا راه برون رفت از بحران توصیه میکنند در سازمان "راه کارگر" خلاصه میکنند: "در مقابل این جریانات منحرف، جنب انقلابی مانند سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر).... قرار گرفته که در مقابل تمام انحرافات ایدئولوژیک و کج رویهای تنوریک ایستاده است" (ص ۳) تکیه از ماست.

بنظر میرسد که پس از انتشار وسیع مواضع سه عضو مشاور، از آنجا که استقبال چندانی از آن نشد، برای جلب بیشتر نیروهای جدا شده از حزب دست به مانورهای

(۳): بیانیه‌ی محمد آزادگر، حسین انور حقیقی، سعید مهراقدم، (ص ۳۰-۳۱)

در رابطه با نزدیکی و همکاری با حرکت توده‌ایهای سازو و سایرین نشان دادند و حتی اینجا و آنجا از اختلافات معنی خود با "راه‌گرو" سخن گفتند (از جمله در جلسه مشترک اکتبر در بن) و چنین وانمود کردند که قصد پیوستن به "راه‌گرو" را ندارند. احتمالاً در اتحاد چنین روشی، اختلاف نظرهای داخلی و احیاناً مخالفتیهای بعضی از فعالین این جریان نقشی داشته است.

از این بابت که این رفقا کربلای "راه‌گرو"ی پیشنهاد کرده و پیوستن به این سازمان سیاسی و هدف قرار داده‌اند ایرادی نمی‌بینم. زیرا حقی هر غرور و اطمینان مبارز است که مستترین و نزدیکترین سازمان سیاسی را با مشخصات و مواضع خود بنیاد و اگر خواست به آن بپیوندد. (۴) بویژه آنکه سازمان راه‌گرو را از اجزای اصلی گردانهای کمونیستی ایران می‌شماریم که پس از اعلام موجودیت ما این نیروی سیاسی بخاطر اتحاد عمل برای مبارزات مشترک و تأمین وحدت کمونیستی ایران رابطه خواهیم گرفت و احتمالاً در چارچوب این یا آن جبهه‌ی دمکراتیک هستی خواهیم برد.

ایراد ما به رفقا آزادگر همین مانورها و سیاست بازیهای غیر کمونیستی آنهاست. این رفقا علیرغم اعلام موضع اولیه‌ی خود در بیانیه‌شان، شون آنکه هدف و قصد اصلی‌شان در پیوستن به سازمان راه‌گرو تغییر نکرده‌اند. برای اغرای توده‌ایهای جدا شده از حزب و احتمالاً به قصد اجتناب از تزلزل بیشتر صفوف خود، نیت واقعی‌شان را کتمان کرده‌اند. بنظر ما این روشی رفقا بدون آنکه نتایج چشمگیری ببار آورد، در درازمدت به سمای انسانی و صداقت انقلابی پستی کموتان جریان‌شان و در عین حال به اعتبار "سازمان مادر" صدمه خواهد زد. زیرا در بازود مجبور خواهند شد آنچه را که امروز کتمان میکنند، فردا آشکار سازند و آنوقت برای پاسخگویی به توده‌ها و کسانی که به آن‌ها اعتماد کرده‌اند دچار تناقض جدی خواهند شد.

مسئله‌ی اساسی اینست که رابطه‌ی ما "توده‌ایهای مبارزانفصالی" که خواهان حرکت مستقل مرحله‌ای هستیم و هرگونه رابطه‌ی ما در مسیر وحدت با سایر گردانهای کمونیستی ایران منوط به این اعلام موجودیت و بیان هویت میکنیم، با جریانی که هدف خود را جمع نیروهای توده‌ای جدا شده از حزب و پیوستن آنها به سازمان راه کارگر و با هر سازمان دیگر قرار می‌دهد چه باید باشد؟

مسئله صرفاً داشتن کرایش نظری و تفکر سازمان راه کارگر در این یا آن مقوله نیست، زیرا عین این نظریات در برخوردهای سیاسی و یا شبیه آنها میتواند در چارچوب فعلی حرکت توده‌ایهای مبارز بنیاد یک نظریه و تفکر وجود داشته و حتی حق تبلیغ داشته باشد. اختلاف اساسی ما با رفقای آزادگر، در چشم‌اندازیست که توصیه میکنند. آنها بجای رفتن بسوی اعلام موجودیت و حرکت مستقل مرحله‌ای توده‌ایهای مبارز، سیاست پیوستن به راه کارگر را توصیه می‌کرده‌اند. تجربه و زمان نشان خواهد داد که بخش عمده‌ی مسئله‌ی ما با نویسندگان مقاله هم از همین مقوله‌ها است که اینک در پرده اظهار می‌شود.

از همان نشست مشورتی ماهانه پاریس (اوت ۸۶) و فرمولبندی آن در دومین (۴): "کنفرانس ملی" و وظایف توده‌ایهای مبارز، (ص ۸۰-۸۱)

نشست مسورتی بن (اوایل اکتبر ۱۹۶۶)، سمتگیری نیروهای مبارز توده‌ای مشخص شد و راهنمای عمل ما قرار گرفت. در صورتجلسه‌ی نشست ماهانه‌ی بن، چنین تصریح شده‌است: "این مبارزه در درجه‌ی اول، تدارک مباحثاتی است که بتواند باگذشتن از یک دوره مبارزه‌ی ایدئولوژیک درونی به تدوین یک پلاتفرم سیاسی - نظری بپردازد. گام بعدی در این راستا تدارک یک نشست صلاحیتدار سرتاسری بقصد اعلام هویت و موجودیت خواهد بود." سپس چنین تأکید شده است: "شرط حضور در این مجموعه و بهره‌گیری از حقوق اعضای آن، بدو نداشتن تشکل جداگانه و مستقل و سپس شرکت در سازمانهای نوین (به معنای محدود کلمه و برحسب رشد آن در هر کشور) است که پس از به اصطلاح کنفرانس ملی حزب توده‌ی ایران بوجود آمده و شروع به فعالیت کرده‌اند".

بدین ترتیب، اختلاف ما با رفقای آزادگر در چشم انداز بود و مسیر ما از همان نقطه‌ی آغاز حرکت با هم متفاوت بود. این رفقا با راهی که انتخاب کردند عملاً حساب خود را از حساب توده‌ایهای مبارز انحصالی جدا کردند. ما به حق چارچوب حداقل و روشنی را از همان آغاز مشخص کردیم که بناچار جریاناتی نظیر آزادگر، در خارج از حیطه‌ی آن قرار میگرفت. اگر هم آن روز مشخص نمی‌کردیم، چند ماه بعد جدائی با صدمات بیشتری صورت می‌گرفت.

از آنجا که مسوول بولس مشترک بمثابة نمونه‌ی مشخصی در همین رابطه مطرح شده بود و اخیراً هم رفقای آزادگر در محله‌ی خود با طرح مجدد و اشاره به آن، مخالفت ما با آنرا دلیل بی‌اعتقادی ما به دمکراسی قلمداد میکنند و نویسندگان مقاله هم بنوعی آنرا در جلسات عمومی علم میکنند و جزو سری "انتقادات" خود ردیف میکنند، توضیح مختصری را ضروری میدانیم. (۵)

به ابتکار بعضی از رفقای مقیم آلمان و پشتیبانی رفقای آزادگر و نمایندگان حاضر در جلسه از سازمان سوئد، در نشست مشترک بن (۵ - اکتبر ۱۹۶۶)، از جمله پیشنهاد بولتن مشترکی از سوی جویانهای مختلف، (دربرگیرنده‌ی رفقای آزادگر، بیانیه‌ی ما، توده‌ایهای مبارز و سایر جریانات احتمالی که برخی در همان جلسه حضور داشتند)، بمیان کشیده شد. نظر این رفقا از بولتن مشترک در حقیقت تئیه‌ی جنکی بود که مقالات آنرا جریاناتی مختلف برای هر شماره تئیه نموده و در اختیار هیات تحریریه مشترکی که از نمایندگان جریانات مختلف میبایستی تشکیل شود قرار میدادند. هیات تحریریه

(۵): رفقا آزادگر در نشریه‌ی خود، (بولتن سیاسی تئوریک منشعبین از حزب توده‌ی ایران) ص ۱۳۰-۱۳۱، مینویسند: "مخالفت بانک با انتشار بولتن مشترک پیشنهادی اکثریت رفقای منشعب ماهیت واقعی "دمکراسی طلسی" وی را بجهت توده‌ایهای جدا شده نشان داد." تعجب ما در اینست که باوجود آنکه این پیشنهاد یکبار در حضور همین رفقا و از جمله از سوی نمایندگان "بیانیه‌ی ما" و بار دیگر در جلسه‌ی ماهانه‌ی مسورتی با اکثریت بزرگی رد شد، رفقا برعکس آنرا مکتوبند؛ تنها توضیح منطقی که میماند اینست که چون رفقا نشریه‌ی خود را ارگان منشعبین از حزب توده‌ی ایران معرفی کرده‌اند، شاید منظورشان از "اکثریت رفقای منشعب" صرفاً اشاره بخودشان بوده باشد!

مشترک صرفا وظایف فنی تدارکاتی! نظیر ماشین کردن و چاپ و توزیع آثرا بعهده داشت. رسالت این بولتن مشترک عبارت میشد از اشاعه نقطه نظرات هر کدام از "جریانات" مختلف در میان نیروهای جداشده از حزب، تا پس از مدتی، رفقای جداشده از حزب، پس از مطالعه نظریات و دیدگاههای مختلف ارائه شده، بر محوریهترین و انقلابیترین پلاتفرم مطروحه متحد شوند.

صرفنظر از انگیزه های ذهنی که پشت سر این طرح بود، (که مورد رفقا آزادگر را در صفحات قبل توضیح دادیم)، این پیشنهاد دو اشکال اساسی داشت:

اول- از آنجهت که هر کدام از "جریان" ها برای اثبات حقانیت مشی خود بناچار در مسیر پلیمیک با سایر "جریان" ها کشانده میشد و با تجربیات متعددی که همه با آن آشنا هستیم، نتیجه آن میشد که صفحات بولتن مشترک بجای عرضی نظریات اثباتی و متحد کننده به صحنه افشاگریها و "مح گرفتنها" مبدل میگردد. چنین قصد و انگیزه ای را با زبان بیزبانی، رفقای آزادگر بطور غیر مستقیم در بولتن خود منعکس کرده اند: "عدم همکاری ر. بابک کاملا روشن بود. زیرا در آنصورت توده ایهای جداشده، در مقایسه ی دیدگاهها و خط ها به روشنی میدیدند که راهی که ر. بابک در پیش گرفته در همان چارچوب نظام فکری "حزب توده" است و ربطی بخط پرولتری ندارد." (ص ۱۳-۱۴)

با این ترتیب برای ما تردیدی نبود که بولتن مشترک بجای نزدیکتر کردن نیروهای جداشده از حزب، بمرزبندی با یکدیگر و بفاصله گرفتنهای بیشتر از هم میانجامد. بدتر از همه آنکه، این شیوهی عمل برای مجموعه ی نیروهای جداشده از حزب که هنوز انسجام فکری و نظری لازم را پیدا نکرده بودند، موجب سردرگمی ها و اغتشاشات فکری گردیده و پدیده ی فلج کننده ی انفعال را تشدید میکرد. و از آنجا که عملا ناتوانی نیروهای جداشده از حزب را در ایجاد یک آلترناتیو انقلابی در برابر حزب توده ی ایران و قادر نبودنش را برای ایجاد یک حرکت مستقل مرحله ای بدنیال میآورد، بسیاری از توده ایهای جداشده از حزب را که انگیزه ی مبارزاتی داشتند، ناچاراً و اضطراراً بهمان راه حل پیوستن به این یا آن سازمان چپ موجود تشویق مینمود. رفقای آزادگر، همانگونه که قبلا نشان دادیم، راه حل مطلوب خودشانرا در آستین داشتند و مانورهایشان برای داخل شدن مجدد در مدار فعالیت های توده ایهای مبارز بقصد کشاندن نیروهای بیشتری به آنسو بود.

(۶): برای اجتناب از منحرف شدن از بحث، به بی معنی بودن مضمون اظهار نظر فوق رفقا نمیپردازیم. فقط ذکر این نکته را لازم میدانیم که از همان تاریخ بحث بولتن مشترک که اینهمه سند و نشریه از سوی ما منتشر شده است و اسنادی نظیر تزه های انقلاب و حاکمیت، انترناسیونالیسم پرولتری، سرنوشت تاریخی حزب توده ی ایران، در اختیار آنهاست، چرا این رفقا، که بجای صفحاتی از بولتن مشترک پیشنهادی شان، اکنون تمام صفحات بولتن ویژه و مستقلی را در اختیار دارند، بجای همین کلی گوییها و منفی بافیها و تهمت زنیها با همان شیوه های مبتدل "هیات سیاسی" و در "همان چارچوب نظام فکری حزب توده" نمیخواهند بطور مشخص و مستدل ثابت کنند که کجای اسناد منتشره ی ما چیزی جز "همان چارچوب نظام فکری حزب توده" نمیباشد و ربطی به خط پرولتری ندارد!

تا. اساسا چنین پیشنهادی حتی در صورت موفقیت نسبی، بر مبنای نادرستی استوار بود. حرکت از مبداء "جریان" های گوناگون، پذیرش اصل کار گروهی و فراکسیونی بود؛ که مسلما در روند تکاملی خود این ویژگی را در داخل یک سازمان واحد هم ادامه میداد. نتیجه آن میشد که تمام راه‌حلهای تشکلاتی بحالی تنگه بر دمکراسی و موازین لنینی و شرکت واقعی توده‌ها، از مجرای سازشهای پشت درهای بسته، میان "رهبران" همین "جریان" ها سرهمبندی میشد. ما با پایه‌گذاری یک اصل نادرست مخالف بودیم. زیرا:

سنگ اول گر نه‌شد معمار کج تا ثریا می‌رود دیوار کج

ما با راه‌حلی که پایه‌های آن آنگاهانه بر مبنای فراکسیون بازی و گروه‌گرایی استوار بود مخالفت داشتیم. لذا بر خلاف تصور و ادعای رفقا آزادگر، مخالفت ما با پیشنهاد آن چنانی بولتن مشترک صرفا متأثر از اعتقاد ما برای اجتناب از پذیرش شبهه‌های گروه‌گرایی و فراکسیون بازی بوده‌است.

لذا نصیحت ظاهرالصلاح نویسندگان مقاله که می‌بایستی "در پیشبرد مبارزه‌ی ایدئولوژیک و تعیین هویت سیاسی و سازمانی" شرایط "همکاری و مشارکت برای کلیه نیروهای جدا شده از حزب" تامین می‌شد، که از جمله شامل رفقای آزادگر هم می‌شود، عملا پیشنهاد تبدیل بحث‌ها و جلسات بگلوب روشنفکران ناب وبده، که روزها و شب‌های آن صرف جدل‌های بی‌پایان و خستگی‌آور و بی‌نتیجه می‌شد. آخر ما با رفقایانی که قصد پیوستن به سازمان دیگری را دارند چگونه می‌توانستیم در "تعیین هویت سیاسی و سازمان" به نتیجه‌ی مشترکی برسیم، وقتی که اساسا در دو جهت مخالف حرکت می‌کردیم! واقعا مقصود نویسندگان مقاله از طرح اینگونه پیشنهادها چیست؟

رفقا بهروز و کیوان، بجای آنکه صادقانه اعلام نمایند که درک عقب مانده و جزمیشان از انتروناسیونالیسم پرولتری در آنموقع، نفی مکانیکی و تنفرشان از حزب توده‌ی ایران، تمایل ضمنی‌شان برای پیوستن به یکی از سازمانهای موجود کمونیستی (که بعدا در باره‌ی آن صحبت خواهیم کرد) علل اصلی کناره‌گیری‌شان از "هیات تحریریه یاریس" و مخالفت خوانیهای امروزشان است، فقدان دمکراسی حاکم بر هیات تحریریه را بیهانه قرار دادند.

شما که به توده‌ایهای مبارز انحصالی نصیحت میکنید که به "بررسی جوانب دوری و نزدیکی با دیگر نیروهای چپ" پرداخته و حرکت مستقل خود را بدان موکول کنند و از آنان میخواهید که "تلاش در راه وحدت با دیگر نیروهای موجود چپ را در دستور کار قرار دهد" و فقط "در صورت منتفی شدن این امکان راه خود را در جهت انجام وظایف انقلابی و برافراشتن پرچم رزم مستقل خویش در پیش گیرد" ص. ۷۷-۷۸، آیا سازمانی را سراغ دارید که در آن، آنچنان ضوابط دمکراتیکی بر قرار باشد که نشریدی خود را در

اختیار اقلیت نظری قرار دهد که هرچه دلشان خواست بنویسند و حتی به تضعیف حرکت عمومی و به تحریف واقعیتها بپردازند و تخم یاس و نا امیددی بکارند؟ اگر جوهر حرکت اما و شیوهی کار ما دمکراتیک نیست پس چیست؟ اگر شما واقعا درد دمکراسی دارید پورا از راه تحریب و تحریف مانع میشوید که این تجربه در صفوف توده‌ایهای مبارز که از دل یک تشکیلات استبدادی و بوروکراتیک بیرون آمده‌اند، توفیق بیابد و قوام پیدا بکند؟

نویسندگان مقاله بدون ناراحتی وجدان، مدعی اند که: "دیدگاه حاکم در زمینه دمکراسی در اینجهت عمل میکرد که جریان مسلط در جنبش توده‌ایهای جداشده از آشکار کردن هویت خود پرهیز کند؛ از این که علنا و رسماً مجموعه‌ی نظرات خود را به جنبش ارائه دهد و به نام خود سخن بگوید و عمل کند دوری جوید. در عین حال این دیدگاه حکم میکرد که اختلاف نظرها میان عناصر معینی در "جنبش توده‌ایهای مبارز" با جریان مسلط پنهان شود و یا در نظرات دیگر ادغام گردد؛ چنین برداشتی از دمکراسی از جمله عواملی بود که کار هیات تحریریه با ترکیب سابق آنرا به بن بست گشاند." ص ۶۱-۶۰

در مورد ادعای اول یعنی پرهیز "دیدگاه حاکم" از "آشکار شدن هویت خود" فکر میکنم بی‌مفیده بودن آن با استناد به اسناد موجود و صورتجلسات نشستهای مشورتی ماهانه از روز روشن‌تر است. بخش عمده‌ی اسنادیکه در همان نشست مشورتی ماهانه پاریس (اوت ۸۶) مطرح می‌شدند، اسنادی بودند که در جریان مبارزه‌ی درون حزبی و با شرکت رفقای سه گانه و برخی از آنها امضای شخصی آنان را به‌مراه دارد. سندهائی مانند "ریشدیایی اشتباهات حزب..."، "کنفرانس ملی و ..."، "سرنوشت تاریخی ح.ت.ا." و یا "روند دمکراتیک اعلام موجودیت" با امضای بابک منتشر شده‌اند. حال باوجود چنین حقایقی چگونه میتوان مدعی پنهان کردن هویت شد و افترا زد که "دیدگاه حاکم" از "اینکه علنا و رسماً مجموعه‌ی نظرات خود را به جنبش ارائه دهد و با نام خود سخن بگوید و عمل کند دوری میجوید"!

اما در مورد "جریان مسلط" باید حدس زد منظور نویسندگان مقاله خطوط اساسی جریان فکری مشترکی است که میان قاطبه‌ی توده‌ایهای مبارز در کشورهای گوناگون شکل گرفته است. میگویم باید حدس زد، زیرا دوپهلوی نوشتن و سخن گفتن، به نعل و به میخ کوبیدن در این نوشته و سایر نامه‌های این رفقا، دارد به "ویژگیهای" این رفقا مبدل میشود.

بهر حال ما با سرافرازی از این دستاوردهای جنبش توده‌ایهای مبارز جداشده از حزب سخن میگوئیم که در جریان مبارزات درون حزبی و ماههای پس از آن، خطوط کلی نظری مشترکی میان اکثریت بزرگ رفقا در همه جا بتدریج شکل گرفته‌است. همین همگرایی فکری و وحدت آفرین پایه و اساس حرکت امروزی توده‌ایهای مبارز انحصالی را در دوران بعد از "کنفرانس ملی" تشکیل داده‌است. اگر یک سیستم فکری هماهنگ و

همگرایی "مسلط" نمیشد، همه چیز از هم میپاشد.

اما تکوین و گسترش و شکل‌گیری فزاینده‌ی فکری که اینک چون زنجیری رفقای ما را در کشورهای مختلف بهم پیوند داده‌است، هرگز مانع از ابراز و بیان عقیده و نظریات متفاوت و مخالف نبوده‌است. رفقای که چنین ادعاهائی را میکنند حتی یک نمونه و دلیل هم نمی‌آورند. برای بی پایه بودن چنین ادعاهائی کافیسیت به نامی همین دو رفیق بنشست ماهانه‌ی مشورتی که با همین "استدالات" تنظیم شده و به پاسخ هیات تحریریه در رد آن که در همان بولتن بحتمای داخلی شماره‌ی ۲ چاپ شده است مراجعه شود.

مقررات و مناسبات حاکم بر هیات تحریریه‌ی پاریس چه بر پایه‌ی سنت پیشین و چه بر اساس رهنمودهای نشست مشورتی ماهانه بر این پایه استوار بود که تنظیم اسناد، هر نظریه‌ی متفاوتی، اثر در مساله‌ی مشخص و موضعی باشد، بصورت زیرنویس و اگر جامع‌تر باشد بطور جداگانه تدوین و همراه با تزه‌ها و اسناد تنظیمی از سوی هیات تحریریه در اختیار همگان قرارگیرد. بجز یکی دو مورد که آنهم عینا در زیرنویس آمده‌است، (تزه‌های انقلاب و هاکمیت)، این دورغبیق هرگز مطلبی که مخالف اسناد چاپ شده باشد، چه بشکل موضعی و چه بشکل جامع‌تر عرضه نکرده‌اند تا چاپ شود. انتشار همین اولین نوشته‌ی رفقا بطور کامل و بدون سانسور شاهد صداقت ما در برابر تعهدات دمکراتیکی است که کرده‌ایم. در شماره‌ی دوم بولتن داخلی دو مقاله از این رفقا و در شماره‌ی سوم دو مقاله‌ی دیگر از آنان بچاپ رسیده‌است.

اینک نویسندگان مقاله با شش ماه تاخیر، بحتمایی را میخواهند به توده‌ایهای مبارز انفصالی تحمیل نمایند که از همان نشست ماهانه‌ی بن (اکتبر ۸۶)، حل شده‌است و قدمهای زیادی برداشته شده و برگزاری کنفرانس تدارکاتی سرتاسری در دستور لحظه است.

اگر واقعا نویسندگان مقاله چنین نظریاتی را آنروزها داشتند، در آنصورت حق بود که بجای ترک هیات تحریریه‌ی پاریس و براه انداختن یک فعالیت ناسالم فراکسیونی و تباری با این و آن در همان موقعیکه نوشته‌ی چشم انداز تدوین میشد، تزه‌های مقابلی را تهید میکردند. این رفقا خوب میدانند که چارچوب دمکراتیک ما چنین اجازه‌ای را برای انتشار آن میداد، همانگونه که تا بحال داده‌است. جنبش توده‌ایهای مبارز گروهی ناظر منفعل نیست که تمکین کند هرکسی هر وقت خواست، مساله‌ایرا مطرح سازد و قاطبه‌ی رفقا نیز بخاطر آن، همه‌ی راهی را که با این همه مشقت طی کرده‌اند، عقب گرد کنند و همه چیز را از نو آغاز نمایند.

اگر خط و فکر اصلی مقاله‌ی رفقا به دقت دنبال شود، ملاحظه میشود که اصلیتیرین و محوریتیرین مسأله‌ی این رفقا همین چشم‌انداز حرکت ما میباشد. مطالب و موضوعات دیگری که به آن پرداخته‌اند عمدتاً در خدمت این خط و فکر اساسی آنهاست.

محتویات مقاله ابرادگیری بیهیسه چیز و از همان آغاز، تیره و تاریک نشان دادن آینده‌ی یکم حرکت مستقل، ایجاد یاس و بدبینی و بی اعتمادی، کاستن از اهمیت و وزن استدلال‌ها ما در رابطه با ضرورت حرکت مستقل مرحله‌ای از یکسو و القاء این اندیشه در ذهن خواننده از سوی دیگر است که چرا حرکت ما قبل از اعلام موجودیت، سازمانهای موجود چپ ایران را مطالعه نمیکند تا "...تلاش در راه وحدت با دیگر نیروهای موجود چپ را در دستور کار قراردهند." و فقط "در صورت منتفی شدن این امکان، راه خود را در جهت انجام وظایف انقلابی خود و برافراشتن پرچم رزم مستقل خویش در پیش گیرد." ص ۷۷-۷۸.

اینست فکر و نقشه‌ی اساسی این رفقا! منتفی به شیوه‌ی متداول نویسنده‌ی آن، دو پهلو و در پرده سخن گفته و لذا به تناقض گوئی افتاده و احکام گاه متضادی صادر میکنند.

علیرغم این دشواری، کوشش خواهیم کرد در تحلیل زیر استنتاج فوق‌الذکر را با استناد به‌همین نوشته‌ی رفقا نشان بدهیم. اهمیت درک این مطلب از جمله در اینست که، کوششهای همسو و هماهنگی اینجا و آنجا صورت میگردد. هم تشبثات بخشی از رفقای "بیانیه‌ی ما" و هم دخالتهای آشکار برخی از نمایندگان بعضی از نیروهای چپ در امور نیروهای جداشده از حزب ثابت کرده‌اند که همگی در یک امر متفق‌اند، که جلوی حرکت مستقل ما را مسدود سازند. تاریخ اسناد موجود و عملکردهای همین نویسندگان مقاله نشان میدهد که جنب و جوشها و تشبثات و تئانی‌ها در این مسیر بویژه بعد از تدوین جزوه‌ی "طرح سازماندهی دمکراتیک روند اعلام موجودیت" و نشست مشورتی ماهانه در دسامبر ۸۶ تشدید شده‌است. رفت و آمد این رفقا به کشورهای مختلف و تماس با هر نیروی مخالف، آغاز نامه‌نگاری به نشستهای ماهانه، تنظیم مقالات متعدد و فعالیتهای فراکسیون و ناسالم، شایعه‌پراکنیها و غیره نمونه‌های قابل تعمق آنست. چگونه است که برخورد به چشم‌انداز و نوشته‌ی "کنفرانس ملی و وظایف توده‌ایهای مبارز" که ظاهراً از عوامل کناره‌گیری این رفقا از هیات تحریریه‌ی پاریس بود، باشماه تاخیر تنظیم میشود؟

نویسندگان مقاله آنجا که میخواهند جنبش توده‌ایهای مبارز انحصالی را تحقیر نمایند هیچ حد و مرز اخلاقی را رعایت نمیکند. این رفقا بدون احساس عذاب وجدانی ادعا میکنند که نیروهای "جنبش توده‌ایهای مبارز" حتی در زمینه‌ی نخستین وظیفه‌ی

اساسی خود یعنی تحلیل بنیادی و عمیق از اپورتونیسیم حاکم بر حزب توده‌ی ایران و مبانی نظری و عملی انحرافهای نظری - سیاسی و سازمانی آن کاسمهای محدودی برداشته‌اند. ص. ۶۵ و یا "اکنون روشن میشود که پاسخهای این جنبش به مسائل تئوریک مطرح شده در سطح جنبش چپ، گاه حتی از دستاوردهای نظری جنبش چپ ایران چه در حال حاضر و چه در دهه‌های گذشته عقبتراند." ص. ۶۵ و برای "استدلال" خود سند مربوط به انترناسیونالیسم را شاهد می‌آورند و می‌گویند که "بحق باید گفت که این سند در برابر دهها و صدها نوشته‌ای که در سطح جنبش کمونیستی ایران و جهان منتشر شده رنگ میبازد" ص. ۶۵-۰ (تکیه از ماست)

آیا جنبش کمونیستی ایران را در دهه‌های پیش جز حزب توده‌ی ایران و بعضی سازمانهای مائونیستی خارج کشور و در مرحله‌ای سازمان چریکهای فدائی خلق تشکیل میداده‌اند؟ آیا وجدانا درک ما از مقوله‌ی انترناسیونالیسم پرولتری از درک استالینیستی حزب توده‌ی ایران از انترناسیونالیسم پرولتری و یا تلقی مائونیستی و شبه‌مائونیستی سایر سازمانها از همین مقوله عقبتر است؟ آیا درک و تلقی ما از مقوله‌ی انترناسیونالیسم پرولتری و تلقی امروزی حزب توده‌ی ایران و سازمان فدائیان خلق (اکثریت) در حال حاضر و یا حتی راه کارگر که در همین مقاله‌شان مواضع آنها را در اینمورد در "یک مرحله‌ی گذار" ارزیابی میکنند عقبتر است؟ در بخش دیگر از نوشته‌ی خود چنین ادعا شده است: "شگفت تر از آن اینکه در عرصه‌ی ارزیابی علل و ریشه‌های انحرافهای سیاسی و سازمانی حزب توده‌ی ایران، عرصه‌ای که در آن این جنبش هیچکس را حریف خود نمیشناسد، هنوز شالوده‌های تئوریک برنامه و مشی حزب توده‌ی ایران تقریباً دست نخورده باقیمانده‌اند!" ص. ۶۵

صرفنظر از مضامین نوشته‌های ما، فقط با حساب آماری، بیش از ۶۵ درصد از ۲۵ جزوه و رساله‌هایی که از سوی توده‌ایهای مبارز در یکسال و نیم اخیر منتشر شده‌اند، مستقیماً مسائل مربوط به برنامه و مشی حزب را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل انتقادی قرار داده‌اند. اولین نیروی که در جنبش چپ ایران ماهیت رفرمیستی و سازشکارانه‌ی طرح برنامه‌ی حزب توده‌ی ایران، (سال ۱۳۶۴)، را به نقد کشید، جنبش توده‌ایهای مبارز بود. نوشته‌هایی نظیر "ریشه‌یابی اشتباهات..." و یا "سرنوشت تاریخی ح.ت.ا." بطور کامل به این مسائل اختصاص یافته‌اند. آنوقت رفقای از میان ما همه‌ی اینکارها را حاشاکنند واقعاً جز حیرت و تردید در انگیزه‌ی واقعی این نوشته چه میتوان کرد! درست است که میگویند دیوار حاشا بلند است، اما اغلب فراموش میشود که دیوار حقیقت از آن بالاتر است.

عدم صداقت و تناقضات نویسندگان مقاله در گفتارشان وقتی روشنتر میشود که چند صفحه بعد از آن، اما این بار وقتی قصدشان "استدلال" بر ضرورت پیوستن جنبش توده‌ایهای مبارز به سایر گردانهای کمونیستی است، عکس گفتارهای قبلی‌شان را تأکید میکنند: "نزدیکی ما (منظور توده‌ایهای مبارز است) با این نیروها خواه در زمینه‌ی

باورمندی به ضرورت سرکردگی طبقه‌ی کارگر برای انجام وظایف انقلاب ایران، خواه در رابطه با برخورد اصولی به انترناسیونالیسم پرولتری و یا در زمینه‌ی تاکید بر ضرورت تأمین مناسبات دمکراتیک درون حزبی و در جامعه غیر قابل انکار است؛ ص ۷۶- و کمی بعد: "از نظر ما سطح و چند و چون دیدگاههای سیاسی موجود در طیف نیروهای برآمده از حزب توده‌ی ایران آنچنانست که هم اکنون میتوان با قاطعیت از نزدیکی و تشابه آنها با نظرات نیروهای اصلی چپ ایران یادکرد و امکان وحدت با این یا آن نیرو را مشاهده کرد." ص ۷۷- (تکیه از ماست)

راستی کدامین ارزیابی نویسندگان مقاله را در باره‌ی جنبش توده‌ایهای مبارز باور کنیم؟ آیا اینهمه تناقض کوئی را جز با عدم صداقت انقلابی نویسندگانش میشود توضیح داد!

نویسندگان مقاله بدون کوچکترین ناراحتی وجدان، توده‌ایهای مبارز را به "خود بزرگ بینی"، "برتری جوئی"، "انحصار طلبی" و "سکتاریسم" متهم کرده‌اند. تمامی این دشنامها به این مناسبت است که ما کوشش کرده‌ایم عواملی را که بیانگر ضرورت حرکت مستقل مرحله‌ای جنبش توده‌ایهای مبارز است توضیح دهیم.

نویسندگان مقاله برای توجیه تهمت زنیهای خود، گاه بریده‌های ناقص جملاتی از نوشته‌ی "کنفرانس ملی و وظایف توده‌ایهای مبارز" را شاهد می‌آورند. در اینکار گاه به شیوه‌ی نامطلوب تکه‌هایی منقطع را از جاهای مختلف گرفته، بهم وصله‌پینه کرده و جمله‌های دلخواه خود را تحویل خواننده میدهند. جمله‌ی زیر نمونه‌های آنست: "توده‌ایهای جداشده، مطابق با این دیدگاه باید "صدها و هزاران توده‌ای پراکنده و سرگردان در ایران" را جلب کنند. بگویند تا "فنای ابدی" رهبری مهاجرنشین حزب بکار روشنگری و تجدید تربیت نیروهای سالم و صادق حزبی ادامه دهند!" این سرهمبندیها و وصله‌پیندنها را میکنند تا بگویند پس: "به این ترتیب معلوم میشود صحبت از دوره‌ی طولانی در میانست که سازمان نوین بر خاسته از "جنبش توده‌ایهای مبارز" طی آن به حیات مستقل خود در کنار دیگر گردانهای جنبش چپ ادامه خواهد داد." ص ۶۲-

در حقیقت نگرانی نویسندگان مقاله از همین حیات مستقل ماست.

آنجا که میخواهند تخم باس بپاشند و آینده‌ی حرکت مستقل توده‌ایهای مبارز را تیره و تاریک نشان دهند، میگویند: "این نیروی جدید از همان ابتدای حیات مستقل خود احتمالاً تا سالها از یک بدندی سازمانی در ایران ... محروم خواهد ماند." و همانجا برای اینکه سازمانهای چپ موجود را به رخ ما بکشند از اصل و نسب و ریشه‌های این سازمانها سخن میگویند: "دیگر نیروهای عمده‌ی جنبش چپ جامعه‌ی ما هر کدام دوره‌ی تکوین و تکامل اولیه‌ی خود را در درون جامعه‌ی ایران آغاز کرده و سالیان چند در شرایط جامعه‌ی انقلابی شکل گرفته و در پیوند با جنبش انقلابی مبارزه کرده‌اند." ص ۶۴-

واقعا نامی جز سفسطه‌گویی بر این شوه‌ها نمیتوان داد. گویی نیروهای توده‌ایهای مبارز انفضالی از حزب توده‌ی ایران که اینک بعد از هجوم فاشیستی رژیم، همانند و همزمان با سایر گردانهای کمونیستی مهاجرت کرده‌اند، اساسا در جامعه‌ی انقلابی ایران حضور نداشته‌اند و دوره‌ی تکوین و تکامل اولیه‌ی خود را در درون جامعه‌ی ایران آغاز نکرده‌اند و از زیر بونه درآمده و اساسا در خارج از کشور، ساسی شده‌اند! انصافا از این جهات چه فرق اساسی و واقعی میان ما و سایر سازمانهای چپ موجود است؟ مگر متاسفانه رژیم جمهوری اسلامی سایر سازمانهای چپ را تارو مار نکرده است و رهبری و کادרהای این سازمانها هم به مهاجرت اجباری تن در نداده‌اند؟

وقتی برقراری ارتباط و سازماندهی "صدها و هزاران توده‌ای پراکنده و سرگردان در ایران" را بمتابه‌ی مبرمترین وظیفه‌ی خود مطرح میکنیم، وقتی میگوئیم: "زبان توده‌ایهای مقیم ایران راء طبیعتا و به دلائل عاطفی و ذهنی، توده‌ایهای روشن و مسلح بشیوه و روابط سالم و نوین، بیش از هرکسی و باهویتی دیگر خواهد فهمید. حرفها و نظریات و درددلهای توده‌ایهای مبارز، برای توده‌ایهای داخل کشور، از هرکس و یا هر هویتی دیگر فهمیدنی‌تر و پذیرفتنی‌تر است." (۷)، این رفقا حرف ما را تحریف میکنند و معکوس شده‌ی آنرا تحویل میدهند که "در نهایت زبان و هویت هیچ نیروی انقلابی برای توده‌ایهای سالم و صادق "بیگانه" نخواهد ماند." ص. ۶۴.

بین این واقعیت که زبان توده‌ایهای مبارز برای توده‌ایهای داخل کشور از هر هویت دیگر فهمیدنی‌تر و پذیرفتنی‌تر است با اینکه زبان هر هویت انقلابی دیگر به توده‌ایهای داخل کشور بیگانه نیست، از نظر تاثیر پذیری اش روی نیروهای داخل کشور و سازماندهی آنها اختلاف بزرگی هست و ضرورت حرکت مستقل مرحله‌ای از جمله بر همین واقعیت نهفته است.

نویسندگان مقاله متوجه نیستند که بی اعتنائی و کم بهادادن به وظیفه‌ی توده‌ایهای مبارز در قبال اعضای بالقوه‌ی حزب توده‌ی ایران، از نظر کندن آنها از تشکیلات موجود و سازماندهی آنان در صفوف جنبش توده‌ایهای مبارز، ناخواسته هدیه‌ی بزرگ و ارزشمندی را به هیات سیاسی ح.ت.ا. تقدیم میکنند. زیرا همانگونه که بارها تاکید کرده‌ایم، بر پایه‌ی تجارب موجود نه تنها برای ما، بلکه برای همه‌ی گروه‌های دیگر از یکدیگر جدا میشوند، میزان تاثیرگذاری نیروهائیکه دارای یک ریشه و اصل بوده‌اند، بر یکدیگر بمراتب بیشتر از نیروهای خارج از طیف مزبور بوده است. عجیب است که این رفقا در مجادله و مخالفت با ما چنان سر کجه گرفته‌اند که بدیهی‌ترین بدیهیات را منکر میشوند.

تمامی این تلاشهای واپسین بقصد و امید واهی میوس کردن "توده‌ایهای مبارز انفضالی" از حرکت بسوی اعلام موجودیت و بیان هویت است. نویسندگان مقاله بدوا با

رطب و یابس گفتنها، خواننده را از اینکه "جنبش توده‌ایهای مبارز از هم اکنون تارهای خود بزرگ بینی، برتری جوئی، انحصارطلبی و سکتاریستی را بدور خود میتند" ص ۶۳-۶۴ به وحشت میاندازد تا زمینه را برای دادن این "پند" فراهم سازد که: "برای پرهیز از گرفتار شدن در دام خودبینی و تنگ‌نظری سیاسی و بمنظور درس‌گیری از تجربیات سیاسی، لازم است دست کم نگاهی کوتاه به نیروهای اصلی جنبش انداخته و واقع‌بینانه جایگاه خود را در جنبش و رابطه‌ی میان دیدگاه خود و آنها را بازشناسیم و پس از آن تصمیم را برای در پیش گرفتن حرکت خود در این با آن سمت اخذ کنیم" ص ۶۸-۶۹.

تردیدی نیست که شناخت لازم و حتی المقدور همدجانبه‌ی سازمانهای چپ موجود و نیز سایر سازمانهای سیاسی ایران، وظیفه‌ی جدی هر جریان سیاسی است. بویژه آنکه وظیفه‌ی مبرم تلاش برای وحدت جنبش کمونیستی ایران از اهداف اولیه‌ی ما پس از اعلام موجودیت و بیان هویت است. بدون شک شناخت مجموعه‌ی نیروهای توده‌ایهای مبارز از سازمانهای چپ موجود ایران، مسلماً از آنچه نویسندگان مقاله در نوشته‌ی خود از آنها تصویر کرده‌اند کمتر نیست.

معهذا باید توجه داشت که علت‌العلل ضرورت حرکت مستقل مرحله‌ای ما منوط بر خوب یا بد بودن این یا آن سازمان چپ موجود در ایران نمیباشد. ما دلایل متعدد ضرورت حرکت مستقل مرحله‌ای را چه در نوشته‌ی "کنفرانس ملی و وظایف توده‌ایهای مبارز" و چه با تفصیل و دقت بیشتر در نوشته‌ی "سرنوشت تاریخی حزب توده‌ی ایران" بیان کرده‌ایم و حاجت به تکرار آنها در این نوشته نمی‌بینیم. از دیدگاه ما مسأله‌ی تعیین هویت نوین و شکل و اعلام موجودیت بر مبنای آن، شرط لازم و اولیه برای تدوین مبنای و شالوده‌ی روابط ما با سایر گردانهای کمونیستی با هدف ایجاد حزب واحد کمونیستی ایرانست.

چنین هم نیست که بمجرد اعلام موجودیت ما، مسأله‌ی وحدت جنبش کمونیستی ایران عملی شدنی است. اینکار به عوامل زیادی بستگی دارد که بخش مهمی از آنها خارج از اختیار ماست و الا چنین وحدتی می‌بایستی تا بحال صورت می‌گرفت. بهمین مناسبت ما در ترزهای خود، طرح یک شورای هماهنگی چپ را بمثابة قدم اول مطرح ساخته‌ایم. منتهی برای برداشتن همین قدم اول هم، اعلام موجودیت و بیان هویت ما شرط لازم آن است.

با حرکت از منطق نویسندگان مقاله طرح یک سؤال اساسی ضرورت دارد. ظاهراً رفقا با تحلیلی که از سازمانهای چپ موجود ارائه داده‌اند، مدعی اند که شناخت لازم را از این سازمانها دارند. اگر ارزیابی آنها را از کل جنبش چپ موجود ایران که ذیلاً نقل می‌کنیم، در نظر بگیریم: "ما می‌پذیریم که این نیروها کم و بیش در مرحله‌ی همانندی از رشد و تکامل اولیه‌ی خود قرار دارند و هر یک از آنان در عرصه‌های نظری یا عملی دچار کمبودها و کاستیها و حتی برخی کرابشهای منفی هستند. عدم برخورداری از پایگاه توده‌ای و پیوند با مبارزات انقلابی، فقدان برنامه و اساسنامه‌ی سازمانی؛

مبارزه‌ی درونی با اپورتونیزم راست تناقض میان گفتار و عمل، گرایشهای سکتاریستی و دکماتیستی و غیره و غیره ویژگیهای این یا آن نیرو را تشکیل میدهد. ص. ۶۸- (تکه از ماست)

سوال اساسی اینست که اگر نویسندگان مقاله واقعا بهمهی گفتار و ارزیابی خود درباره‌ی سازمانهای چپ موجود، بهمان نحوی که فوقا در جمعبندی‌شان آمده است اعتقاد دارند؛ در اینصورت به چه مناسبت با اینهمه اصرار "ضرورت بررسی همه جانبه و دقیقی از امکان وحدت بانیهوهای انقلابی جنبش چپ در آینده‌ی نزدیک را مطرح" میسازند؟ ص. ۶۸- پس چرا مصراوند و تاکید میکنند که "آغاز حرکت نیروهای بر آمده از حزب در قالب یک سازمان سیاسی مستقل و تمام عیار باید موقوف به بررسی جهات نزدیکی و دوری آنها با نیروهای اصلی جنبش چپ گردد تا بر مبنای آن تصمیم قطعی پیرامون ادامه‌ی حیات این نیروها به مثابه سازمان مستقل در دراز مدت یا تدارک وحدت (بخوان پیوستن) با این یا آن نیروی انقلابی جنبش چپ اتخاذ شود؟" ص. ۷۶- اگر بنا به ادعای شما سازمانهای چپ موجود پایگاه توده‌ای ندارند، با مبارزات انقلابی پیوند ندارند، فاقد برنامه و حتی اساسنامه‌ی سازمانی هستند، سکتاریست و دکماتیست‌اند، میان گفتار و عملشان تناقض وجود دارد، به چه مناسبت شما اصرار میورزید که توده‌ایهای مبارز به این سازمانها بپیوندند؟ منظر میرسد اینهمه تناقض گوییها از جمله برای آنست که خودشان هم نمیدانند واقعا چه میخواهند. زیرا سازمان مطلوبشان در "روندتحول درونی" است و یا هنوز در انتخاب سازمان مطلوب در تردیدند و اختلاف نظر دارند!

امتیاز رفقای آزادگر در اینست که آنها سازمان مطلوب خود را یافته‌اند و لذا بی پرده از آن دفاع میکنند و برایش تبلیغ مینمایند. اما ظاهرا سازمان موعود این رفقا ظهور نکرده است. یک گوشه‌ی چشم امید این رفقا به "روندتحوالی" دوخته شده است که در این اواخر گویا در سازمان "اکثریت" آغاز شده است. ص. ۷۴- گوشه‌ی دیگر چشم امیدشان ظاهرا بسوی رفقای نشریه‌ی فدائی خیره شده است! تا یار که را خواهد و منلش به که باشد!

ارزیابی رفقا در صفحات ۷۳ تا ۷۶ در باره‌ی "سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)" نشان میدهد که چگونه برای توجیه این سازمان و بزرگ نشان دادن "تحوالت" سازمان حتی روی وقایع بسیار کوچک و حاشیه‌ای مثلا در رابطه با "تشکیلات دمکراتیک زنان" و کلی گوییهای در رابطه با "کمیته‌ی هماهنگی" با شرح و بسط صحبت میکنند. در حالیکه اساسی ترین مواضع سازمان اکثریت را در موضعگیریهای سیستماتیکش در مساله‌ی وحدت با حزب توده‌ی ایران، مواضع بسیار عقب مانده و انحرافی آنرا در مساله‌ی انترناسیونالیسم پرولتری غمض عین مینمایند. حال آنکه به جزئیات مواضع "راه کارگر" و یا "سازمان فدائیان خلق (فدائی)" در رابطه با همین مقوله میپردازند. نویسندگان مقاله آنگاهانه از پرداختن به ریشه‌یابی عللی که این

چنین سازمان اکثریت را مجبور کرده است که علی‌رغم فشار خردکننده‌ی تنه سازمان و سایر گردانهای کمونیستی، از فاصله گرفتن از حزب توده‌ی ایران خودداری نماید، اجتناب کرده و برعکس صحبت از این میکنند که "شواهد فراوانی وجود دارد که به استناد آن میتوان دوری تدریجی "اکثریت" را از حزب نشان داد." (۸) ص ۷۴-۷۵ و برای بیان شواهد فراوان به این بسنده میکنند که بگویند: "اکنون مدتهاست که "اکثریت" این نظریه را که حزب توده‌ی ایران، حزب طراز نوین طبقه‌ی کارگر ایرانست، کنار نهاده و در عوض از ضرورت تشکیل حزب واحد طبقه‌ی کارگر سخن میگوید!"

فکر میکنم اینک نویسندگان مقاله با دشواری جدیدی در "استدلال" خود مواجه هستند و به‌ویژه آنکه معلوم نیست این اعلام موضع رسمی سازمان اکثریت را در کجای ترازوی "شواهد فراوان" قرار خواهند داد؟

نویسندگان مقاله به روی خود نمی‌آورند که شعار تشکیل حزب واحد طبقه‌ی کارگر ایران، شعار خود حزب توده‌ی ایرانست که آرزو دارد آنرا بر محور وحدت حزب و سازمان اکثریت عملی سازد و بر سر این شعار در "کنفرانس ملی" سر و صدای زیادی راه انداختند.

این رفقا از پرداختن به این موضوع طفره رفته‌اند که چه عوامل و ملاحظاتی موجب میشود که سازمان اکثریت "برغم افزایش فاصله‌ی خود با حزب و با آنکه نمایندگان حزب در پلنوم وسیع آن مواضع جدید سازمان را آشکارا بباد ناسزا و اهانت گرفتند، از ارزیابی در باره‌ی حزب توده‌ی ایران پرهیز کرد" ص ۷۵-۷۶. اسم این ملاحظات و مصلحت‌گرانیها در عرف سیاسی چیست؟ و ریشه‌های آن در کجاست؟ آیا جرات بیان آن را دارید؟

آیا نویسندگان مقاله نمیدانند که برای فاصله گرفتن واقعی از حزب توده‌ی ایران سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) میبایست از جمله به درک درست و کاملی از مفهوم انترناسیونالیسم پرولتری دست یافته و درک و تفکر استالینیستی و کمینترنی را به دور افکند؟ این رفقا آیا رابطله‌ی منطقی این دو مسأله را باهم نمیدانند؟ پس چرا از پرداختن به آن و به ویژه از ارزیابی و درک سازمان اکثریت از مقوله‌ی انترناسیونالیسم

(۸) از بد حادثه، نشریه‌ی کار در سرمقاله‌ی "اتحاد، مبارزه" در شماره‌ی ۲۸ فروردین ۱۳۶۶، علنا بار دیگر از حزب توده‌ی ایران به دفاع برخاسته و به شیوه‌های متداول حزب، انتقاد به این جریان انحرافی، فاسد و منحط را "توده‌ای ستیزی" مینامد که گویا کماکان وسیله‌ی برائی در خدمت تفرقه‌ی جنبش "است! ارگان کمیته‌ی مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) از اینکه "برخی از سازمانهای مبارز"، "عدم پذیرش هرگونه اتحاد با حزب توده‌ی ایران" را "بصورت یکی از شروط اتحاد" در آورده‌اند، اظهار نارضایتی کرده و چنین اندیشه‌ی "اندیشه غیر سیاسی" میداند "که تنها بیک انتقامجویی کینه‌توزانه شبیه است."

پرولتری طرفه میروند؟ آیا این بدان معناست که خود نویسندگان مقاله علیرغم موضعگیریهای مصلحتی اخیرشان از این مقوله، در عمق همان تفکرات مندریس و عفت مانده‌ی قبلی خود را بیدک میکنند؟

جمع‌بندی: اینک که گزارش ما به رفقا و در خلال آن توضیحات لازم در رابطه با ایرادگیریهای نویسندگان مقاله به پایان رسید، بار دیگر نوشته‌ی این رفقا را از مد نظر گذراندیم و رفقای پر حوصله را هم به قرائت مجدد نوشته‌ی آنها دعوت میکنیم. در لحظاتی که توده‌ایهای مبارز جدا شده از حزب آخرین اقدامات لازم را برای برگزاری کنفرانس تدارکاتی سرتاسری فراهم میکنند، نویسندگان مقاله به چه کاری مشغول‌اند؟ انتقاد و ایرادگیری، افترازنی به حرکت و مبارزه‌ی دشوار ما از آغاز آن علیه حزب توده‌ی ایران تا به اکنون! ایجاد شک و تردید در اذهان رفقا، تاریک نشان دادن حرکت مستقل مرحله‌ای توده‌ایهای مبارز، ترساندن آنان از آینده و... خمیرمایه‌ی اصلی نوشته‌ی رفقا خط قرمزی است که از ابتدا تا پایان مقاله‌شان به چشم میخورد.

این رفقا که اینهمه از فقدان نظریات "سلبی و اثباتی" ایراد گرفته‌اند، چه پیشنهاد و طرحی در نوشته‌ی خود، جز القاء فکری پیوستن به سازمانهای دیگر را که متاسفانه آنها هم با صراحت بیان نمیکنند، عرضه نموده‌اند؟

مسئله اصل انتقاد و برخورد انتقادی به گذشته و حال حرکت ما نیست که مابقی نگران‌یست. زیرا چه در خلال همین نوشته و چه در نوشته‌های دیگر، هر جا که نقص و عیبی بود، از خود انتقاد کرده‌ایم و هرگونه انتقاد سالم و سازنده و واقعی را از سوی هر فرد و هر نیرویی که باشد استقبال میکنیم. اما کاری که رفقا میکنند، متاسفانه افترازدن و چنانچه نشان دادیم تحریف خشن واقعیات است. شیوه‌ی کار این رفقا هم فراکسیونستی آشکار و توسل به شیوه‌های ناسالم و غیر پرولتری در مبارزات داخل حزبی است.

ماهمی توده‌ایهای مبارز جدا شده از حزب را به هشیاری و تعمق بیشتر دعوت میکنیم و اطمینان داریم همانگونه که تا بحال رشد و بلوغ کافی از خود نشان داده‌اند و مشکلات بزرگتری را از سر راه خود برداشته‌اند، این بار هم از آزمایش سرفراز بیرون خواهند آمد.

توضیحاتی پیرامون نکات مندرج در کار پایه اولیه

فصل اول

۱- در صفحه شش آمده است "فقدان تشکل‌های سیاسی - صنفی طبقه کارگر" بر مبارزه طبقه کارگر تاثیر می‌گذاشت و یا در صفحه هفت نوشته شده است "فقدان عامل ذهنی و سازمان توانمند طبقه کارگر ...". از این دو جمله چنین بر می‌آید که پیش از انقلاب، (حوالی سال ۵۷)، طبقه کارگر دارای هیچگونه تشکل صنفی و سیاسی مخصوص خویش نبوده است. اما در صفحه هشت بصورتی مبهم از "ضعف و عدم تشکل نیروهای طبقه کارگر" صحبت به میان آمده، که مشخص نیست این نیروها بوده‌اند اما بصورتی ضعیف و یا اصلاً بصورت متشکل وجود نداشته‌اند. کلاً تا اینجای مطلب نه تنها از وضعیت نیروها و تشکل‌های طبقه کارگر دید روشنی ارائه نمی‌شود بلکه مطالب ارائه شده با هم تناقض نیز دارند. در صورتیکه در صفحه ۲۱ به درستی یادآوری میشود که "فقدان یک تشکیلات کمونیستی پیشاهنگ و با نفوذ توده‌ای وسیع و با سیاست پیگیر انقلابی در صفوف کارگران و زحمتکشان" علت نارسائی حرکت ذهنی و عملی کارگران است. یعنی تلویحاً پذیرفته است که تشکیلات کارگری در ایران وجود داشته اما با این مختصات همراه نبوده، ولی هنوز هم در مورد وضعیت نیروهای طبقه کارگر در پیش از انقلاب اظهار نظر صریح نشده است و اینکه حزب توده ایران را در آن مقطع چگونه باید ارزیابی کرد و همچنین چریکهای فدائی خلق را؟

۲- در صفحه هفت نوشته شده است: "روند حرکات انقلابی بین سالهای ۵۷ - ۵۵ که با محتوای مبارزاتی برای آزادیهای دموکراتیک آغاز شد ...". این روند که در بهار ۵۵ آغاز شد و شامل یک سلسله اعتصابات کارگری میشد دقیقاً با محتوای خواستهای صنفی آغاز شد نه با محتوای خواستهای سیاسی (آزادیهای دموکراتیک خواستهای سیاسی است). گذشته از این در پاراگراف بعد همان مطلب نوشته شده است:

"اعتصابهای کارگران ... در نیمه دوم سال ۵۷ شکل سیاسی به خود گرفت." این جمله با جمله قبل کاملاً در تناقض است. جمله قبل محتوای مبارزاتی کارگران را از همان سال ۵۵ سیاسی ارزیابی میکند، در حالیکه جمله اخیر شکل سیاسی (اگر نوشته

میشد محتوای سیاسی صحیح‌تر بود.) یافتن این مبارزات را در نیمه دوم سال ۵۲ می بیند.

۳- در صفحه هشت آمده است: "در حقیقت محرک عمده‌ی نهضت خمینی... اساسا دفاع از قشریت اسلام، حفظ و حراست مقدسات اسلام و تحکیم دوباره نهاد متزلزل روحانیت بود." این جمله با آن تأکیده‌های عمده و اساسا بامتلوژی تحلیل مارکسیست - لنینیستی همخوانی ندارد. در مارکسیسم استقلال نسبی روبنا از زیربنا را داریم و این نسبی بودن به آن دلیل است که در اساس خود یک سری شرایط عینی را نهفته دارد. این نظر که روبنا آئینه بازتاب دهنده ساده و منفعل زیربناست، غلط است اما ارتباط استوار زیربنا و روبنا و دیالکتیک تاثیر و تاثیرشان امری انکار ناپذیر است و بهمین دلیل نمیتوان اساس نهضت خمینی را دفاع از اسلام و... ارزیابی کرده ما باید اطمینان داشته باشیم که در پس هریک از جملات، اظهارات و وعده و وعیده‌های اخلاقی، دینی، سیاسی و اجتماعی، منافع طبقات و اقشار مختلف نهفته است. در صفحه‌ی ۹ دقیقا متد صحیح بکار برده شده است و ردپای عینیت و زیربنا، در ذهنیت و روبنا کاملا مشخص است: "از آنجا که روبنای اجتماعی جدید برپایه‌ی یک جامعه‌ی جوشان عمل کرده و میکند. مبارزه‌ی سیاسی در میان جناحهای مختلف روحانیت که بر متن جامعه‌ی طبقاتی سرمایه‌داری و متاثر از آن جریان داشته و بطور فزاینده‌ای تشدید گشته‌است." اساس قرار دادن دفاع از قشریت اسلام و غیره دقیقا بهای بیش از اندازه دادن به عامل ذهنی است، در صورتیکه در پاراگراف صفحه‌ی ۹ همچنان که آمده‌است مبارزه‌ی سیاسی "بر متن جامعه‌ی طبقاتی و متاثر از آن جریان دارد و هیچ حرکت روبنائی بطور کاملا مستقل وجود نداشته و نخواهد داشت."

۴- در صفحه‌ی هشت نوشته شده‌است: "حاکمیت پس از انقلاب بهم، حاکمیت انقلاب نبود." کاملا صحیح است که حاکمیت پس از انقلاب، حاکمیت انقلاب نبود، اما چه بودن ماهیت آن کنگ و مبهم است و این ابهام از تحلیل خط مشی صحیح بعد از انقلاب، که باید بوسیله‌ی ما اتخاذ میشد، مانعت بعمل می‌آورد و بقول لنین، نساله‌ی اساسی هر انقلاب موضوع قدرت حاکمه در کشور است. مسکوت گذاردن این امر مهم، (ماهیت حاکمیت پس از انقلاب)، توهمات را دامن میزند حاکمیت انقلاب نبودن یعنی چه؟ آیا حاکمیت ضد انقلاب بوده است؟ یا شقوق و حالات دیگری مطرح بوده‌است.

۵- در همان صفحه هشت و در ادامگی همان مطلب قبل آمده‌است: "دولت برآمده از قیام بهم، دولت انقلاب نبود و بهمین مناسبت دستاوردهای مردمی و دمکراتیک انقلاب بهم به تدریج روبه زوال رفت و انقلاب به ضدانقلاب انجامید."

الف: این جملات می‌رساند که دستاوردهای انقلاب صرفا در اثر عدم دفاع دولت از این دستاوردها روبه زوال رفت و نیروهای به زوال برنده‌ی دستاوردهای انقلاب را مشخص نمیکنند و این امر را که خود حاکمیت بزرگترین به زوال برنده‌ی دستاوردهای انقلاب بود، مسکوت میگذارد.

ب: "انقلاب به ضد انقلاب انجامید"، مفهوم کتلی است. اگر منظور از انقلاب آن پدیده‌ی اجتماعی بالنده‌ی قیام و فعالیت یکساله و اندی مردم بود که آن پدیده غیر قابل تحول به ضدانقلاب است و صحیحتر آن بود که "انقلاب مغلوب ضد انقلاب شد" و اگر از این جمله منظور تحولات درون حاکمیت است که این حاکمیت از اول هم حاکمیت انقلاب نبوده است تا امروز به ضد انقلاب بیانجامد.

فصل ۲:

۱. راه رشد غیر سرمایه‌داری: در صفحه‌ی ۱۲ و ۱۳ آمده است: "این تئوری اساسا ویژه‌ی بخشی از جنبش رهائی بخش ملی و در رابطه با کشورهای عقب مانده از نظر اقتصادی - اجتماعی دوران معاصر است ..."

مقوله‌ی راه رشد غیر سرمایه‌داری، ارتباط منطقی و جبری با مساله‌ی ملی و مستعمراتی ندارد بلکه در واقعیت امر به دلیل آنکه، عموم کشورهای عقب مانده مستعمره بوده‌اند، مفاهیم "مستعمراتی" و "عقب ماندگی" و "راه رشد غیر سرمایه‌داری" با هم ارتباط صوری پیدا کرده‌اند. هر کشور مستعمره الزاما عقب مانده نیست بطور مثال ایرلند و در نتیجه الزامی به طی کردن راه رشد غیر سرمایه‌داری ندارد. از سوی دیگر هر کشور عقب مانده که الزاما باید مسیر رشد غیر سرمایه‌داری را طی کند مستعمره نبوده است مانند جمهوریهای آسیای میانه، مغولستان، افغانستان و... باید مساله‌ی راه رشد غیر سرمایه‌داری را از مساله‌ی جنبشهای رهائیبخش جدا کرد و آنرا صرفا در ارتباط با سطح تکامل نیروهای مولده‌ی جامعه و هژمونی کمونیستها بررسی کرد.

۲. در صفحات ۱۲ و ۱۳ پس از بحث نتیجه‌گیری شده است که "آموزش پایه‌گذاران مارکسیسم - لنینیسم مویب آنستکه... موتور انقلاب در اینگونه از کشورها... دموکراسی انقلابی میباشد". یعنی پذیرش هژمونی غیر کمونیستی در مقوله‌ی راه رشد غیر سرمایه‌داری. بر اساس کدام فاکتورهای تئوریک پایه‌گذاران م. ل. هژمونی غیر پرولتری (غیر کمونیستی) را در این مقوله تایید کرده‌اند. لنین به هنگام سخنرانیهایش در کنفرانس‌های انترناسیونال سوم برای دوزدن سرمایه‌داری، شرط رهبری کمونیستها را قائل میشد و از متاخرین نیز بوریس - پوناماریف و عده‌ای دیگر بر این مساله تاکید دارند. عده‌ای دیگر از متاخرین بر این عقیده هستند که سمتگیری سوسیالیستی با هژمونی نیروهای دمکرات غیر پرولتری امکان پذیر است و آنها میتوانند علاوه بر دگرگونیهای مهم ضد امپریالیستی و ضد فتودالی، تحولات ضد سرمایه‌داری را نیز آغاز کنند و راه را برای گذار به بازسازی سوسیالیستی جامعه هموار سازند (ک. پرونتس. انقلابهای رهائیبخش ملی دوران معاصر - ج. اول، ص. ۱۴۴)، اما علیرغم نظر اخیر سرکردگی کمونیستها در مقوله‌ی راه رشد غیر سرمایه‌داری یک امر منطقی و جبریست زیرا علتی

در دست نیست (و یا حتی نمونه‌ای) که لااقل یکی از نیروهای غیر پرولتری تقابلی به دور زدن سرمایه‌داری داشته‌باشد، آنهم تحت هژمونی خودش، حتی دهقانان نیز در صورت عدم هژمونی پرولتری، ساز سرمایه را کوک میکنند خرده بورژوازی رادیکال و غیره نیز همینطور. بقول لنین: "خرده‌بورژوازی در زندگی خود وابسته به بورژوازی است، زیرا به شیوه‌ی صاحبکاران زندگی میکند نه به شیوه‌ی پرولتاریا. از لحاظ موقعیت خود در تولید - این خرده‌بورژوازی از لحاظ قوه تفکر خود از بورژوازی پیروی میکند." (لنین - وظایف پرولتاریا در انقلاب ما) و یا "دمکراسی خرده‌بورژوازی و بخصوصی سردمداران آن به بورژوازی گرایش دارند ... این دمکراسی خرده بورژوازی در کلیه مسایل قطعی و مهم دنباله‌ی بورژوازی بوده و بشکل زانده‌ی آن ..." (لنین - درسهای انقلاب)، با این اوصاف چگونه میتوان از این نیروها توقع انجام تحولات بنیادی غیر سرمایه‌دارانه را داشت. سرمایه‌داری محدود و مهار شده یک امر تخیلی است. سرمایه‌داری باید رشد کند و خرده بورژوازی تحت هر عنوانی اعم از دمکراسی ملی و یا دمکراسی انقلابی، ناتوانی خود را در انجام اصلاحات و تحولات ضد سرمایه و دمکراتیک بارها به ثبوت رسانده‌اند.

۳- در آخر بند ۳ همین فصل در صفحه‌ی ۱۳ تنها شرط حرکت به سوی سوسیالیسم هژمونی پرولتاریا عنوان شده است. این کاملا صحیح است، اما هنوز یک سوال باقی میماند! آیا طی کردن راه رشد غیر سرمایه‌داری یک حرکت به سوی سوسیالیسم نیست؟ پس چرا صریحا از هژمونی کمونیستها در این مقوله صحبت به میان نیامید؟

۴- در صفحه‌ی ۱۳، آمده است که اصطلاح "دمکراسی انقلابی" به "خرده بورژوازی رادیکال شهری و توده‌های دهقانان، گروههای نیمه‌پرولتری و محافل رادیکال روشنفکران ملی گرا"، اطلاق میشود. مبانی تئوریک این تعریف از دمکراسی انقلابی و اطلاق این عنوان به این نیروها باید مشخص شود. اگر تعریف لنین مورد نظر قرار گیرد تفاوت فاحش با مطالب فوق دارد. از نظر لنین "دمکراسی انقلابی باید با پرولتاریا اتحاد هرچه محکمتری داشته‌باشد و از مبارزه‌ی وی که یگانه طمقده‌ی تا به آخر انقلابی است پشتیبانی نماید." (خطر فلاکت). یعنی اینکه از هژمونی پرولتاریا تبعیت کند و پشتیبان آن باشد نه آنکه پرولتاریا را به پشتیبانی خویش جلب کند. و در همانجا مینویسد: "قضیه همیشه اینجاست که سادت بورژوازی با واقعا دمکراتیسم واقعا انقلابی آشتی ناپذیر است. در قرن بیستم و در کشور سرمایه‌داری اگر کسی بترسد از اینکه به سوی سوسیالیسم گام بردارد. نمیتواند دمکرات انقلابی باشد... دولت انقلابی دمکراتیک دولتی است که هرگونه امتیازی را به شیوه‌ی انقلابی براندازد و از اجرای کاملترین دمکراتیسم نهراسد... دولت دمکراتیسم انقلابی سازمان مسلح اهالی و در نوبه‌ی اول کارگران و دهقانان است... یا باید دمکرات انقلابی در کردار بود و در اینصورت از گام برداشتن به سوی سوسیالیسم نهراسد و یا باید از گام برداشتن به سوی سوسیالیسم هراسید و... مجاهدات انقلابی دمکراتیک کارگران و دهقانان را به

شیوهی ارتجاعی- بوروکراتیک سرکوب نمود حد وسطی وجود ندارد. (خطر فلاکت - ص ۵۰۲-۵۰۳ منتخب آثار یکجلدی)

این مشخصات از دموکراسی انقلابی چگونه تبدیل به تئوری میشود که در آن ، مفهوم آنقدر بی در و پیکر است که بسیاری از سرکوبگران کمونیستها و پرولتاریا را نیز در برمیگیرد؟ آن افسار که در بالا از آنها نام برده شده است در کدام مقطع زمانی و مکانی به سوی سوسیالیسم کام برداشته اند. بر اساس مختصات ذکر شده بوسیله لنین "دمکرات انقلابی" دقیقا خود کمونیستها هستند و لاغیر. لنین برای انجام اقدامات انقلابی "دیکتاتوری انقلابی دموکراسی که به توسط پرولتاریای انقلابی رهبری شود." (خطر فلاکت) را لازم میدانند. تمامی این تعاریف میرساند که لنین این اصطلاح "دموکراسی انقلابی" را بعنوان صفتی برای کمونیستها بکار میبرده است.

۵- در صفحه ۱۳، آمده است که: "مفهوم راه رشد غیر سرمایه داری فرمولبندی تئوریک این واقعیت سادهی اجتماعی است که در ربع قرن اخیر با اشکال مختلف و نامهای متفاوت با شدت و ضعف و با موفقیت و ناکامی نسبی، در تعدادی از کشورهای از بند رستهی آفریقا و آسیا آزمایش شده است"، صحبت از جوامعی به میان میاید که در طی کردن راه رشد غیر سرمایه داری موفق بوده اند، کدامیک از آنها را میتوان یافت که هژمونی پرولتری (کمونیستی) نداشته باشند اما "موفقیت" کسب کرده باشند دقیقا وجه مشترک تمامی کشورهاییکه در طی راه رشد غیر سرمایه داری موفقیت کسب کرده اند این واقعیت است که هژمونی با نیروهای کمونیست بوده است حتی یک نمونهی موفق و پیروز نمیتوان یافت که هژمونی اش با "خرده بورژوازی رادیکال شهری و توده های دهقانی، گروههای نیمه پرولتری و محافظ رادیکال روشنفکران" بوده باشد.

۶- باز هم به نقل از صفحه ۱۳: "تجربیدی دودهمی اخیر نشان داده است راه رشد غیر سرمایه داری در بهترین حالات خود به نوعی سرمایه داری دولتی گرایش پیدا میکند."

الف: تجربیدی دودهمی اخیر موفقیت راه رشد را در کشورهایمانند ویتنام، افغانستان، آنگولا، اتیوپی و... نشان داده است این تجارب کاملا امیدوار کننده هستند، اما در کشورهایمانند مصر، سوریه، الجزایر، کینه و سومالی اصلا مقولدی راه رشد مطرح نبوده است که اکنون "بانتایج تاسف باری روبرو شده باشیم." (ص ۱۳، کارپایه) حزب کمونیست سوریه خود بر این امر، که سوریه را در راه رشد غیر سرمایه داری بدانند معترض بود و به درستی جوامعی مانند سوریه را در مقولهی "راه ترقی اجتماعی" میبخواند که آن رشد سرمایه داری تحت سیادت یک دولت "دموکراسی ملی" است.

ب: اشکال در این نیست که راه رشد غیر سرمایه داری در بهترین حالات خود به نوعی سرمایه داری دولتی گرایش پیدا میکند بلکه اشکال در اینست که، دولت کدام طبقه این سرمایه داری دولتی را در اختیار دارد و در کدام مسیر آنرا به پیش میبرد. این دولتها به دلیل ریشه های بورژوازی و خرده بورژوازی خود نمیتوانند به سرمایه داری

دولتی روند مترقی و انقلابی ببخشند و این سرمایه‌داری دولتی دقیقاً در خارج چوب رشد سرمایه‌داری باقی میماند. ولی از این مطلب نباید نتیجه گرفت که هرگونه سرمایه‌داری دولتی مضمونی قهقرائی دارد. در صورتیکه سرمایه‌داری دولتی تحت سیادت یک دولت کمونیستی (دولت واقعا انقلابی دمکراتیک) باشد کام و یا کامیابی به پیش است در این حالت لنین میگوید: "من برای سرمایه‌داری دولتی ارزشی عالی قائل میشوم" لنین چه پیش از انقلاب اکتبر (در مقاله‌ی خطر فلاکت) و چه پس از آن در سال ۱۹۲۱ در مقاله‌ی (در باره‌ی مالیات جنسی) سرمایه‌داری دولتی را این چنین توصیف میکند:

"سرمایه‌داری انحصاری دولتی در صورت وجود یک دولت واقعا انقلابی دمکراتیک بطور حتمی و ناگزیر کامیست که به سوی سوسیالیسم برداشته شده‌است سوسیالیسم چیزی نیست جز کام بلاواسطه‌ایکه از انحصار سرمایه‌داری دولتی به پیش برداشته میشود ... سرمایه‌داری انحصاری دولتی کاملترین تدارک مادی سوسیالیسم است، در گاه آن است. پله‌ای از نردبان تاریخ است که بین آن پله و پله‌ای که سوسیالیسم نامیده میشود هیچ پله واسطی وجود ندارد." (ص. ۸۰۱ منتخب آثار بکجلدی)

ب. ح

۸- مارس ۱۹۸۷

آلمان غربی

چند نکته پیرامون اعلام موجودیت و چشم‌انداز

در آستانه و در حرکت بسوی اعلام موجودیت، بررسی قانونمندی عمومی و مراحل عمده‌ی تحولات ما، ضرورت بنیانی دارد. طرح سازماندهی دمکراتیک روند اعلام موجودیت به زمانبندی مراحل عمده‌ی حرکت و در واقع "روند اداری" آن اکتفا کرده است. بدون تردید برای حرکت نقشه‌مند و به پایان رساندن وظایف خود به زمانبندی مشخص نیاز مبرم داریم. اما بیش از آن به ارائه‌ی یک تصویر واقعی از آمادگی خود و حل مسائل اساسی اعلام موجودیت و انطباق زمانبندی با محتوای واقعی آن، نیازمند هستیم. در این زمینه وضع چگونه است؟ ذهنیتی که "هیئت تحریریه" در باره‌ی "مشکل اساسی" روند اعلام موجودیت ارائه داده بنایت نادرست و دور از واقعیت است. رفقا حل همان چهارچوب "اداری" روند اعلام موجودیت را مشکل اساسی و "حلقه‌ی مفقوده" معرفی می‌کنند:

"به این ترتیب، آنچه که مربوط به خود "کنفرانس تدارکاتی" و نشست صلاحیت‌دار سرتاسری" است، در کلیات خود روشن و مورد استقبال رفقا است. با وجود این، در مجموعه‌ی این طرح یک خلا و یک "حلقه‌ی مفقوده‌ای" وجود دارد و آن این است که چه کسی و چه هبنتی، چه ارگانی و چه ترکیبی باید سازماندهی دمکراتیک "کنفرانس تدارکاتی سرتاسری" را به عهده بگیرد؟" (طرح سازماندهی دمکراتیک روند اعلام موجودیت، صفحه‌ی ۱)

در صفحه‌ی ۴ رفقا بازهم بطور روشن‌تر مشکل تشکیلاتی را عمده کرده و فکر می‌کنند علیرغم "همکرائی پایه‌ی فکری"، آنچه مایه‌ی "کندی کارها و بی‌برنامگی" شده، فقدان یک سازمان متشکل و متمرکز است. درست در چنین جایی است که رفقا دست به تحریف واقعیات می‌زنند. کافی است رفقا به همین نوشته‌ی "طرح سازماندهی..." مراجعه کنند تا وجود ارگان‌های پر قدرتی چون هیئت تحریریه و جلسه‌ی مشورتی سرتاسری را مشاهده کنند. چند سطر پائین‌تر رفقا برای مقابله با مخالفین سربعا واکنش نشان داده و می‌گویند که:

"بعضی از رفقا به غلط چنین تصویری دارند و برخی دیگر چنین القاء می‌کنند که گویا یک "کمیته‌ی مرکزی" و با "مرکزیت غیبی" وجود دارد که از طریق شبکه‌ی نامرئی همه‌ی کارها را پشت پرده هدایت می‌کند و خطمی دهد."

ما نمی‌دانیم رفقا اینکه چنین القائاتی می‌کنند چه کسانی هستند و چه نوع رابطه‌ای

با جمع ما دارند، اما می‌توان حساس زد و احتمالاً هم باید حدس درستی باشد که این رفقا از دور دستی بر آتش دارند و گرنه هیچگاه به این نتیجه نمی‌رسیدند که "جریان" پشت پرده‌ای وجود دارد، زیرا این "جریان" روی پرده است؛ و خط دادن هم نه از طریق شبکه‌ی نامرئی، بلکه کاملاً آشکار و از طریق "هیئت تحریریه" و جلسهای مشورتی سرتاسری نمایندگان است که بدون نمایندگی سیاسی، بر حسب میل و اراده‌ی خود، همه و هرگونه تصمیم سیاسی و تشکیلاتی می‌گیرند و به نام کل تشکیلات، تحویل تشکیلات می‌دهند.

این نوع برخورد غیر دمکراتیک از جانب رفقای اعمال می‌شود که مدعی شناخت عمیق از مفهوم دمکراسی هستند. گشاکش بین سانترالیسم و دمکراسی در همه‌ی احزاب سیاسی و از جمله در احزاب کمونیست، سابقه‌ای طولانی دارد. تجربه تاکنون ثابت کرده که عموماً این دمکراسی بوده که قربانی سانترالیسم شده است و نه عکس آن. تجربه همچنین نشان داده که اعلام ساده‌ی دمکراسی کارساز نبوده و حفظ و تداوم آن، کوشش پیوسته و آزمایشات متعدد را طلب می‌کرده است.

تنظیم رابطه‌ی سانترالیسم و دمکراسی در جریان هائیکه در حال تکوین و شکل‌گیری هستند، روند بازهم پیچیده‌تری را تشکیل می‌دهد. از یک طرف فقدان اتوریته‌ی پذیرفته شده و جا افتاده، هرگونه حرکت سازمان یافته و موثر را دچار سوال و مشکلات جدی می‌کند و از طرف دیگر فقدان ضوابط مشخص و سازمان نیافتگی، امکان تحمیل عقاید فردی و محفلی را فراهم می‌آورد.

پروسیه تناقض‌آلود جریان‌های در حال شکل‌گیری، در همه‌ی عرصه‌ها و از جمله رابطه‌ی سانترالیسم و دمکراسی، در هرگامی حرکت به پیش را به دور و تسلسل باطل بدل می‌سازد و الزاماً به فلج کردن حرکت منجر می‌شود. ظاهراً اشاره به "حلقه‌ی مفقوده" و "خلاء" از جانب "طرح سازماندهی..."، متوجه همین برزخ حرکت در شرایط کنونی است. خوشبختانه این بار رفقای دورتموند و هانور به داد رفقای "هیئت تحریریه" و مجلس "مشورتی" رسیده‌اند و آن‌ها را از این برزخ نجات داده‌اند!

ظاهراً این بار نیز در کشف "حلقه‌ی مفقوده" اشتباهاتی رخ داده است. تا آنجائیکه به ابزارهای تشکیلاتی و اختیارات هیئت تحریریه، مجلس مشورتی و رفقای سه‌گانه مربوط می‌شود، این دیگر از شوخی‌های روزگار است که از "خلاء" صحبت شود. همه جا رفقا با مضمون یک حزب دارای پلاتفرم برخورد کرده‌اند و اگر هم در جایی با اشکال و بن‌بست روبرو شده‌اند، نه به علت موانع تشکیلاتی، بلکه عدم تدقیق و فقدان مرزبندی روشن در پلاتفرم مورد نظرشان بوده است. این موضوع بطور شگفت‌انگیزی هم در درون تشکیلات توده‌ای‌های مبارز و هم در برخورد با سایر گروه‌ها و سازمان‌ها و از مضمون واحد و مشترکی برخوردار بوده است و به حد کافی تناقض و نارسائی‌های خود را نشان داده است.

وجود ابهامات و نارسائی‌ها در بینش سیاسی - ایدئولوژیک جریان‌ها در حال تکوین

و از جمله جریس ما، امری است طبیعی و قانونمند. آنچه که مهم است شیوهی حل نارسائی‌ها و تمایل انقلابی برای پذیرفتن ضعف‌ها و نقائص است. بدون حل این نقائص، موفقیت در اعلام موجودیت شروع شکست آن نیز خواهد بود. چه مسائل و مشکلاتی در پیش روی اعلام موجودیت قرار دارد و ما چه بخشی از آن‌ها را حل کرده‌ایم؟

مشکل تشکیلاتی و برنامه‌ای و رابطی متقابل آن‌ها، دو محور اساسی مسائلی است که باید مورد بررسی دقیق‌تر قرار گیرد. روند شکل‌گیری تشکیلات نوین، تناقضات و تضادهای آن، مسئله‌ای است که کمتر مورد توجه رفقا قرار گرفته است. این بی‌توجهی، عامل تجمع یک رشته نارضایتی‌ها و انتقادات شده که تلاش مشترک و رفقانه تنها شیوهی حل آن‌هاست.

تناقضات وضعیت کنونی تشکیلات، ریشه در دوره‌ی مبارزه‌ی درون حزبی دارد. در این دوره عموماً رفقا از طریق روابط طبیعی و دوستانه و نه تعهد تشکیلاتی و براساس نفی "هیئت سیاسی"، مبارزه‌ی درون حزبی را پیش می‌بردند. با پیشرفت و پیچیده شدن روند مبارزه‌ی درون حزبی، ضرورت بهم فشردن و تمرکز رفقا مطرح می‌شد. اما این ضرورت با مانع دیگری برخورد می‌کرد که برخاسته از شعارها و مشی رفقای سه‌گانه بود. رفقا با طرح بدست گرفتن سرنوشت حزب و سالم‌سازی آن از یک طرف و مقابله با اتهام فراکسیون‌بندی از جانب "هیئت سیاسی" از طرف دیگر، نهایت احتیاط را در تمرکز تشکیلاتی روابط خود بکار می‌بردند. گرایش به تشکیلات مستقل و پارالل با پیشرفت مبارزه‌ی درون حزبی و مقابله‌ی "هیئت سیاسی" به تدریج به تمایل غالب تبدیل می‌شد، در حالیکه این روند شعارهای مناسب خود را نداشت. امتزاج روابط طبیعی و تعهد اخلاقی و فردی و روابط تشکیلاتی منظم تا نقطه‌ی تشکیل "کنفرانس ملی" و اخراج رفقای سه‌گانه، خصلت اساسی روابط ما را تشکیل می‌داد.

در عین حال باید توجه کرد که این خصلت روابط در همه‌ی سطوح یکسان عمل نمی‌کرد و اگر دو سطح متفاوت رهبری و بدنه را بررسی کنیم، جنبه‌ی روابط منظم در رهبری و مشاورینش بر جنبه‌ی طبیعی رابطه غلبه داشت و در بدنه درست عکس این مسئله صادق بود. این رهبری و مشاورینش بود که با کار بالنسبه سیستماتیک و تشکیلاتی از کانال‌های طبیعی نظریات خود را مطرح می‌کرد و به پیش می‌برد.

تشکیل "کنفرانس ملی" و تصمیمات آن نقطه‌ی پایانی بود بر یک دوره از مبارزات درون حزبی. با اخراج رفقا بابک، فریدون و فرهاد و تدارک اخراج اعضای معترض، می‌بایست مبارزه‌ی درون حزبی و الزامات مناسب اعضای معترض دستخوش تغییرات متناسب با اوضاع و احوال جدید گردد. تشکیل کنفرانس‌های کشوری و مجامع عمومی ظاهراً در خدمت پاسخ به ضرورت‌های نوین بود.

نتایج سیاست تشکیلاتی کنفرانس‌های کشوری و مجامع عمومی چه بوده است؟ با ضرورت علنی شدن مبارزه‌ی سیاسی - ایدئولوژیک علیه "هیئت سیاسی"، قاعده‌تا

پنهانکاری تشکیلاتی و تداوم روابط پراکنده و غیر موثر، مفهوم خود را از دست می‌داد. تبدیل سرمایه‌ی بدست آمده از مبارزه‌ی درون حزبی به نیروی منظم و موثر، اساسی‌ترین وظیفه‌ی سیاست تشکیلاتی نوین بود. اگر از ندانم‌کاری‌های تشکیلاتی، خرده‌کاری و... بگذریم، نتایج کنفرانس‌های کشوری، (حداقل در پاریس)، به جمع و جور کردن و تنظیم روابط تشکیلاتی نائل آمده است. اما این فقط یک بخش مسئله و آن هم بخش کم اهمیت‌تر آن است. موثرترین و مهم‌ترین روابط شکل یافته در مبارزه‌ی درون حزبی، یعنی رفقای سه‌گانه و مشاورینش، بصورت نیروی مافوق مناسبات تشکیلاتی باقی مانده و اکنون در مجموعه‌ی مناسبات توده‌ای‌های مبارز به دو نوع رابطه‌ی متفاوت، تجسم عینی و قابل لمس داده‌اند.

کنفرانس‌های کشوری که می‌بایست نقطه‌ی پایانی بر روابط طبیعی می‌شد، تنها بدنه‌ی تشکیلات را را زیر چتر مناسبات منظم و متحد تشکیلاتی گرد آورده و بخش‌های موثری چون "هیئت تحریریه" در خارج از مدار تشکیلات و مافوق آن باقی مانده است. بخشی از تشکیلات، با شکل و مضمون انتخابی، قابل تعویض، پاسخگو و پاسخ دهنده عمل می‌کند و بخش دیگر، (که معلوم نیست می‌توان به عنوان بخشی از تشکیلات با آن برخورد کرد)، خارج از اراده‌ی کلکتیو و بدون ضابطه‌ی شناخته شده و تعریف شده و با شکل‌بندی دوره‌ی مبارزه‌ی درون حزبی باقی مانده است. عملاً رفقای سه‌گانه و هیئت تحریریه‌ی انتصابی آن‌ها زیر کنترل تشکیلاتی نیستند و حیطة اختیارات آن‌ها روشن نیست.

تناقضات دو نوع رابطه و در واقع "یک بام و دو هوا" با حرکت به سمت اعلام موجودیت و ضرورت طرح نظریات مختلف، به شدت خود را نشان می‌دهد. کافی است به چند جمله از "طرح سازماندهی..." مراجعه شود تا نقش و اختیارات هیئت تحریریه در تعیین بخشیدن به نظریات و ارائه‌ی چهارچوب آن روشن شود:

"۱- جلسه‌ی مشورتی سرتاسری نمایندگان سازمان‌های جدا شده از حزب توده‌ی ایران، (دسامبر ۱۸۶)، به هیئت تحریریه‌ی پاریس ماموریت می‌دهد که بر اساس اسناد منتشره و با اسنادی که در حال تنظیم است، طرح کلی یک کارپایه‌ی حداقل را تهیه و همراه با طرحی در باره‌ی آئین‌نامه و مقررات انتخابات برای..." صفحه‌ی ۵.

این نوع اختیارات بویژه هنگامی مبالغه‌آمیز می‌شود که دو رفیق عضو هیئت تحریریه استعفا داده‌اند و در واقع هیئت تحریریه‌ی چند نفری بنام کل تشکیلات صاحب این نوع آزادی عمل گشته است.

در "طرح سازماندهی روند..." جایی برای نظریات مخالف گذاشته شده است. بولتن داخلی که خیلی دیر شروع بکار کرده، زیر کنترل هیئت تحریریه است. و از همه مهم‌تر نقش و ارزش تشکیلاتی نظریات متفاوت است. نوشته‌های چند نفر بنام هیئت تحریریه حکم سند پایه‌ای و کارپایه دارند و با همین ارزش به قضاوت حوزه‌های تشکیلاتی گذاشته می‌شود تا بعد از حکم و اصلاح و احیانا تغییراتی، (بوسیله چه

کسانی؟، بخش مهم و تعیین کننده‌ای از اسناد توده‌ای‌های مبارز را تشکیل دهد. بنابراین می‌توان به روشنی دید که چگونه نظریات مختلف باید در شرایطی نابرابر خود را عرضه کنند.

جلسه‌ی مشورتی سرتاسری نمایندگان و رفقای هیئت تحریریه که فاقد نمایندگی سیاسی جمع ما هستند باید شجاعانه کارپایه‌ی تهیه شده و اسناد پایه‌ای را به عنوان نظر خود (و نه نظر کل تشکیلات)، به بررسی و ارزیابی دمکراتیک تشکیلات توده‌ای‌های مبارز بگذارند.

بجز این اشکال بزرگ تشکیلاتی و مسئله آفرین، در حرکت بسوی اعلام موجودیت، کاستی دیگری نیز وجود دارد که بدون حل آن، تشکیلات آتی فاقد انسجام و وحدت اراده خواهد بود. تشکیلات توده‌ای‌های مبارز هنوز ارگانیک نشده و اساسا بر ما روشن نیست که روند بحث‌های سیاسی در کشورهای مختلف تا کجا و با چه کیفیتی پیش رفته است. کمیته‌های اجرایی که می‌بایست حلقه‌ی اتصال تشکیلاتی باشند و با گزارش‌دهی منظم، حرکت هماهنگ و یک پارچه‌ی تشکیلات را تامین نمایند، تاکنون هیچ تصویر واقعی و کامل از مجموعه‌ی حرکت تشکیلات بدست نداده‌اند. سیستم گزارش‌دهی آنچنان ناقص، متناقض و مبهم است که اساسا نمی‌توان بر اساس آن‌ها به تحلیل واقعی وضعیت توده‌ای‌های مبارز، در حرکت بسوی اعلام موجودیت پرداخت.

فقدان پیوند ارگانیک و کنترل از پائین تا جایی است که رفقای برلن غربی دست به انتشار ارگان خود زده‌اند؛ پژواک که قرار بود یک نشریه‌ی خبری باشد و به اسم توده‌ای‌های مبارز و بدون پلتفرم سیاسی، در همه‌ی زمینه‌های اساسی شروع به موضع‌گیری و خط‌کشی کرده است. اکنون پژواک نسبت به کل تشکیلات توده‌ای‌های مبارز، حداقل استقلال‌ی در حد استقلال برلن غربی نسبت به حکومت آلمان فدرال پیدا کرده است. رفقای هیئت تحریریه‌ی پژواک فعلا مستقل و فارغ‌البال به تقسیم جنبش کمونیستی جهانی به "سنتی و نوین" مشغول هستند و همین فرداست که اعلام کنند که چیزی بنام جنبش کمونیستی وجود ندارد و همه‌ی احزاب کمونیست سنتی هستند!

فقدان اطلاعات کافی پیرامون روند شکل‌گیری نظریات تئوریک در بین مجموعه‌ی توده‌ای‌های مبارز، امکان ارزیابی و قضاوت را تنها در عرصه‌ی فعالیت و رابطه‌ی نزدیک دوستانه‌ی رفقا ممکن می‌کند. پاریس به مثابه "قلعه‌ی الموت" توده‌ای‌های مبارز به هیچ‌وجه کارنامه‌ی خوبی در پیشبرد و تعمیق مباحث سیاسی ارائه نداده است. چند ماه بحث حوزه‌ها و جلسات عمومی، نتایج رضایت‌بخش و قانع‌کننده بدست نداده است. هنوز بخش بزرگی از رفقا به مفاهیم و مرزبندی روشنی پیرامون مواضع جدید دست نیافته‌اند. حرکت از نقطه‌ی نفی، (آن‌هم در چهارچوبه‌ای محدود)، در دوره‌ی مبارزه‌ی درون حزبی به مواضع اثباتی و ارگانیک شده‌ی رفقا از طریق پیوند سیاسی - ایدئولوژیک، نیا انجامیده است.

+++++

شکل برنامه در رابطه‌ی تنگاتنگ با مسائل تشکیلاتی قرار دارد. بازنگری مضمون مبارزه‌ی درون حزبی در شناخت این مشکل، سودمند و ضروری است. اولین شعاریکه بوسیله‌ی رفقای سه‌گانه در سطح بدنه‌ی تشکیلات حزبی مطرح شد انتخابی کردن مسئولین حوزه‌ها بود. بحث بر سر دمکراتیزه کردن حیات حزبی از طریق انتخابی شدن مسئولین یک دوره از اشتغالات و درگیری‌های درون تشکیلاتی را شامل می‌شد. در گپرو دار چنین مبارزه‌ای بود که جزوه‌ی ۶۳ صفحه‌ای "نامه به رفقا" از مجاری غیر تشکیلاتی پخش شد و بلافاصله خود را به مبارزه‌ی تشکیلاتی کشانید. طبیعی بود که "هیئت سیاسی" و طرفدارانش در این مبارزه بی‌کار نبودند. با تعلق رفقای سه‌گانه، مبارزه‌ی درون حزبی شدت گرفت و جنبه‌ی نیمه‌علنی یافت. اعتراضات و افشاکاری‌های رفقای سه‌گانه و همراهی فعال اعضاء و کادرها مضمون کمابیش مشابهی بود که تا نقطه‌ی اخراج رفقا، امتداد می‌یافت. در تمام طول این دوره ذهنیتی که به رفقا داده شده بود، مبارزه برای احیاء و سالم‌سازی و بدست گرفتن سرنوشت حزب بوسیله‌ی کادرها و اعضاء بود.

این ذهنیت آنچنان نیرومند و جاافتاده بود که بعد از اخراج رفقای سه‌گانه و تشکیل کنفرانس کشوری فرانسه، (که کنفرانس نیز کوشش می‌کرد قانونیت خود را در چهارچوب موازین حزبی توجیه و به اثبات رساند)، تنها در لحظات پایانی کنفرانس بود که بحث سرنوشت آتی مبارزه، آن‌هم بطور خود بخودی و محدود، گشوده شد. رفیق بابک آشکارا از جاری شدن خود بخودی این بحث ناراضی بود و در اعتراض به رفقای درگیر بحث، وارد شدن به چنین عرصه‌ای را هنوز خیلی زود می‌دانست!

این شیوه‌ی انحرافی رفیق بابک تاکنون تاثیرات بزرگی در کند کردن و ابهام حرکت توده‌ای‌های مبارز بجای گذاشته است. رفیق بابک در توضیح و در واقع دفاع از یک شیوه‌ی غیر اصولی به توجیحات بدتری از این قبیل دست می‌زند:

"بطور کلی، شعار احیاء و سالم‌سازی انقلابی حزب توده‌ی ایران که در گذشته مطرح می‌شد، در اساس خود نوعی اعلام هویت برای ما و اصولاً منعکس کننده‌ی منطقی خواستهای مشخص آن روز ما بود. ما با تکیه بر تجارب گذشته و نیز سنن انقلابی جنبش کارگری و کمونیستی، شعار پلنوم وسیع با شرکت کادرها بر پایه‌ی کمیته‌ی تدارک را بعنوان شعار مرحله‌ای مبارزات خود برگزیده بودیم. برای پا گرفتن و سازماندهی جنبش پرتوانی که سراسر حزب را فرا گیرد، می‌بایست از واقعیت‌های تشکیلاتی و آمادگی ذهنی رفقا حرکت کرد. شعار اصلی و محوری در آن مرحله می‌بایستی هرچه بیشتر فراگیر، تجهیز کننده و تهاجمی و عملی می‌بود. بنظر ما، در صورت تحقق این شعار به درجات گوناگون پیروزی مهمی برای نیروهای سالم و مبارز و شکستی برای "هیئت سیاسی" بشمار می‌رفت.

دیدیمی است برای ارزیابی از هر سیاست و هر تاکتیک مبارزاتی باید آن را در شرایط و اوضاع همان لحظه در نظر گرفت و از این دیدگاه نقش و اثربخشی آن را سنجید. شعارزادیکال و انقلابی در لحظه، شعاری است که بیش از همه به تمیز توده‌ها و کشاندن آنان به مبارزه‌ی انقلابی و ایجاد تحولات بنیادی بیانجامد و برای توده‌ها ملموس و قابل‌پذیرش باشد. ("کنفرانس ملی ..."، صفحه‌ی ۶، تأکید از ماست)

تنها اشتباه رفیق، عوضی گرفتن توده‌ها با اعضاء و کادرهای کمونیست نیست! اگر کمونیست‌ها به مثابه پیشاهنگان جنبش طبقه‌ی کارگر و توده‌ها، موظفند تاکتیک‌های خود را از سطح جنبش و سطح تجربه‌ی توده‌ها اخذ کنند، این رابطه در برخورد با یک جنبش نیروهای آگاه اساسا متفاوت است. کمونیست‌ها حتی در برخورد با جنبش توده‌ای نیز قبل از هر چیز نظرات واقعی خود را بروشنی و بطور همه‌جانبه بازگو می‌کنند و با شکل دادن به پلاتفرم خود و برپایه‌ی اهداف تصریح و اعلام شده، کوشش می‌کنند تا با اتحاد تاکتیک‌های مناسب و ملموس به آن اهداف خود جامه‌ی عمل بپوشانند.

رفیق بابک با چنین برداشتی، شیوه‌ی برخورد خود را با جمعی که عوامل ذهنی و آگاهی مضمون اساسی جنبش آنان را تشکیل می‌دهد، با توده‌ها که به اضافه‌ی عوامل ذهنی، عوامل عینی بطور موثری جنبش آنان را تحت قانونمندی خود قرار می‌دهد، همسان گرفته است. بی‌پوده نیست که برخی از رفقا می‌گویند رفیق بابک هنوز همه‌ی حرف‌های خود را نروده است! و اینکه، آن‌ها را در موقع مناسب خواهد زد!

اشتباه دیگر رفیق بابک در ارائه‌ی تز "تاکتیک مناسب"، نادیده گرفتن خصلت روندی است که ما در دوره‌ی مبارزه‌ی درون حزبی طی کردیم. در تمام این دوره‌ی طولانی، بجز یکی دو مورد، این "هیئت سیاسی" بود که در مقابله با مخالفین و معترضین ابتکار عمل را در دست داشت و تاکتیک ما عموما بر خنثی کردن اقدامات "هیئت سیاسی" و اساسا تدافعی و واکنشی بود. اینکه چرا ما نتوانستیم در گیر و دار مراحل مختلف مبارزه ابتکار عمل مبارزه را بدست بگیریم، خود ناشی از محدودیتی بود که شعار "احیا و سالم‌سازی" بوجود آورده بود.

بنابراین، اکنون و با گذشت زمان، طرح مسئله‌ی "حرکت آگاهانه و طراحی شده" در روند مبارزه‌ی درون حزبی، نادرست و دور از واقعیت است. (۱)

تحت تاثیر همین نوع برخورد‌ها بود که بدنه‌ی تشکیلات از طریق بحث‌های محدود کنفرانس کشوری بر روی هویت، آن‌هم اجبارا و برای امضای اسناد کنفرانس،

(۱): این نوشته قبل از نوشته‌ی "سرنوشت تاریخی ..."، به قلم رفیق بابک تنظیم شده بود. توضیحات رفیق بابک بازهم روشن‌گر "تاکتیک مناسب و ملموس" نیست و در زمینه‌ی تغییر شعارها از احیا و سالم‌سازی تا انفصال، جای تحلیل عمیق و توضیح قانع‌کننده، همچنان خالی است.

بطور ضمنی و بدون توضیح قانع‌کننده متوجه شد که ما دیگر حزب توده‌ی ایران نیستیم و در بهترین حالت بخشی از آن را تشکیل می‌دهیم. بخشی که اخراج شده است! نیروئی که با شعار بدست گرفتن سرنوشت حزب بسیج شده بود، اکنون می‌بایست به سمتی ماهیتاً متفاوت گام بردارد. برخی از رفقا احساس می‌کردند که گول خورده‌اند، فکر می‌کردند نیروئی که آنان را با شعار احیاء و سالم سازی حزب به مبارزه کشانیده، خود در پی اهداف دیگری بوده است.

زبانمند بودن این احساس در رفقا می‌تواند از جنبه‌های مختلف مورد بررسی قرار گیرد. جنبه‌ایکه بیش از همه در حیات حرکت سیاسی ما اثر بخش بوده و اکنون و در آینده نیز خود را نشان خواهد داد، اینگونه است که تشکیلات اکنون با تاخیر فوق‌العاده وارد وظایفی شده که حرکت بسوی اعلام موجودیت در مقابل وی قرار داده است. تدارک سیاسی - ایدئولوژیک جمع به هیچوجه قانع‌کننده و رضایت بخش نیست. در واقع علیرغم اینکه مدت‌ها از مبارزه‌ی درون حزبی می‌گذرد، فقط چند ماه است که "توده‌ای‌های مبارز" وارد مبارزه برای شکل دادن به یک پلاتفرم مستقل شده‌اند. هنوز مرکب نوشته‌هایی چون "کنفرانس ملی و ...)" و "انترناسیونالیسم" خشک نشده است.

این همه در شرایطی صورت می‌گیرد که دیگر "اصلاح برخی مواضع حزب توده‌ی ایران" در میان نیست و با مراجعه به "اسناد ششگانه" می‌توان وظیفه و داعیه‌ی یک خط و ربط کاملاً جدید را مشاهده کرد. در جریان مبارزه‌ی درون حزبی و در هر گام به پیش رفقا احساس می‌کردند به فتح قله نزدیک می‌شوند. این احساسی بود که شعار بدست گرفتن سرنوشت حزب به آن‌ها داده بود. با طرح اسناد ششگانه، پلاتفرم جدید، سازمان جدید، نام جدید و ... جمع توده‌ای‌های مبارز به دامنه‌ی کوه عودت داده می‌شوند که خسته و فرسوده در یک مبارزه‌ی طولانی درون حزبی از نو فکر صعود به سمت قله را در فضای مه‌آلود و پر تناقض، طراحی کنند.

+++++

فتح قله و تدارکات لازم

این نوشته نه تنها در پی ناامید کردن کس یا کسانی از فتح قله‌ها نیست، بلکه تحسین‌گر اراده‌های بزرگی است که بخواهند به قصد حل مسائل جنبش کمونیستی میهنمان، یا به میدان مبارزه بگذارند. هر کوهنورد مبتدی می‌داند که برای فتح قله، تدارکات مختلف لازم است و بحث اصلی این نوشته نیز، بررسی تدارکات و نشان دادن کمبودهای آن است. آمادگی و تدارکات تشکیلاتی و برنامه‌ای توده‌ای‌های مبارز از چه کیفیتی برخوردار است؟

بنظر نویسنده‌ی این سطور، علیرغم اهمیت مسائل تشکیلاتی، در حرکت سیاسی، برنامه‌ی روشن از اهمیت درجه‌ی اول برخوردار است و تقدم منطقی آن را بر حرکت تشکیلاتی توضیح می‌دهد. بنابراین تکیه‌ی این نوشته نیز بر اهمیت مسائل نظری و

بررسی کیفیت آن در توده‌های مبارز خواهد بود. قبل از پرداختن به جزئیات، لازم است چشم‌انداز و خطوط کلی برداشت‌های ما از وظایف آتی به عنوان مارکسیست - لنینیست، مشخص شود. در واقع طرح همین خطوط کلی است که باید سیر حرکت و تلاش‌های ما را مشخص کند.

خطوط و شعار عمومی چشم‌انداز حرکت و روند اعلام موجودیت در "طرح سازماندهی دمکراتیک روند اعلام موجودیت" به این شکل مطرح شده است:
همراه با توده‌های مبارز انفصالی:

پیش بسوی اعلام موجودیت و بیان هویت!

همراه با سایر گردان‌های کمونیستی ایران:

پیش بسوی تشکیل حزب واحد کمونیستی ایران!

این نوشته بطور کلی با شعارهای بالا موافق است. این شعارها تا حدودی در نوشته‌ی "کنفرانس ملی ..."، بقلم رفیق بابک باز شده و توضیح داده شده است. برخورد رفیق بابک بر موضع فائولسم و وظایف ویژه‌ی توده‌های پای می‌فشرد، بدون اینکه بجز جنبه‌های احساسی دلایل این وظایف و رسالت ویژه توضیح داده شود. این نوع برخورد احساسی شباهت زیادی به طیف فدائی‌هایی دارد که دیروز بیشتر و امروز کمتر، معتقد به وظایف و سرشت ویژه‌ی فدائی بودند، بدون اینکه قادر به ارائه‌ی یک تحلیل مارکسیستی - لنینیستی از وظایف و رسالت ویژه‌ی خود باشند. رسالت ویژه برای کمونیست‌ها قبل از هر چیز در پاسخ به نیازمندی‌های جنبش کمونیستی و کارگری معنی می‌یابد. ارائه‌ی یک پلانفرم کمونیستی بالاترین و مستندترین ملاک قضاوت است و توده‌های انفصالی هنوز تا رسیدن به آن نقطه، فاصله‌ی زیادی بنام ادعا و عمل، توهم و واقعیت را در پیش دارند. آنچه تحت عنوان "کارپایه‌ی اولیه" انتشار یافته، نارسا و ناکافی است و جدا باید مورد تجدید نظر قرار گیرد. اضافه بر این نارسائی‌ها، هنوز جایگاه و تحلیل جنبش چپ موجود چه در "کار پایه" و چه در "اسناد شکنانه" خالی است.

در بین دلایل مختلف رفیق بابک در نوشته‌ی "کنفرانس ملی و..."، بررسی سازمان‌های موجود و وضعیت آن‌ها می‌توانست زمینه‌ی خوبی برای کشاندن مسائل به عرصه‌ی آگاهی ایدئولوژیک باشد که متأسفانه نوشته بجز یک اشاره‌ی کلی به این عرصه کاملاً نداشت. در واقع قضاوت و بررسی جنبش کمونیستی میهنمان، وضعیت کنونی و چشم‌انداز تحولات آتی آن، هم از نقطه نظر وظایف کنونی در طرح یک پلانفرم اصولی، هم از لحاظ فردای اعلام موجودیت که باید مرزبندی و در واقع انتقادات خودمان را نسبت به آن‌ها توضیح دهیم و هم برای چشم‌انداز آتی جنبش کمونیستی و نقش ما در آن، اهمیت حیاتی دارد.

جنبش توده‌های مبارز در بحث‌های خود هنوز به این امر مهم و حیاتی پرداخته است. در فردای اعلام موجودیت، خط‌کشی و مرزبندی‌های مبهم و کلی،

پاسخگوی مناسبات پیچیده و همه‌جانبه بین جنبش چپ موجود و نقش ما در این جنبش، نخواهد بود.

بنابراین، مسئله‌ی اساسی اعلام موجودیت، کیفیت موضوعی است که بوسیله‌ی ما در جنبش کمونیستی ایران منعکس خواهد شد. اعلام موجودیت ما باید از یک طرف تداوم مبارزه‌ی ما در دوره‌ی مبارزه‌ی درون حزبی و از طرف دیگر پاسخ به نیازها و کمبودهای کنونی جنبش کمونیستی باشد.

مبارزه با انحرافات جنبش موجود، اثر بخشی از وظایف آتی ما باشد، آنگاه شناخت اصولی و عمیق از این انحرافات و وظیفه‌ی کنونی ما را تشکیل می‌دهد. بدون چنین شناختی نه تنها قادر به مبارزه با انحرافات موجود نخواهیم بود، بلکه خود انحرافات جدیدی را به جنبش اضافه خواهیم کرد.

+++++

در "طرح سازماندهی دمکراتیک روند اعلام موجودیت"، از "تائید و استقبال پرشور قاطبه‌ی" رفقا برای اعلام موجودیت صحبت می‌شود. (صفحه‌ی ۱) استقبال و شور رفقا در این رابطه قابل فهم است. واقعیت این است که رفقا از یک طرف در یک مبارزه‌ی طولانی درون حزبی و بعداً در بحث‌های حوزه‌ها و جلسات عمومی، خسته و فرسوده شده‌اند و از طرف دیگر طبیعی است که همه‌ی ما خواهان شرکت در پراتیک سیاسی و جنبش کارگری و خلقی باشیم که تنها از طریق اعلام موجودیت هرچه سریعتر ممکن است. اما برآستی چه کس و با کسانی موجب تاخیر در اعلام موجودیت جمع ما شده‌اند؟ چه کسانی مسئول زمان و انرژی تلف شده، هم در دوره‌ی مبارزه‌ی درون حزبی و هم بعد از آن هستند؟ اعضاء ساده یا کسانی که در هدایت جمع ما نقش تعیین کننده داشته‌اند؟

در جمع بندی نهائی روند اعلام موجودیت دو تاکتیک متفاوت بتدریج خود را نشان می‌دهد. تاکتیکی که بدون تدارکات کافی، بدون تعمیق مواضع و در واقع با سرهم‌بندی عجولانه‌ی آن‌ها و بشیوه‌ای غیر دمکراتیک پیش می‌رود. مدافعین این تاکتیک رفقای سه‌گانه و "هیئت تحریریه" هستند. در مقابل این تاکتیک، رفقای دیگری هستند که خواهان غلبه بر ضعف‌ها و نارسائی‌ها و دمکراتیزه کردن حیات جمع ما هستند.

کامران - م

۲۰ فوریه ۱۹۸۷

آدرس ما

Adresse : RIVERO

s.p. 47

92215 SAINT CLOUD CEDEX

FRANCE

2-50 07